



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

آیت‌الله العظمیٰ مکارم شیرازی

# طریق حقیق و برسان

جلد اول

گردآوری و تحقیق:  
ابوالقاسم علیرضا نژادی دامغانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# طرحی نو در مسائل اخلاقی

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله مکارم شیرازی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۵	طرحی نو در مسائل اخلاقی جلد ۱
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۳۷	درس اخلاق در حوزه ها
۳۹	۱- روش ما در بحث های اخلاقی
۴۱	۲- ضرورت بحث های اخلاقی
۴۱	اشاره
۴۱	دلیل اول: دعوت مردم به اسلام
۴۱	اشاره
۴۳	طلاق ها نتیجه بد اخلاقی ها
۴۴	دلیل دوم: قرب الی الله و مقامات معنوی
۴۶	دلیل سوم: اخلاق، شرط پیشرفت در کارهای دنیا و آخرت
۴۶	اشاره
۴۸	معنای حُسن خُلُق
۴۹	۳- اهمیت اخلاق
۴۹	اشاره
۴۹	هدف از بعثت
۵۰	تحلیل و توضیح روایت
۵۰	(الف) معنای اَتما
۵۰	(ب) تفسیر اتمَم
۵۲	(ج) مکارم اخلاق چیست؟
۵۲	اشاره

۵۲	۱. یقین
۵۳	۲. قناعت
۵۳	۳. صبر
۵۴	۴. شکر
۵۴	۵. حلم
۵۵	۶. حُسن خُلق
۵۶	۷. سخاوت
۵۸	۸. غیرت
۵۸	۹. شجاعت
۶۰	۱۰. مروّت
۶۰	وظیفه ما
۶۰	وسیله ارتباط بین خدا و بنده
۶۱	فطرت انسان بر پاکی است
۶۲	برداشتی جدید از آیه ۱۷ سوره رعد
۶۳	دو نکته مهم
۶۳	اشاره
۶۳	نکته اول: فیض خدا نامحدود است
۶۴	نکته دوم: کف های روی آب
۶۵	انسان همچون آب زلال است
۶۶	تأثیر عقاید در اخلاق
۶۷	تأثیر احکام در اخلاق
۷۰	دین، مساوی با حسن خلق!
۷۱	حُسن خُلق حتی برای منکران جهان دیگر
۷۴	۴- بررسی اهداف بعثت پیامبران
۷۴	اشاره
۷۴	۱ و ۲. تعلیم و تربیت

- ۷۴ ..... اشاره
- ۷۵ ..... فلسفه تقدیم تزکیه بر تعلیم و بالعکس
- ۷۶ ..... تأثیر آموزش در پرورش
- ۷۷ ..... تأثیر پرورش در آموزش
- ۷۸ ..... ۳. عدالت اجتماعی
- ۷۸ ..... اشاره
- ۷۹ ..... چگونه بهشتی شوم؟
- ۸۰ ..... ۴ و ۵. برداشتن غل و زنجیرها و آزادی
- ۸۰ ..... اشاره
- ۸۱ ..... کدام بار؟
- ۸۲ ..... مصادیق زنجیرهای اسارت
- ۸۴ ..... معنای آزادی
- ۸۶ ..... ۵- واعظان و ناصحان
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۶ ..... واعظ اول: خداوند متعال
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۷ ..... شرایط واعظ خوب
- ۸۸ ..... واعظ دوم: قرآن مجید
- ۸۸ ..... اشاره
- ۹۰ ..... فضیل بن عیاض، مجذوب قرآن مجید
- ۹۳ ..... واعظ سوم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۹۳ ..... اشاره
- ۹۵ ..... به چه چیز بیندیشیم؟
- ۹۶ ..... سکوت پر رمز و راز!
- ۹۷ ..... ارزش فوق العاده تفکر
- ۹۸ ..... تفکر بعد از توسل و زیارت

- ۹۸ ..... واعظ چهارم: مجموعه تاریخ بشر
- ۹۸ ..... اشاره
- ۹۹ ..... موعظه تاریخ در قرآن
- ۱۰۰ ..... نهج البلاغه و تاریخ پیشینیان
- ۱۰۲ ..... داستان قوم سبأ
- ۱۰۵ ..... چگونگی ویران شدن سد مأرب
- ۱۰۶ ..... مجازات به وسیله عامل حیات!
- ۱۰۷ ..... داستان عجیب عبدالملک!
- ۱۰۹ ..... واعظ پنجم: مرگ عزیزان
- ۱۰۹ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... پرونده های بسته نشدنی!
- ۱۱۵ ..... حقیقت مرگ برای مؤمنان و افراد بی ایمان
- ۱۱۶ ..... نعمت مرگ!
- ۱۱۷ ..... وعظ واعظ خاموش!
- ۱۱۸ ..... داستان عبرت آموز مرگ سلیمان پیامبر (علیه السلام)
- ۱۱۹ ..... مرگ فقط برای همسایه نیست!
- ۱۲۰ ..... چگونه غصه ها را از بین ببریم؟
- ۱۲۱ ..... واعظ ششم: واعظ درون
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۲ ..... عذاب وجدان
- ۱۲۳ ..... دادگاه عجیب وجدان
- ۱۲۴ ..... فراز و فرود وجدان
- ۱۲۷ ..... واعظ درون در آیات قرآن
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۷ ..... ۱. داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و زلیخا
- ۱۲۸ ..... ۲. داستان حضرت ابرهیم (علیه السلام) و بت پرستان



- ۱۳۱ ..... قاعده لطف
- ۱۳۳ ..... واعظ درون در کلام امیرالمؤمنین و امام باقر (علیهما السلام)
- ۱۳۴ ..... واعظ هفتم در کلام معصومین (علیهم السلام)
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... چگونه جهان هستی موعظه است؟
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۶ ..... ۱. وعظ کهنسالی
- ۱۳۶ ..... ۲. پند موی سفید
- ۱۳۶ ..... ۳. اندرز بیماری
- ۱۳۷ ..... ۴. موعظه موزه ها
- ۱۳۸ ..... واعظ هفتم در قرآن
- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... ۱. نصیحت پاییز
- ۱۴۰ ..... ۲. مواعظ هفت گانه
- ۱۴۰ ..... عجایب حیرت انگیز آسمان و ستارگان
- ۱۴۲ ..... کدام آسمان را می بینیم؟
- ۱۴۲ ..... دو درس مهم
- ۱۴۲ ..... اشاره
- ۱۴۳ ..... «بشر حافی» و تفکر در کلام امام (علیه السلام)
- ۱۴۶ ..... پند عصیانگران از منظر قرآن!
- ۱۴۷ ..... سیر در ارض یا گردشگری؟
- ۱۴۸ ..... پنجاهای زندگی قارون
- ۱۴۸ ..... اشاره
- ۱۴۸ ..... ثروت خیره کننده قارون!
- ۱۴۹ ..... سفارشات چهارگانه به قارون
- ۱۴۹ ..... اشاره

۱. به فکر جهان دیگر باش ..... ۱۵۰
۲. ثروت، به اندازه مصرف بیندوز ..... ۱۵۰
۳. اهل احسان باش ..... ۱۵۱
۴. فساد نکن ..... ۱۵۲
- توجیه برای فرار از زکات ..... ۱۵۳
- عاقبت افراد ثروتمندتر و قوی تر از قارون! ..... ۱۵۴
- نمایش قدرت و ثروت ..... ۱۵۴
- عکس العمل بنی اسرائیل ..... ۱۵۵
- مجازات خیره کننده قارون! ..... ۱۵۶
- بیداری فریب خوردگان ..... ۱۵۷
- ۶- توفیق الهی ..... ۱۶۰
- اشاره ..... ۱۶۰
- نکته اول: تعریف توفیق ..... ۱۶۱
- اشاره ..... ۱۶۱
- توفیق در قرآن مجید ..... ۱۶۲
- توفیق در روایات ..... ۱۶۳
- نکته دوم: انواع توفیق ..... ۱۶۶
- اشاره ..... ۱۶۶
۱. توفیق در ایمان ..... ۱۶۶
۲. توفیق در مسائل اخلاقی ..... ۱۶۸
۳. توفیق در مسائل عملی ..... ۱۶۹
- اشاره ..... ۱۶۹
- توفیق در چیزی که به ظاهر بلاست! ..... ۱۶۹
- اشاره ..... ۱۶۹
- الف) رهایی از شرّ وسوسه های زلیخا ..... ۱۷۰
- ب) اثبات بی گناهی ..... ۱۷۰

- ج) مقدمات عزیز مصر شدن ..... ۱۷۰
- نکته سوم: اسباب توفیق ..... ۱۷۱
- اشاره ..... ۱۷۱
۱. ترک شبهات ..... ۱۷۲
۲. اخلاص در عمل ..... ۱۷۳
- نکته چهارم: اسباب سلب توفیق ..... ۱۷۶
۱. شرکت در مجالس گناه ..... ۱۷۶
۲. گناهان ..... ۱۷۷
۳. زرق و برق و تشریفات ..... ۱۷۸
- اشاره ..... ۱۷۸
- داستان ثعلبه ..... ۱۷۸
- ۷- تعریف اخلاق و اقسام آن ..... ۱۸۲
- اشاره ..... ۱۸۲
- اخلاق ذاتی و اکتسابی ..... ۱۸۳
- ۸- آیا اخلاق قابل تغییر است؟ ..... ۱۸۶
- اشاره ..... ۱۸۶
- شرح نظریه اول ..... ۱۸۶
- اشاره ..... ۱۸۶
- دلایل سه گانه برای ردّ نظریه اول ..... ۱۸۷
۲. ترویج مکتب جبر ..... ۱۸۸
۳. پاسخ اشعار مذکور ..... ۱۸۹
- تغییر پذیری اخلاق در قرآن ..... ۱۹۰
- اشاره ..... ۱۹۰
۱. تغییر فرو رفتگان در گمراهی ..... ۱۹۰
۲. روشن کردن تاریکی ها ..... ۱۹۱
- انگیزه معتقدان به تغییر ناپذیری اخلاق ..... ۱۹۳

- ۱۹۳ ..... اشاره
- ۱۹۳ ..... اول: شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت
- ۱۹۳ ..... دوم: رسیدن به آزادی و ولنگاری
- ۱۹۴ ..... نظریه سوم
- ۱۹۶ ..... ۹- رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی
- ۱۹۶ ..... اشاره
- ۱۹۶ ..... علوم اسلامی کدام اند؟
- ۱۹۸ ..... پاسخ به یک سؤال
- ۱۹۹ ..... ارتباط علم اخلاق با علم عقاید
- ۲۰۰ ..... ناپایداری اخلاق بدون پشتوانه ایمان
- ۲۰۱ ..... پای سخن اسوه اخلاق
- ۲۰۳ ..... اخلاق فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پشتوانه ایمان بی نظیر
- ۲۰۵ ..... سردرگمی دنیای امروز
- ۲۰۶ ..... پس خدا چه می شود؟
- ۲۰۶ ..... اشاره
- ۲۰۷ ..... ۱. الگو بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۲۰۸ ..... ۲. اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۲۰۸ ..... اشاره
- ۲۰۹ ..... سفارشات چهارگانه اخلاقی به پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله)
- ۲۱۱ ..... عمل کردن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سفارشات چهارگانه
- ۲۱۳ ..... ۳. تقوا در قرآن مجید
- ۲۱۳ ..... اشاره
- ۲۱۳ ..... تقوا در کلام مولای متقیان (علیه السلام)
- ۲۱۵ ..... حقیقت تقوا
- ۲۱۶ ..... چه باید کرد؟
- ۲۱۷ ..... راه رسیدن به تقوا

- ۲۱۹ ..... ارتباط علم اخلاق با علم فقه
- ۲۱۹ ..... اخلاق درونی و برونی
- ۲۲۰ ..... چگونگی ارتباط فقه و اخلاق
- ۲۲۱ ..... دایره اخلاق وسیع تر است
- ۲۲۱ ..... اشاره
- ۲۲۲ ..... ۱. فال بد زدن
- ۲۲۴ ..... ۲. حسادت ورزیدن
- ۲۲۴ ..... ۳. سوء ظن
- ۲۲۵ ..... خطای بزرگ جداسازی فقه و اخلاق
- ۲۲۸ ..... جمع بندی و نتیجه گیری
- ۲۲۸ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... ارتباط علم اخلاق با علم الحدیث
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۳۰ ..... ۱ - ۴. کتب اربعه
- ۲۳۰ ..... ۵. بحار الانوار
- ۲۳۱ ..... ۶. نهج البلاغه
- ۲۳۳ ..... ۷. سیره معصومین (علیهم السلام)
- ۲۳۳ ..... اشاره
- ۲۳۳ ..... اول: گفتگوی امام باقر (علیه السلام) و مرد صوفی
- ۲۳۶ ..... دوم: امام صادق (علیه السلام) و معلی بن خنیس
- ۲۳۸ ..... ۸. دعاها و مناجات ها
- ۲۳۸ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... الف) فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی
- ۲۴۱ ..... ب) بخشی از دعای عرفه
- ۲۴۲ ..... راه تحصیل محبت خدا
- ۲۴۴ ..... ۱۰ - شاخه های علم اخلاق

۲۴۴	..... اشاره
۲۴۴	..... اخلاق عمومی و خصوصی
۲۴۴	..... اخلاق عمومی
۲۴۶	..... اخلاق خصوصی
۲۴۶	..... اشاره
۲۴۷	..... ۱. اخلاق خانواده
۲۴۷	..... ۲. اخلاق در مدارس
۲۴۸	..... ۳. اخلاق در بازار و محیط کسب و کار
۲۴۸	..... ۴. اخلاق در سفر
۲۴۹	..... ۵. اخلاق دوستان
۲۴۹	..... ۶. اخلاق پزشکی
۲۵۰	..... ۷. اخلاق مداری در برابر مخالفان و دشمنان
۲۵۰	..... ۸. اخلاق در برابر غیر مسلمانان
۲۵۱	..... ۹. اخلاق در میدان جنگ
۲۵۲	..... ۱۰. اخلاق در مسند قضاوت
۲۵۳	..... ۱۱. اخلاق با حیوانات
۲۵۳	..... ۱۲. اخلاق در برابر محیط زیست
۲۵۴	..... ۱۳. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس
۲۵۴	..... ۱۴. اخلاق در میدان سیاست
۲۵۶	..... فهرست منابع
۲۶۲	..... درباره مرکز

## طرحی نو در مسائل اخلاقی جلد 1

### مشخصات کتاب

سر شناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

عنوان و نام پدیدآورنده: طرحی نو در مسائل اخلاقی (ج1)/ گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی

مشخصات نشر: قم: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، 1397.

مشخصات ظاهری: 240ص.

فروست: سلسله نباحث اخلاقی حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

شابک: 978-622-6335-17-1

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: کتابنامه: 235-240، همچنین بصورت زیرنویس.

موضوع: مکارم شیرازی، ناصر، 1305\_--دیدگاه درباره اخلاق

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: Islamic ethics

موضوع: اخلاق اسلامی -- احادیث

موضوع: Islamic ethics--Hadiths

موضوع: اخلاق اسلامی -- جنبه های قرآن

موضوع: Islamic ethics--Qur,anic teaching

شناسه افزوده: مکارم شیرازی، 1305-

شناسه افزود: علیان نژاد، ابوالقاسم، 1343 -

شناسه افزود: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

رده بندی کنگره: 41397 ط76/م/8/247 BP

رده بندی ديويي: 297/61

شماره کتابشناسی ملی: 5429932

ص: 1

**اشاره**



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

درس اخلاق در حوزه ها ----- 17

1. روش بحث های اخلاقی ما / 19

2. ضرورت بحث های اخلاقی / 21

دلیل اول: دعوت مردم به اسلام ----- 19

برخورد کریمانه اسوه اخلاق ----- 19

طلاق ها نتیجه بد اخلاقی ها ----- 21

دلیل دوم: قرب الی الله ومقامات معنوی ----- 22

دلیل سوم: اخلاق، شرط پیشرفت در کارهای دنیا و آخرت ----- 24

معنای حُسن خُلُق ----- 26

3. اهمیت اخلاق / 27

هدف از بعثت ----- 27

تحلیل وتوضیح روایت ----- 28

الف) معنای اَنَّمَا ----- 28

ب) تفسیر اَتَمَّم ----- 28

ج) مکارم اخلاق چیست؟ ----- 30

وظیفه ما ----- 38

وسیله ارتباط بین خدا وبنده ----- 39

فطرت انسان بر پاکی است ----- 40

برداشتی جدید از آیه 17 سوره رعد ----- 41

دو نکته مهم ----- 43

نکته اول: فیض خدا نامحدود است ----- 43

نکته دوم: کف های روی آب ----- 44

انسان همچون آب زلال است ----- 45

تأثیر عقاید در اخلاق ----- 46

تأثیر احکام در اخلاق ----- 47

دین، مساوی با حسن خلق! ----- 50

حُسن خُلُق حتی برای منکران جهان دیگر ----- 51

4. بررسی اهداف بعثت پیامبران / 53

1 و 2. تعلیم و تربیت ----- 53

فلسفه تقدیم ترکیه بر تعلیم و بالعکس ----- 54

تأثیر آموزش در پرورش ----- 55

تأثیر پرورش در آموزش ----- 56

3. عدالت اجتماعی ----- 57

چگونه بهشتی شوم؟ ----- 58

4 و 5. برداشتن غل و زنجیرها و آزادی ----- 59

کدام بار؟ ----- 60

مصادیق زنجیرهای اسارت ----- 61

معنای آزادی ----- 63

5. واعظان و ناصحان / 65

واعظ اول: خداوند متعال ----- 65

شرايط واعظ خوب ----- 66

واعظ دوم: قرآن مجيد ----- 67

فضيل بن عياض، مجذوب قرآن مجيد ----- 69

ص: 4

- 72 ----- واعظ سوم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- 74 ----- به چه چیز بیندیشیم؟
- 75 ----- سکوت پر رمز و راز!
- 76 ----- ارزش فوق العاده تفکر
- 77 ----- تفکر بعد از توسل و زیارت
- 77 ----- واعظ چهارم: مجموعه تاریخ بشر
- 78 ----- موعظه تاریخ در قرآن
- 79 ----- نهج البلاغه و تاریخ پیشینیان
- 81 ----- داستان قوم سبأ
- 84 ----- چگونگی ویران شدن سد مأرب
- 85 ----- مجازات به وسیله عامل حیات!
- 86 ----- داستان عجیب عبدالملک!
- 88 ----- واعظ پنجم: مرگ عزیزان
- 91 ----- پرونده های بسته نشدنی!
- 94 ----- حقیقت مرگ برای مؤمنان و افراد بی ایمان
- 95 ----- نعمت مرگ!
- 96 ----- وعظ واعظ خاموش!
- 97 ----- داستان عبرت آموز مرگ سلیمان پیامبر (علیه السلام)
- 98 ----- مرگ فقط برای همسایه نیست!
- 99 ----- چگونه غصه ها را از بین ببریم؟
- 100 ----- واعظ ششم: واعظ درون

عذاب وجدان ----- 101

دادگاه عجیب وجدان ----- 102

فراز و فرود وجدان ----- 103

ص: 5

واعظ درون در آیات قرآن ----- 106

1. داستان حضرت یوسف (علیه السلام) وزلیخا ----- 106

2. داستان حضرت ابرهیم (علیه السلام) وبت پرستان ----- 107

قاعده لطف ----- 110

واعظ درون در کلام امیرالمؤمنین و امام باقر (علیهما السلام) ----- 112

باشد، موعظه ها و اندرزهای مردم فایده ای برایش ندارد». ----- 113

واعظ هفتم در کلام معصومین (علیهم السلام) ----- 113

چگونه جهان هستی موعظه است؟ ----- 114

1. وعظ کهنسالی ----- 115

2. پند موی سفید ----- 115

3. اندرز بیماری ----- 115

4. موعظه موزه ها ----- 116

واعظ هفتم در قرآن ----- 117

1. نصیحت پاییز ----- 117

2. مواعظ هفت گانه ----- 119

عجایب حیرت انگیز آسمان و ستارگان ----- 119

کدام آسمان را می بینیم؟ ----- 121

دو درس مهم ----- 121

«بشر حافی» و تفکر در کلام امام (علیه السلام) ----- 122

پند عصیانگران از منظر قرآن! ----- 125

سیر در ارض یا گردشگری؟ ----- 126

پندهای زندگی قارون ----- 127

ثروت خیره کننده قارون! ----- 127

سفارشات چهارگانه به قارون ----- 128

ص: 6



1. به فکر جهان دیگر باش ----- 129
2. ثروت، به اندازه مصرف بیندوز ----- 129
3. اهل احسان باش ----- 130
4. فساد نکن ----- 131
- توجیه برای فرار از زکات ----- 132
- عاقبت افراد ثروتمندتر وقوی تر از قارون! ----- 133
- نمایش قدرت و ثروت ----- 133
- عکس العمل بنی اسرائیل ----- 134
- مجازات خیره کننده قارون! ----- 135
- بیداری فریب خوردگان ----- 136
6. توفیق الهی / 139
- نکته اول: تعریف توفیق ----- 140
- نکته دوم: انواع توفیق ----- 145
1. توفیق در ایمان ----- 145
2. توفیق در مسائل اخلاقی ----- 147
3. توفیق در مسائل عملی ----- 148
- توفیق در چیزی که به ظاهر بلاست! ----- 148
- الف) رهایی از شرّ وسوسه های زلیخا ----- 149
- ب) اثبات بی گناهی ----- 149
- ج) مقدمات عزیز مصر شدن ----- 149
- نکته سوم: اسباب توفیق ----- 150

1. ترک شبہات ----- 151

2. اخلاص در عمل ----- 152

نکتہ چہارم: اسباب سلب توفیق ----- 155

ص: 7

1. شرکت در مجالس گناه ----- 155
2. گناهان ----- 156
3. زرق و برق و تشریفات ----- 157
- داستان ثعلبه ----- 157
7. تعریف اخلاق و اقسام آن / 161
- اخلاق ذاتی و اکتسابی ----- 162
8. آیا اخلاق قابل تغییر است؟ / 165
- شرح نظریه اول ----- 165
- دلایل سه گانه برای ردّ نظریه اول ----- 166
1. لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب ----- 166
2. ترویج مکتب جبر ----- 167
3. پاسخ اشعار مذکور ----- 168
- تغییرپذیری اخلاق در قرآن ----- 169
1. تغییر فرورفتگان در گمراهی ----- 169
2. روشن کردن تاریکی ها ----- 170
- انگیزه معتقدان به تغییرناپذیری اخلاق ----- 172
- اول: شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت ----- 172
- دوم: رسیدن به آزادی و ولنگاری ----- 172
- نظریه سوم ----- 173
9. رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی / 175
- علوم اسلامی کدام اند؟ ----- 175

پاسخ به یک سؤال ----- 177

ارتباط علم اخلاق با علم عقاید ----- 178

ناپایداری اخلاق بدون پشتوانه ایمان ----- 179

ص: 8

پای سخن اسوه اخلاق ----- 180

اخلاق فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پشتوانه ایمان بی نظیر ----- 182

سردرگمی دنیای امروز ----- 184

پس خدا چه می شود؟ ----- 185

1. الگو بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ----- 186

2. اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ----- 187

سفارشات چهارگانه اخلاقی به پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) ----- 188

عمل کردن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سفارشات چهارگانه ----- 190

3. تقوا در قرآن مجید ----- 192

تقوا در کلام مولای متقیان (علیه السلام) ----- 192

حقیقت تقوا ----- 194

چه باید کرد؟ ----- 195

راه رسیدن به تقوا ----- 196

ارتباط علم اخلاق با علم فقه ----- 198

اخلاق درونی و برونی ----- 198

چگونگی ارتباط فقه و اخلاق ----- 199

دایره اخلاق وسیع تر است ----- 200

1. فال بد زدن ----- 201

2. حسادت ورزیدن ----- 203

3. سوء ظن ----- 203

خطای بزرگ جداسازی فقه و اخلاق ----- 204

جمع بندی و نتیجه گیری ----- 207

ارتباط علم اخلاق با علم الحدیث ----- 208

1 - 4. کتب اربعه ----- 209

ص: 9

5. بحار الانوار ----- 209
6. نهج البلاغه ----- 210
7. سيره معصومين : ----- 212
8. دعاها و مناجات ها ----- 217
- الف) فراهایی از دعای ابو حمزه ثمالی ----- 217
- ب) بخشی از دعای عرفه ----- 220
- راه تحصیل محبت خدا ----- 221
10. شاخه های علم اخلاق / 223
- اخلاق عمومی و خصوصی ----- 223
1. اخلاق خانواده ----- 226
2. اخلاق در مدارس ----- 226
3. اخلاق در بازار و محیط کسب و کار ----- 227
4. اخلاق در سفر ----- 227
5. اخلاق دوستان ----- 228
6. اخلاق پزشکی ----- 228
7. اخلاق مداری در برابر مخالفان و دشمنان ----- 229
8. اخلاق در برابر غیر مسلمانان ----- 229
9. اخلاق در میدان جنگ ----- 230
10. اخلاق در مسند قضاوت ----- 231
11. اخلاق با حیوانات ----- 232
12. اخلاق در برابر محیط زیست ----- 232

13. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس ----- 233

14. اخلاق در میدان سیاست ----- 233

فهرست منابع ----- 235

ص: 10



یکی از امتیازات نظام درسی حوزه های علمیه شیعه، پرداختن به مباحث اخلاقی همگام با آموزش سایر علوم حوزوی است.

مسأله تهذیب نفس و خودسازی از مهم ترین دغدغه های این نظام آموزشی است تا آنجا که تحصیل در سایر علوم را بدون تخلّق به صفات شایسته و تلاش برای مبارزه با رذایل اخلاقی وهوی وهوس، بی ثمر، بلکه مضر دانسته و آن را در تضادّ با اهداف عالی این نظام آموزشی اصیل وریشه دار می داند و این مطلب سبب جذّابیت علمای دین و گرایش مردم واعتماد به آنها شده، تا آنجا که گاه خصوصی ترین مسائل ومشکلاتشان را، که حاضر نیستند حتی با نزدیک ترین کسان خود مطرح کنند، با خیال راحت با علمای وارسته مطرح نموده واز آنها راه حل وطریق جبران می طلبند.

درس های اخلاق در حوزه های علمیه به سه روش برگزار می شود:

1. روز آخر هفته در ابتدا یا انتهای درس، یک بحث اخلاقی

مطرح شده و استاد پیرامون آن بحث کرده و تذکراتی به شاگردان می دهد.

2. در ابتدای هر درس، حدیث اخلاقی کوتاهی به صورت فشرده مورد بحث قرار گرفته، سپس به درس مورد نظر پرداخته می شود. (1)

3. در پایان هفته جلسه ای مستقل تشکیل می شود و یکی از اساتید وارسته و مهذب، طلاب و روحانیون تشنه فضایل اخلاقی را نصیحت کرده و از دریای بیکران قرآن و حدیث سیراب نموده و تجربیات خود و دیگر علما و بزرگان دین را در اختیارشان می گذارد.

عالم وارسته، مرجع عالی قدر، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) از جمله معلمان اخلاقی است که به روش های اول و سوم به تربیت طالبان تهذیب نفس پرداخته و آثار متعددی که حاصل همین جلسات است، از معظم له منتشر شده است. (2)

به دلیل اصرار فراوان طلاب و روحانیون و اساتید و علما

ص: 12

---

1- رهبر معظم انقلاب به این روش عمل می کنند.

2- کتاب های: «صد و ده سر مشق»، «آداب معاشرت در اسلام»، «جایگاه عقلانیت در اسلام»، «به یاد معلم»، «نخستین آفریده»، «حُسن خُلُق»، «چهل حدیث ناب از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)»، «امام رضا (علیه السلام)»، «امام هادی (علیه السلام)»، «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، و «چهل حدیث اخلاقی برگرفته از اصول کافی» از جمله کتاب های مذکور است.

و مسئولان حوزه علمیه قم، مبنی بر تشکیل مجدد جلسات اخلاقی شب های پنج شنبه، حضرت استاد علی رغم اشتغالات فراوان، موافقت فرمودند و این جلسات پر خیر و برکت در مدرسه امام کاظم 7 تشکیل شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت.

حضرت استاد، که همواره در مسائل مختلف، مبتکر و نوآور و خوش سلیقه اند، طرحی نو در مسائل اخلاقی انداخته، و مباحث مورد نظر را در سه بخش مطرح کرده اند، که هر بخش به عنوان کتاب مستقلی *إن شاء الله* منتشر خواهد شد.

1. پیش نیازهای مباحث اخلاقی و مقدمات لازم و ضروری؛ که در این مباحث، هم مطالب نو به چشم می خورد و هم توصیه های اخلاقی، که می تواند به تهذیب نفس کمک کند.

2. اخلاق عمومی؛ که معمولاً علمای اخلاق به آن پرداخته و می پردازند.

3. اخلاق خصوصی؛ که بحث نو و تازه ای است با بیان شیرین و جذاب حضرت استاد در چهارده محور، طراوت آن مضاعف خواهد شد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ابوالقاسم علیان نژادی

1397/19/08

ص: 13



اسلام سه بخش دارد: عقاید، احکام و اخلاق. بخش مهمی از برنامه های اسلام را اخلاق تشکیل می دهد.

این جلسه برای طلاب و فضلا و علما و خانواده های محترم آنها در نظر گرفته شده تا بتوان مسائل مربوط به آنها و آنچه را که مربوط به حوزه علمیه است، مطرح کرد. امیدوارم فضلا و مدرسانی که حضور دارند به مسأله اخلاق در عصر وزمان ما اهمیت فوق العاده ای بدهند و حتماً در کنار درس های خود، درس اخلاق داشته باشند. رهبر بزرگوار انقلاب، که هفته ای سه جلسه درس دارند، در ابتدای هر درس یک حدیث اخلاقی مطرح کرده و چند دقیقه کوتاه، پیرامون آن بحث نموده، سپس به درس می پردازند. ما هم هر هفته چهارشنبه ها نیمی از وقت درس را به مباحث اخلاقی می پردازیم (1) که حاصل آن در چند جلد کتاب جمع آوری و منتشر شده است. (2)

ص: 15

---

1- درس های اخلاق حضرت استاد امتیازات متعددی دارد که در مقدمه کتاب « 110 سرمشق » تشریح شده است.

2- به قسمتی از کتابهای مذکور در مقدمه اشاره شد.

اساتید و مدرسین بزرگوار نیز این کار را انجام دهند، که ان شاءالله ذخیره یوم المعادشان خواهد بود.

قبل از ورود به مباحث اصلی، لازم است به ده مقدمه مهم به شرح زیر، که مقدمات مباحث اخلاقی ما محسوب می شود، اشاره کرده و در مورد آن ها بحث کنیم:

1. روش ما در بحث های اخلاقی

2. ضرورت بحث های اخلاقی

3. اهمیت اخلاق

4. بررسی اهداف بعثت پیامبران

5. واعظان و ناصحان

6. توفیق الهی

7. تعریف اخلاق و اقسام آن

8. آیا اخلاق قابل تغییر است؟

9. رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی

10. شاخه های علم اخلاق

ص: 16

## 1- روش ما در بحث های اخلاقی

إن شاء الله بحث های ما در سایه آیات قرآن و روایات حضرات معصومین: پیش خواهد رفت. البته تحلیل های عقلی نیز خواهیم داشت، ولی اساس آن، آیات و روایات خواهد بود، تا مباحث اخلاقی به مسائل انحرافی منتهی نشود و از عرفان های کاذب و غلط سر در نیاورد، چرا که درس های اخلاق در معرض این خطر قرار دارد و ممکن است به عرفان های التقاطی و غیر اسلامی آلوده شود.

تهذیب نفس و آراسته شدن به فضایل اخلاقی و ترک صفات ناپسند و زشت و در یک کلمه «سیر و سلوک الی الله» همچون خطّ مستقیمی است که در اطراف آن بیراهه های فراوان و خطوط غیر مستقیم زیادی وجود دارد که اگر از مسیر قرآن و روایات و تحلیل های عقلی متکی بر آیات و روایات دور شویم، به آن مبتلا خواهیم گردید.

کسانی که در وادی غلو سرگردان شده و اقطاب و شیوخ خود را

انسان هایی استثنایی و صاحب اختیار در مسائل شرعی و اوامر و نواهی دانسته و مظهر ذات پاک پروردگار می شمارند و معتقدند که بدون وساطت آن ها به خدا نمی رسند، از آن خط مستقیم دور شده اند.

افرادی که در وادی وحدت وجود (به معنای وحدت موجود) گرفتار شده و همه موجودات عالم را عین ذات خداوند دانسته و بدین گونه به شرک وسیع و دامنه داری آلوده شده اند، مسیر قرآن و حدیث و تحلیل های عقلی صحیح را ترک کرده اند.

فاصله گرفتن از این مسیر، نه تنها انسان را به فضایل اخلاقی آراسته نمی کند، بلکه نتیجه عکس می دهد و او را به وادی رذایل اخلاقی، همچون خودبزرگ بینی و انانیت و شرک می کشاند.

بنابراین، روشی که استاد اخلاق در مباحث اخلاقی انتخاب می کند، بسیار مهم است.

\*\*\*

ص: 18



### اشاره

مباحث اخلاقی به سه دلیل برای ما ضرورت دارد:

### دلیل اول: دعوت مردم به اسلام

### اشاره

فضلا و طلاب و خانواده های آنها در جامعه دینی الگو هستند و وجود آنها سبب نشر اسلام است، مشروط بر این که آراسته به اخلاق اسلامی باشند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز با اخلاق خوش، اسلام را گسترش داد، و لذا ما معتقدیم که یکی از معجزات آن حضرت معجزه اخلاقی او بود و این معجزه، جاذبه عجیبی داشت.

برخورد کریمانه اسوه اخلاق

یکی از نمونه های بارز آن، برخورد شایسته حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) با مشرکان در فتح مکه است، که این اخلاق نیک و خوی بزرگ منشانه آن حضرت سبب شد مشرکان دسته دسته مسلمان شوند. ما هم اگر اخلاق اسلامی را به کار بندیم و با مردم برخوردی صحیح و کریمانه داشته باشیم آنها مجذوب اسلام خواهند شد.

ص: 19

هنگامی که مکه به دست مسلمانان فتح شد و مشرکان لجوج و عنود، به ویژه ابوسفیان ها و خاندان آن ها، که سابقه دیرینه ای در عداوت با اسلام و مسلمانان داشتند، اسیر مسلمانان شدند عده ای از مسلمانان تندرو شعار انتقام سر دادند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دست در حلقه در خانه کعبه کرد و خطاب به مشرکان فرمود: «ما تَطُنُّونَ؟ درباره من چه فکری می کنید؟».

پاسخ دادند: «نقول خيراً و نظن خيراً، اخ کریم وابن عمّ؛ تو هم خودت انسان بزرگوار و کریمی هستی و هم بزرگوارزاده ای! و ما جز خیر از شما توقع نداریم».

حضرت فرمودند: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ؛ بروید که همه شما آزاد هستید».(1)

خداوند متعال در آیه 159 سوره آل عمران به این صفت زیبا و ویژگی فوق العاده پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده است، آنجا که می فرماید: (فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)؛ «به سبب رحمت الهی در برابر مؤمنان نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطرف تو پراکنده می شدند».

مفسران قرآن در مورد تفاوت «فَظًّا» و «غَلِيظَ الْقَلْبِ» گفته اند: فَظٌّ به کسی گفته می شود که برخورد لفظی بدی دارد و بدزبان است؛ اَمَّا

ص: 20

غلیظ القلب به کسی می گویند که عملش خشن است. بنابراین، فظّ، خشونت در گفتار، و غلیظ القلب، خشونت در کردار و عمل است. (1)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نه در زبان و گفتار اهل خشونت بود و نه خشونتی در کردار و اعمالش وجود داشت؛ چون اگر در گفتار و کردار خشونت داشت مردم جذب او نمی شدند و همچون پروانه بر گرد شمع وجودش نمی چرخیدند.

اگر می خواهید مردم را به اسلام دعوت کرده و آنها را جذب اسلام نمایید باید خشونت را از گفتار و کردارتان دور کنید و اخلاق پرجاذبه اسلامی را به آنها نشان دهید. اگر مردم مشاهده کنند که صفات اخلاقی نیکو در شما وجود دارد، اهل امانت و صداقت و درستکاری هستید و از بخل و دروغ و غیبت و تهمت و مانند آن به دورید، جذب می شوند.

بنابراین، طبق توضیحات بالا پرداختن به مباحث اخلاقی و دعوت مردم به اخلاق اسلامی، در حقیقت دعوت مردم به اسلام و نشر دین و آیین است.

### طلاق ها نتیجه بد اخلاقی ها

ما در زمانی هستیم که آمارها خبرهای وحشتناکی می دهد!

به تازگی آماری منتشر کرده اند که 30 طلاق ها در سال اول ازدواج

ص: 21

---

1- تفسیر نمونه، ج 3، ص 184، ذیل آیه مذکور.

اتفاق می افتد! چراکه اهل گذشت نیستند. اگر مبتلایان به طلاق و خانواده ها و اطرافیان آنها، همچون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اهل عفو و گذشت بودند آمار طلاق، آن هم در سال اول ازدواج، این قدر زیاد نمی شد. لجاجت ها و سخت گیری ها و کوته فکری ها سبب طلاق و جدایی می شود.

نتیجه این که اولین هدف از طرح مباحث اخلاقی، ایجاد جاذبه برای اسلام و دعوت عملی مردم به دین است.

### **دلیل دوم: قرب الی الله و مقامات معنوی**

اگر بخواهیم مسیر قرب الی الله را طی کنیم و سیر و سلوک اسلامی داشته باشیم و به مقامات معنوی دست یابیم، راه آن حسن خلق است. بدون رعایت اخلاق اسلامی رسیدن به این امور امکان پذیر نیست. هرچقدر خدا را عبادت کنیم و نماز و روزه به جا آوریم، اما اخلاق اسلامی نداشته باشیم به جایی نمی رسیم. این مطلب از روایات زیر استفاده می شود:

1. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ... وَإِنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ؛ انسان به سبب اخلاق خوب به درجات عظیم آخرت می رسد... هرچند در عبادت و پرستش ضعیف باشد»<sup>(1)</sup>.

ص: 22

---

1- میزان الحکمة، ج 3، ص 134، باب 1112، ح 5242.

بنابراین، سیر و سلوک تنها با عبادت امکان پذیر نیست.

2. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث دیگری فرمودند: «أَثْقَلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ هیچ چیزی در روز قیامت و به هنگام سنجش اعمال، سنگین تر و ارزشمندتر از حسن خلق نیست».(1)

روز قیامت ترازوی سنجش اعمال نصب شده و همه اعمال وزن می شود. مهم ترین عمل در آن روز، که کفه اعمال نیک را سنگین می کند، اخلاق نیکوست.

البته این که آن «میزان و ترازوی اعمال»(2) چگونه وسیله ای است

و به چه شکلی اعمال را وزن می کند، برای ما روشن نیست؛ اما به هر حال حسن خلق سنگین تر از همه اعمال است.

3. همان حضرت در روایت سومی فرمودند: «أَوَّلُ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُسْنُ خُلُقِهِ؛ نخستین چیزی که در روز قیامت، در ترازوی سنجش اعمال قرار داده می شود حسن خلق است».(3)

آری، نجات در آخرت و رسیدن به مقامات معنوی در سایه اخلاق خوب حاصل می شود.

4. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَغْدُوا عَلَيْهِ»

ص: 23

---

1- المحجة البيضاء، ج 3، ص 284.

2- شرح بیشتر را در کتاب «پیام قرآن»، ج 6، ص 158 به بعد مطالعه فرمایید.

3- میزان الحکمة، ج 3، ص 135، باب 1113، ح 5247.

وَيَرَوْحُ؛ خداوند متعال به بنده اش به خاطر حسن خلق ثواب مجاهدان راه خدا را می دهد و این کار صبح و شام انجام می شود» (1).

سؤال: جمله «یغدوا ویروح» در روایت فوق به چه معناست؟

جواب: دو احتمال دارد: نخست این که صبح و شام به وسیله اخلاق نیکو ثواب نوشته می شود.

احتمال دوم: ثواب مجاهدی که صبح و شام در میدان نبرد مشغول جهاد است، برای انسان های خوش اخلاق نوشته می شود.

هر دو احتمال هم صحیح است و می تواند مقصود گوینده باشد؛ زیرا استعمال لفظ در بیش از یک معنا به عقیده ما اشکالی ندارد (2).

خلاصه این که راه رسیدن به قرب الی الله و مقامات معنوی، حسن خلق است.

## دلیل سوم: اخلاق، شرط پیشرفت در کارهای دنیا و آخرت

### اشاره

از روایات اسلامی و تجربیاتی که خودمان داریم استفاده می شود که پیشرفت در کارهای دنیوی هم، در سایه تخلق به محاسن اخلاقی میسر می شود. اگر مدرّس هستی و جاذبه خوبی می خواهی، اگر تاجری و در پی تجارت موفق هستی، اگر کاسبی و به دنبال مشتریان زیادی می باشی، و اگر با مردم مراوده و سروکار

ص: 24

---

1- میزان الحکمة، ج 3، ص 135، باب 1112، ح 5245.

2- شرح این مطلب در «انوار الاصول»، ج 1، ص 141 به بعد آمده است.

داری و می خواهی از اطرافت پراکنده نشوند، با آنها برخورد مناسب داشته باش، که اخلاق در همه این امور سرمایه اصلی است. دلیل این مدعا نیز سخنان حضرات معصومین (علیهم السلام) است، توجه بفرمایید:

1. طبق آنچه که در غرر الحکم آمده، حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«فی سعة الاخلاق کُنُوزُ الأرزاق؛ گنج های رزق و روزی در پرتو اخلاق خوش به دست می آید».(1)

کاسب های خوش اخلاق مشتریان بیشتر و درآمد زیادتری دارند.

2. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق سبب آبادانی شهرها و طولانی شدن عمر انسان ها می شود».(2)

طبق روایات فوق، اخلاق خوب فقط به درد مقامات معنوی و جهان آخرت نمی خورد؛ بلکه سبب رونق اقتصادی و آبادانی دنیا و طول عمر انسان ها و زندگی مناسب و با طراوت برای آنها می شود. به قول شاعر:

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند \*\*\* قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است(3)

ص: 25

---

1- غرر الحکم و درر الکلم، ج 2، ص 514، ح 71.

2- میزان الحکمة، ج 3، ص 142، باب 1124، ح 5313.

3- دیوان ملک الشعراء بهار، ج 2، ص 433.

سؤال: آیا حسن خلق در روایات مذکور به معنای برخورد خوب و روی گشاده و زبان خوش است، یا همه فضایل اخلاقی را دربر می گیرد و در واقع حسن خلق به معنای حسن اخلاق است؟

جواب: روایاتی وجود دارد که حسن خلق را به معنای حسن اخلاق تفسیر می کند. به عنوان نمونه در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ، وَالْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ؛ اخلاق خوب، میوه و نتیجه عقل و اخلاق ناپسند، میوه و نشانه جهل است»<sup>(1)</sup>.

روشن است که تمام صفات اخلاقی نشانه عقل و تمام رذایل اخلاقی نشانه جهل است، نه فقط برخورد خوب و بد. بنابراین، حسن خلق در روایات فوق به معنای حسن اخلاق است.

خلاصه این که به سه علت طرح مباحث اخلاقی ضرورت دارد:

1. اخلاق خوب و رفتار شایسته سبب نشر اسلام می گردد و مردم با دیدن انسان های متخلّق به اخلاق اسلامی جذب اسلام می شوند.
2. رسیدن به قرب الی الله در سایه اخلاق خوب امکان پذیر است و کثرت عبادت به تنهایی برای این منظور کافی نیست.
3. پیشرفت در دنیا و موفقیت در کارهای دنیوی نیز در سایه تخلّق به صفات اخلاقی امکان پذیر خواهد بود.

ص: 26



#### اشاره

در منابع اسلامی، یعنی کتاب و سنت، آیات و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد. برای پی بردن به اهمیت اخلاق اسلامی در منابع اسلامی باید به سراغ اهداف بعثت پیامبران الهی (علیهم السلام) برویم. شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) لازم است، اما این را نیز باید بدانیم که برای چه کاری فرستاده شده است.

#### هدف از بعثت

در حدیث معروفی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده می خوانیم:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ مِنْ فَقَطْ بَرَايَ ائِین مَبْعُوثٌ شَدَه اَم كَه مَحَاسِنِ اِخْلَاقِي رَا تَكْمِيلَ كُنْم» (1).

این حدیث در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. به عنوان

ص: 27

نمونه مرحوم علامه مجلسی آن را در بحار الانوار، جلد 78، صفحه 382، و بیهقی در السنن الکبری، جلد 10، صفحه 192، آورده است.

## تحلیل و توضیح روایت

### الف) معنای اَنَّمَا

کلمه «انَّمَا» در ابتدای حدیث، که از ادوات حصر محسوب می شود، نشان می دهد که تکمیل مکارم اخلاق، تنها هدف بعثت است، در حالی که پیامبران: اهداف مختلفی را تعقیب می کردند و ما در کتاب پیام قرآن، ده هدف مهم برای بعثت پیامبران (علیهم السلام) بیان کرده ایم. (1) بنابراین، معنای روایت فوق این است که تمام اهداف بعثت به تکمیل مکارم اخلاق برمی گردد. ان شاء الله شرح این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

### ب) تفسیر اَتَمِّمَ

سؤال: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مکارم اخلاق را برای شما می آورم»، بلکه فرمود: «آمده ام مکارم اخلاق را تکمیل کنم»؛ منظور حضرت از تکمیل مکارم اخلاقی چیست؟

ص: 28

---

1- پیام قرآن، ج 7، ص 18 به بعد.

جواب: دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: پیامبران الهی که قبل از پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) مبعوث شده اند و تعداد آنان را 124 هزار نفر گفته اند (2) پایه های اخلاق را نهاده و برای تربیت مردم و تهذیب اخلاق آنها زحمات فراوانی کشیده اند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد تا زحمات آن بزرگواران را تکمیل و مکارم اخلاق را کامل کند.

احتمال دوم: خداوند متعال به صورت فطری در درون انسان ها ریشه های اخلاق حسنه را به ودیعت نهاده است، و لذا هر انسانی عدالت و امانت و صداقت و مانند آن را دوست دارد و از دروغ گویی و ظلم و خیانت و مانند آن متنفر است؛ هرچند به هیچ دین و آیینی پایبند نباشد. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده که این اصول اخلاقی را کامل کند.

این که در برخی روایات آمده است: «الْإِنْسَانُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ؛ مردم همچون معادن طلا و نقره اند»<sup>(1)</sup>، به همین مطلب اشاره دارد. پیامبران الهی (علیهم السلام) استخراج کنندگان این معادن و تربیت کنندگان آن هستند. مهندسان معدن شناس ابتدا مواد معدنی را استخراج کرده، سپس مواد اصیل را از غیر اصیل جدا کرده و ماده معدنی را تربیت می کنند و پرورش می دهند. نتیجه این که مردم

ص: 29

همانند معادن طلا و نقره اند و ریشه های مسائل اخلاقی در درون آنها وجود دارد.

## ج) مکارم اخلاق چیست؟

### اشاره

مکارم اخلاق در روایات مختلف تفسیر شده است، از جمله در حدیث نابی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

«خداوند متعال حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به مکارم اخلاق اختصاص داد. پس (ای کسانی که پیرو آن حضرت هستید!) خود را آزمایش کنید، اگر این ویژگی های اخلاقی در وجودتان بود، خداوند عزوجل را حمد و سپاس گویند و آنها را پررنگ تر و زیاده تر نمایند». سپس حضرت آنها را در ده صفت اخلاقی به شرح زیر بیان کرد: «یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و شخصیت» (1).

### 1. یقین

اولین مصداق مکارم اخلاق در این روایت «یقین» شمرده شده است؛ در حالی که یقین جزء اعتقادات است. هر مسلمانی باید از روی دلیل و برهان (البته هر کس به فراخور حال خود) یقین به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عدالت الهی و دیگر مسائل اعتقادی داشته باشد. پس چرا این صفت جزء مکارم اخلاق به شمار آمده است؟

به نظر ما منظور از یقین در اینجا، آثار یقین است. کسی که به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن و دیگر مسائل اعتقادی یقین داشته باشد به فضایل اخلاقی آراسته شده و ردایل اخلاقی را از خود دور می کند.

ص: 30

## 2. قناعت

دومین مصداق مکارم اخلاق «قناعت» است، ولی باید توجه داشته باشیم که قناعت به معنای ترک فعالیت برای زندگی نیست؛ بلکه به معنای قانع بودن به زندگی ساده می باشد. مشکل بیشتر مردم ترک قناعت است و این کار سبب می شود افرادی به سمت کارهای خلاف بروند.

برخی از محققان گفته اند: مجموعه مصارف زندگی به سه دسته تقسیم می شود: ضروریات، رفاهیات و تشریفات. کمترین اموال دنیا صرف ضروریات می شود؛ رفاهیات در مرحله بعد قرار دارد و بیشترین آن در تشریفات هزینه می گردد. این کار عامل انواع مشکلات و بدبختی ها برای آلودگان به آن است.

ازدواج ساده، منزل ساده، وسایل ساده، مهمانی های ساده و ساده زیستی در امور دیگر و خلاصه «قناعت»، گنجی تمام نشدنی است (1) و هر کس چنین گنجی داشته باشد تمام زندگی اش تأمین می شود.

## 3. صبر

خوانندگان گرامی! برادران و خواهران محترم! زندگی از

ص: 31

---

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 242، حکمت 57.

مشکلات و ناملايمات خالی نیست. اگر کسی تصور کند زندگی بی مشکل یافت می شود، سخت در اشتباه است.

دنیا بسان گیاهی است که هم گُل دارد و هم خار. برای رسیدن به گل ها باید نیش خارها را تحمل کرد. در چنین دنیایی بدون صبر و استقامت نمی توان به زندگی ادامه داد.

بیماری ها، مرگ و میرها، رکود و کسادى کسب و کار، توژم، خیانت ها، نارفتقى ها، افتادن و برخاستن ها، از جمله مشکلات دنیاست که گریزی از آن نیست و چاره آن صبر و استقامت است.

#### 4. شکر

مصرف نعمت های الهی در جای خود، شکر آن نعمت محسوب می شود. از چشم باید برای دیدن آیات خدا در جهان هستی استفاده کرد. شکر نعمت سلامتی این است که از آن برای حل مشکل مشکل داران بهره گرفت. اگر هر نعمتی را در جای خود مصرف کنیم خداوند آن را زیاد خواهد کرد. (1)

#### 5. حلم

همواره در هر جامعه ای افراد خشن و تندرو وجود داشته

ص: 32

---

1- سوره ابراهیم (14)، آیه 7.

و دارند. ما باید در برابر آنها صبور و حلیم باشیم؛ همان گونه که رهبران دینی ما و علما و بزرگان چنین بودند.

مرحوم آیه الله سیّد عبدالهادی شیرازی؛ - که خداوند غریق رحمتش کند - در نجف اشرف سکونت داشت و از علمای بزرگ محسوب می شد. یک نفر نامه ای سراسر توهین و فحش و ناسزا خطاب به وی نوشت و تقاضای نصف پول خرید یک منزل را کرد.

این عالم بزرگ از کوره دررفت، بلکه با صبر و حوصله آن را مطالعه کرد و با خود گفت: اگر ما نصف پول منزل را به وی بدهیم بقیّه آن را از کجا تهیه کند! روز بعد وقتی صاحب نامه را دید اصلاً به روی خود نیاورد که نامه اش را خوانده، و کمک خوبی به او کرد!

آری، متخلّق به اخلاق نبوی باید در مواجهه با خشونت و نامهربانی ها اهل حلم و بردباری و تحمّل باشد.

## 6. حُسن خُلُق

ششمین صفت از صفات نیک پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که امام صادق (علیه السلام) به آن اشاره کرده، حسن خلق است، سرمایه ای که می توان با آن انتظارات بی حدّ و حصر مردم را پاسخ گفت.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به فرزندان عبدالمطلب فرمود:

«إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْتُّوهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبِشْرِ؛ شما نمی توانید با اموال و دارایی خود توقعات مردم را پاسخ

گویند (چون انتظارات مردم نامحدود و دارایی شما محدود است) اما می‌توانید با اخلاق خوبتان پاسخ‌گوی آنها باشید». (1)

حقیقتاً حسن خلق سرمایه تمام نشدنی و پرجاذبه‌ای است.

یکی از رجال سیاسی پیشین می‌گفت: به روستایی در همدان رفتم، مشاهده کردم مردم روستا روحانی خود را در حدّ پرستش قبول دارند، با این که سواد زیادی هم نداشت! این مطلب برای من معما شده بود. تا این که روزی یکی از اهالی روستا به دیدن ایشان آمد. روحانی احوال پرستی گرمی با او کرد و از حال خودش و خانواده اش و فرزندانش پرسید. سپس از حال گاو او هم که مریض شده بود جویا شد! اینجا بود که پاسخ سؤال خود را یافتم و حسن خلق او را عامل آن همه عشق و ارادت دانستم. اخلاق حسنه و معاشرت صحیح و روی گشاده و حسن خلق، اکسیری است که می‌تواند معجزه کند و بسیاری از نقایص را بپوشاند.

## 7. سخاوت

جهان هستی، عالم سخاوت است. خورشید عالم تاب با نورافشانی اش نسبت به همه موجودات سخاوت می‌ورزد. هر روز مقدار زیادی از حجم خورشید سوخته و تبدیل به نور می‌شود تا

ص: 34



عالم هستی از آن بهره بگیرد. اما از آنجا که حجم خورشید بسیار بزرگ است خم به ابرو نمی آورد. خورشید از خود مایه می گذارد تا به ما خدمت کند. اگر نور خورشید نبود هیچ موجود زنده ای قادر به ادامه حیات نبود و کره زمین تبدیل به بیمارستان و گورستان می شد. (1)

زمین هم سخاوتمند است و مرتب از آنچه که خداوند در درونش به ودیعت نهاده در اختیار موجودات زنده قرار می دهد. هوا و فضای اطراف ما نیز اهل سخاوت اند. خلاصه این که عالم هستی، عالم سخاوت است. در چنین جهانی که همه سخاوتمندند بخیل، وصله ناجور به شمار می رود، بنابراین ما باید اهل سخاوت باشیم تا وصله هم رنگ جهان هستی باشیم.

در ضمن توجه به این نکته لازم است که همه آنچه خداوند به ما عنایت کرده فقط برای خود ما نیست، بلکه باید دیگران را هم در آن سهیم کنیم.

اگر عقل و هوش سرشاری داری، از آن برای حلّ مشکلات دیگران استفاده کن. اگر مال و ثروت فراوانی داری، از آن برای رفع نیاز نیازمندان بهره بگیر. اگر از قوت و قدرت فوق العاده ای بهره مندی، از آن برای کمک به ضعیفا استفاده کن. اگر شاهد بی راهه رفتن کسی هستی راه را به او نشان بده. اگر اختلاف و کدورتی در

ص: 35

---

1- شرح بیشتر را در کتاب «سوگندهای پربار قرآن»، ص 63 به بعد مطالعه فرمایید.

میان خانواده ای می بینی، برای برطرف کردن آن تلاش کن، که اینها همه مصداق های سخاوت است.

این همه تأکید خداوند متعال و حضرات معصومین (علیهم السلام) در کتاب وسنت بر انفاق و کمک به دیگران(1)، برای زنده نگهداشتن روحیه سخاوت است.

### **8. غیرت**

انسان باید غیرت داشته باشد و اجازه ندهد نوامیس مسلمین به صورت مبتذل در جامعه ظاهر شوند و آلودگان و هوس بازان چشم طمع به نوامیسش بدوزند و باید به طور جدی و همیشگی از ناموس خود دفاع کند.

متأسفانه در عصر و زمان ما براهر گناه و معصیت و افزایش عوامل فساد، غیرت ها رو به ضعف می رود.

### **9. شجاعت**

یکی از مصادیق مکارم اخلاق که در وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود شجاعت است. علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

«هر زمان در میدان جنگ عرصه بر ما تنگ می شد به رسول

ص: 36

---

1- شرح این مطلب را در کتاب «اسلام و کمک های مردمی» مطالعه فرمایید.

خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم»<sup>(1)</sup> و آن حضرت با شجاعت فوق العاده مشکل را حل می کرد. در هنگامه نبرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خطّ مقدم جبهه بود<sup>(2)</sup> برعکس آنچه که امروز مرسوم است که فرماندهان جنگ در صفوف آخر جبهه هستند.

حضرت علی (علیه السلام) نیز فوق العاده شجاع بود؛ به گونه ای که فرمود: «اگر تمام عرب در یک طرف و من در طرف دیگر باشم، پشت به جنگ نمی کنم!»<sup>(3)</sup>.

ما پیروان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی مرتضی (علیه السلام) نیز باید شجاعت را از آن بزرگواران بیاموزیم؛ نه این که بر اثر فقدان شجاعت، فریضه مهمی چون امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنیم.

اگر امر به معروف و نهی از منکر با زبان خوش و همراه با ادب و احترام باشد مشکلی رخ نخواهد داد و تأثیرگذار خواهد بود. ما باید شجاعانه به تکالیف و وظایف خود عمل کنیم که خداوند قطعاً از ما حمایت خواهد کرد.<sup>(4)</sup>

ص: 37

---

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 322، ح 9.

2- سفینه البحار، ج 2، ص 687.

3- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 124، نامه 45. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: اگر شجاعت مرا در میان تمام ترسوهای عالم تقسیم کنند همگی آنها شجاع خواهند شد (بحار الانوار، ج 19، ص 83).

4- سوره محمّد، آیه 47.

معادل فارسی «مروّت» شخصیت است. انسان باایمان نباید تن به ذلّت دهد؛ بلکه باید شخصیت خود را حفظ کند و با انسان های بی شخصیت و ذلیل رفاقت نکند. امام حسین (علیه السلام) مصداق بارز این صفت بود و لذا جان داد، اما تن به ذلّت نداد. (1)

### وظیفه ما

ده مصداق از مصادیق مکارم اخلاق که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متخلّق به آن بود بیان شد. وظیفه ما این است که در این صفات و دیگر ویژگی های اخلاقی به آن حضرت اقتدا کرده و آنها را در خود پیاده کنیم.

علما و دانشمندان دینی باید با دو بال پرواز کنند: بال علم و بال اخلاق. اگر علم نباشد و جهل جایگزین آن شود، اخلاق به بیراهه می رود و اگر عالم، متخلّق به اخلاق اسلامی نباشد، علمش به خطا می رود.

### وسیله ارتباط بین خدا و بنده

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلََّةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مَتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛ خدای سبحان صفات خوب

ص: 38

---

1- سخنان امام حسین (علیه السلام) از مدینه تا شهادت، ص 249.

و برجسته اخلاقی را پل ارتباطی بین خود و بندگانش قرار داده است؛ بنابراین کافی است که با اتصاف به اخلاق اسلامی ارتباط با خداوند برقرار شود». (1) طبق روایت فوق، راه ارتباط با خدا، اتصاف به اخلاق خوب و برجسته است.

از یکی از صفات و فضایل اخلاقی شروع کن و با تمرین و ممارست آن را در خود پیاده کن، سپس به سراغ دومی و سومی و چهارمی و... برو تا تو را با خدا پیوند دهد.

نتیجه این که هرچند اهداف بعثت انبیا و پیامبران (علیهم السلام) ده هدف مهم است؛ اما همه آنها به مسأله اخلاق پیوند می خورد، و لذا در روایت معروفی که در ابتدای بحث گذشت، همه اهداف انبیا را در مکارم اخلاق خلاصه کرده است، که شرح آن خواهد آمد.

خداوندا! رذایل اخلاقی را از ما دور کن و به ما توفیق اتصاف به فضایل اخلاقی را عنایت فرما، تا ارتباطمان با توفیق تو و مستحکم تر شود!

### **فطرت انسان بر پاکی است**

بحث در مورد اهمیت مسائل اخلاقی است. در این زمینه روایاتی مورد بحث قرار گرفت که از جمله آنها حدیث مشهور «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» بود که شرح و تفسیر آن گذشت.

ص: 39

خداوند متعال در آیه مذکور مثالی زده است، که یکی از تفسیرهای آن می تواند این باشد که:

«جانی بالفطره نداریم و همه انسان ها فطرتاً پاک اند. به این آیه شریفه توجه بفرمایید:

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ

نکته مهمی که در این بحث باید به آن توجه کنیم این است:

به عقیده ما مسلمان ها تمام انسان ها هنگام تولد از مادر، پاک و زلال هستند و جانی بالفطره نداریم. آلودگی های خانواده، محیط، دوستان، رسانه ها، مدرسه، دانشگاه، کتاب ها و مجلات و مانند آن است که شفافیت و پاکی فطری انسان را هدف قرار می دهد. پیامبران: آمده اند تا انسان های آلوده را تصفیه کرده و آن آلودگی ها را برطرف نموده و آنها را به فطرت اولیه بازگردانند. اگر معتقد باشیم جانی بالفطره هم وجود دارد معنایش این است که خداوند چنین انسانی را خلق کند، بعد هم او را مجازات نماید! آیا این مطلب با عدالت خداوند سازگار است؟ بنابراین، همه انسان ها پاک متولد می شوند.

فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَصْنَعُ رَبُّ اللَّهِ الْأَمْثَالَ؛ «(خداوند) از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد؛ (همچنین) و از آنچه (در کوره ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل دیگر زندگی، آتش بر می افروزند، کف هایی مانند آن به وجود می آید. خداوند برای حق و باطل چنین مثالی می زند. سرانجام کف ها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند [=آب یا فلز خالص] در زمین می ماند؛ خداوند این چنین مثال می زند» (1).

## دو نکته مهم

### اشاره

نکاتی در این مثال زیبای قرآنی وجود دارد (2) که به دو نمونه آن قناعت می کنیم:

### نکته اول: فیض خدا نامحدود است

باران در سرزمین های مختلف یکسان نازل می شود، اما هر سرزمینی به اندازه ظرفیتش از آن استفاده می کند.

ص: 41

---

1- سوره رعد (13)، آیه 17.

2- شرح نکات مذکور را، که یازده نکته است، در «تفسیر نمونه»، جلد 10، ص 198 به بعد، ذیل آیه 17 سوره رعد مطالعه فرمایید.

مطلب مذکور به این نکته اشاره می کند که فیض خداوند نامحدود است و انسان ها به اندازه ظرفیتشان از فیض الهی بهره می گیرند. اگر طالب حظ و بهره بیشتری هستی، ظرف وجودت را وسیع تر کن. فرض کنید چشمه خروشان وجود دارد که مردم از آب آن استفاده می کنند. ممکن است شخصی یک استکان بردارد، دیگری یک لیوان، سومی یک پارچ، چهارمی یک ظرف بیست لیتری و نفر پنجم یک تانکر چند هزار لیتری. نتیجه این که برای استفاده بیشتر، باید ظرفیت ها را وسیع تر کرد.

### **نکته دوم: کف های روی آب**

کف، سه ویژگی دارد: نخست این که بالانشین و پرسر و صدا و متکبر است. دیگر این که توخالی است. سوم اینکه فایده ای برای کسی ندارد، نه گلی می رویاند، نه میوه ای به بار می آورد و نه تشنه ای را سیراب می کند.

این کف ها فقط هنگام سیلاب جولان ندارند، بلکه در کوره ها نیز به چشم می خورند و در نهایت باید دور ریخته شوند و از فلز به دست آمده استفاده کرد. همان گونه که در سیلاب ها کف ها از بین می رود و آب باقی می ماند، حق و باطل هم چنین است. باطل زمان محدودی سروصدا دارد، ولی در نهایت از بین می رود و حق نمایان و آشکار می شود.



آیه شریفه، طبق یکی از احتمالات، اشاره به خلقت انسان دارد. انسان ها همچون دانه های باران، هنگام تولد صاف و زلال و شفاف اند و هیچ ناخالصی ندارند. همان گونه که آب باران، که در واقع آب مقطر است، هنگام نزول از آسمان خالص خالص است. اما پس از تولد هنگامی که بر روی زمین خانواده و جامعه و مدرسه و دانشگاه جریان پیدا می کنند، آلودگی های محیط به آن ها منتقل می شود.

مگر می شود انسان وارد فضای مجازی آلوده گردد و آلوده نشود؟! مگر ممکن است جامعه ای آلوده باشد و اعضای آن از آلودگی در امان بمانند؟! مگر می شود زمین آلوده باشد و آلودگی آن به آبی که بر روی آن روان می شود سرایت نکند؟! آری، انسان بالفطره پاک و زلال است و آلودگی های پیرامونش او را کدر می کند.

پیامبران الهی (علیهم السلام) آمده اند تا این انسان ها را در صافی بریزند و آلودگی هایشان را بزدایند و آب مقطر خالص تحویل دهند. بنابراین، کار انبیا تصفیه وجود انسان هاست.

همان گونه که پیش تر اشاره شد، ما برای پیامبران (علیهم السلام) ده هدف از آیات قرآن استخراج کرده ایم. یکی از اهداف مذکور تزکیه است که در لغت به سه معناست: اصلاح، رشد و نمو، و طهارت و پاکیزگی. بنابراین، «یزکیهم» که در آیه دوم سوره جمعه آمده، هم پاک سازی است، هم رشد دادن، و هم اصلاح کردن.

سؤال: در مباحث قبل اشاره شد که اسلام دارای سه بخش است: عقاید و احکام و اخلاق. آیا هر سه، منحصر در اخلاق می شود؟ به تعبیر دیگر، آیا عقاید و احکام نیز به اخلاق برمی گردد؟

جواب: آری، این دو نیز به اخلاق برمی گردد؛ یعنی ثمرات اخلاقی دارد، زیرا وقتی مسلمان، معتقد باشد که هر سخنی بگوید فرشتگان محافظ آن را شنیده و ثبت و ضبط می کنند (مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (1) حتماً مراقب سخنانش خواهد بود.

اگر معتقد باشد خداوند همه جا همراه اوست و از هر کس، حتی خودش و بلکه از رگ قلبش به او نزدیک تر است (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (2) و باور کند که همواره در محضر خداست، اثر تربیتی مهمی بر او خواهد گذاشت و به سراغ گناه نخواهد رفت.

عربی بیابان گرد خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) رسید و از آن حضرت خواست که به او قرآن تعلیم دهد. حضرت یکی از اصحابش را مأمور این کار کرد. آن صحابی خوش ذوق و باسلیقه، سوره زلزال را به این تازه مسلمان یاد داد. همین که به آیه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (3) رسید آن عرب بیابان گرد از

ص: 44

1- سوره ق (50)، آیه 18.

2- سوره ق (50)، آیه 16.

3- سوره زلزله (99)، آیات 7 و 8. «پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را (نیز) می بیند».

احکام هم به نوعی به اخلاق برمی گردد و در آن اثر می گذارد،

جایش برخاست و قصد رفتن کرد. وقتی علت را از او پرسیدند، گفت: همین یک آیه مرا کفایت می کند!

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی این صحنه را دید، فرمود: او را به حال خود بگذارید، او فقیه شد و بازگشت! (1)

دلیل این مطلب هم روشن است، زیرا کسی که باور کند اعمالش، حتی به اندازه یک «ذره» مورد محاسبه قرار می گیرد، در همین دنیا به حساب خود می رسد، قبل از آن که به حسابش برسند و این اثر تربیتی و اخلاقی بسیار مهمی است.

اگر ما هم دو آیه آخر سوره زلزله را باور کنیم گناه نخواهیم کرد، دروغ نخواهیم گفت، مرتکب خیانت و تهمت و غیبت و شایعه پراکنی و سوء ظن و رشوه خواری و ریاکاری و رباخواری و دیگر رذایل اخلاقی نخواهیم شد و به سمت صداقت و حسن ظن و احترام به آبروی مسلمانان و مؤمنین و استفاده از اموال پاک و مشروع و دیگر فضایل اخلاقی گام برمی داریم.

خلاصه این که عقاید، که رکن اول دین است، در اخلاق اثر می گذارد و باعث اصلاح و تهذیب صفات ناشایست انسان می شود.

ص: 45

---

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 254 به بعد، ذیل آیات سوره زلزله.

چراکه ثمرات عمل به احکام دینی، ثمرات اخلاقی است. یکی از مهم ترین احکام دین، نماز است که از آن به عنوان ستون خیمه دین یاد شده است. (1) خداوند متعال در مورد آثار و برکات این بخش از احکام، می فرماید:

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛ «و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی ها و اعمال ناپسند باز می دارد». (2)

منظور از «فحشاء» گناهان زشت آشکار است و اختصاص به گناهان جنسی ندارد، و منظور از «منکرات» گناهان مخفیانه و پنهانی است. نماز، هم جلوی گناهان آشکار را می گیرد و هم مانع گناهان پنهانی می شود، و ترک گناه از مسائل مهم اخلاقی است.

سؤال: اشخاصی را می شناسیم که نماز می خوانند، ولی آلوده گناهان آشکار و پنهانی هم هستند. نماز می خوانند، اما رباخواری هم می کنند. اهل نماز هستند، ولی به سراغ رشوه هم می روند. چرا نماز اینها را از گناه باز نداشته است؟

جواب: در حقیقت نماز چنین افرادی نماز نیست. نمازی که انسان را از گناه باز ندارد و بین او و معصیت مانع نشود، نماز حقیقی نیست، بلکه شکل ظاهری و صورت نماز است. نمازی که با حضور قلب باشد، هنگامی که نمازگزار (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) را می گوید هوی پرستی

ص: 46

---

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 254 به بعد، ذیل آیات سوره زلزله.

2- سوره عنکبوت (29)، آیه 45.

و دنیاپرستی و شیطان پرستی را کنار می گذارد و زمانی که (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) را بر زبان جاری می سازد فقط به خدا تکیه می کند، نه به پول و ثروت و مقام و دوستان و اقوام و فامیل؛ چنین نمازی مانع فحشا و منکرات می شود و نمازگزار را بیمه می کند.

یکی دیگر از احکام دین روزه است. روزه هم انسان را تربیت کرده و به سمت تقوا سوق می دهد (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). (1)

بقیه احکام دین نیز آثار اخلاقی به دنبال دارد.

بنابراین، هر سه شاخه دین به مسائل اخلاقی بازمی گردد. عقیده به خدا و ایمان به معاد بود که جوانان شجاع و سلحشور ما را عاشق شهادت کرد و توانستند در مقابل دشمن تا دندان مسلح، هشت سال مقاومت کنند و در نهایت پیروز شوند. آن جوانان پرشور و خستگی ناپذیر در سایه همین اعتقادات قوی و عمل به احکام دین، چنان متخلّق به اخلاق الهی شده بودند که جز به رضای خداوند نمی اندیشیدند و جانشان را با افتخار در طبق اخلاص گذاشتند و شهادت آرزویشان بود.

اینجاست که اهمیت اخلاق روشن می شود و می فهمیم که چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من فقط و فقط برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شدم». بنابراین، حصر در این روایت، اضافی نیست، بلکه حصر حقیقی است.

ص: 47

خواهران محترم و برادران عزیز! مسائل اخلاقی اهمیت فوق العاده ای دارد و هرگز نباید از آن غفلت کنیم که غفلت از آن، آثار زیان بار فراوانی در دنیا و آخرت خواهد داشت.

برای روشن تر شدن اهمیت فوق العاده مسائل اخلاقی به دو حدیث ناب توجه بفرمایید:

### دین، مساوی با حسن خلق!

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و از آن حضرت پرسید: «دین و آیین چیست؟» حضرت فرمود: «حسن خلق». سؤال کننده که گویا قانع نشده بود از سمت دیگر حضرت آمد و همان سؤال را تکرار کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز همان جواب را فرمود. مرتبه سوم سؤال کننده از سمت چپ حضرت آمد و سؤالش را تکرار کرد و همان جواب را شنید. بار چهارم از پشت سر حضرت سؤالش را تکرار کرد. حضرت رویش را به سمت او گرداند و فرمود: «أَمَا تَفْقَهُ؟! الدِّينُ هُوَ أَنْ لَا تَغْضَبَ؛ مگر متوجه نمی شوی چه می گویم؟ دین این است که خشمگین نشوی».(1)

این بار حضرت دست روی یکی از مصادیق حسن خلق، که ترک غضب و عصبانیت است، گذاشت. همان رذیله اخلاقی ای که سؤال کننده به آن مبتلا بود.

ص: 48



بی شخصیتی هستند. طبق روایت فوق، اخلاق شایسته ارزش ذاتی دارد، یعنی بدون در نظر گرفتن ثواب و عقاب و بهشت و جهنم، صفات نیک اخلاقی اصالت دارد و مطلوب است، و لذا باید از خداوند متعال برای رسیدن به مکارم اخلاق طلب توفیق کرده و در این مسیر تلاش و کوشش کنیم.

گاهی که فرصت داریم، قلم و کاغذی برداریم و رذایل اخلاقی خود را یادداشت کنیم، سپس به علاج و درمان آن ها پردازیم. اگر در این کار جدی باشیم موفق به اصلاح خود خواهیم شد.

خلاصه این که انسان ها هنگام ولادت، همچون بارانی که از آسمان نازل می شود، صاف و زلال و شفاف اند و پس از ورود به این دنیا آلوده می شوند. بنابراین، جانی بالفطره نداریم و پیامبران (علیهم السلام) برای تصفیه انسان از آلودگی های جامعه، خانواده، مدرسه، دانشگاه، فضاهای مجازی و مانند آن آمده اند.

\*\*\*

ص: 50





##### اشاره

بحث در مورد اهمیت اخلاق در اسلام و قرآن و روایات بود. روایت معروف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم و گفتیم که ظاهر واژه «اتما» این است که هدف بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فقط اخلاق و فضائل اخلاقی است، در حالی که اهداف ده گانه دیگری نیز برای بعثت پیامبران ذکر شده، که گفتیم تمام آن اهداف به فضایل اخلاقی بازمی گردد. به تعبیر دیگر: اهداف ده گانه مورد اشاره، در حقیقت مردم را به فضایل اخلاقی و ترک رذایل اخلاقی دعوت می کند. برای روشن شدن این مطلب، به تحلیل بخشی از هدف های مذکور می پردازیم.

##### 1 و 2. تعلیم و تربیت

##### اشاره

اولین و دومین هدف بعثت انبیا تعلیم و تربیت است که در آیه دوم سوره جمعه در مورد آن می خوانیم:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

ص: 52

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ «خداوند کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

در آیه شریفه فوق ابتدا پرورش مطرح شده، سپس تعلیم، اما در آیه شریفه 129 سوره بقره، تعلیم بر پرورش مقدم شده است، توجه بفرمایید:

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛ «پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)».

### فلسفه تقدیم تزکیه بر تعلیم و بالعکس

سؤال: چرا در سوره جمعه تزکیه مقدم بر تعلیم، و در سوره بقره، آموزش مقدم بر پرورش شده است؟

جواب: این تقدیم و تأخیر در آیات مختلف نکته مهمی دارد و آن این است که هم آموزش در پرورش تأثیر دارد و هم پرورش در آموزش.

به عنوان مثال، اگر کسی بخواهد شخص بخیلی را از بخل بازدارد و به او کمک کند که این رذیله اخلاقی را از وجودش بزدايد، این حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را برایش می خواند که فرمود:

«الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ انسان بخیل (که حاضر نیست از اموالش به نیازمندان کمک کند) از رحمت خداوند دور و از مردم هم دور، و به آتش جهنم نزدیک است»<sup>(1)</sup>.

اگر بخیل، این روایت زیبا را که از خاتم الانبیا و برترین پیامبران الهی می باشد و در کتاب ارزشمندی همچون بحارالانوار نقل شده فرا گیرد و آموزش ببیند، سبب تربیت و پرورش او شده و بخل را ترک می کند. بنابراین، آموزش در پرورش تأثیر می گذارد.

مثال دیگر در مورد حسادت است. امام باقر (علیه السلام) در مورد اثر ویرانگر حسادت فرمود: «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسادت ایمان انسان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند»<sup>(2)</sup>.

سؤال: چرا حسادت، ایمان انسان حسود را بر باد می دهد؟

جواب: چون شخص حسود با حسادتش، که تقاضای زوال

ص: 54

---

1- بحارالانوار، ج 73، ص 308، ح 37.

2- اصول کافی، ج 2، ص 306، ح 1.

نعمت از صاحب نعمت است، در حقیقت به خداوند اعتراض می کند که چرا به شخص مورد حسادت، فلان نعمت را داده ای؟ چرا به فلانی مال زیادی داده ای؟ چرا به فلان کس مقام مهمی عنایت کرده ای؟ چرا فلان شخص از علم و دانش فوق العاده ای برخوردار است؟ این گونه اعتراضات به خداوند حکیم، سبب می شود که ایمان حسود از بین برود.

هنگامی که چنین روایت تکان دهنده ای از امام باقر (علیه السلام) که در یکی از مهم ترین کتاب های شیعه یعنی اصول کافی نقل شده، به انسان حسود آموزش داده شود، سبب ترک حسادتش می شود و بدین سان آموزش در پرورش انسان تأثیر می گذارد.

### تأثیر پرورش در آموزش

طبق آنچه که در سوره نوح آمده، حضرت نوح (علیه السلام) در مورد قومش به درگاه خداوند چنین شکایت کرد: (رَبِّ اِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَنَهَارًا \* فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِیْ اِلَّا فِرَارًا \* وَاِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِی اِذَانِهِمْ وَاَسَدُ تَغَشُّواْ رُءُوسَهُمْ وَاَسَدُ تَكْبُرُواْ اَسَدُ تَكْبَارًا)؛ «من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود و من هر زمان آنها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیامرزی، انگشتان خود را در

گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیده و به شدت استکبار کردند» (1).

اگر انسان بخواهد هدایت شود حداقل باید طالب حقیقت بوده و انصاف داشته باشد و سخنان مختلف را بشنود و بهترین آن را انتخاب کند (الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (2) اگر حقیقت طلبی و انصاف وجود نداشته باشد از هدایت خبری نخواهد بود. بنابراین، اخلاق در آموزش نیز اثر می گذارد.

نتیجه این که هم اخلاق و تزکیه در علم و دانش اثر می کند و هم علم و دانش در اخلاق و تزکیه. پس این که در یک آیه تعلیم مقدم بر تزکیه شده، و در آیه دیگر تزکیه مقدم بر تعلیم، به خاطر تأثیر هر کدام در دیگری است و فلسفه و حکمتی دارد. خلاصه این که تعلیم و تربیت، که دو هدف از اهداف مهم بعثت انبیاست، به اخلاق بر می گردد.

### 3. عدالت اجتماعی

#### اشاره

سومین هدف بعثت پیامبران (علیهم السلام) نشر عدالت اجتماعی است. قرآن مجید در مورد این هدف چنین می فرماید: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)؛ «ما پیامبران

ص: 56

---

1- سوره نوح (71)، آیات 5-7.

2- سوره زمر (39)، آیه 18.

خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند» (1).

نکته جالبی که در آیه شریفه آمده این است که فرمود: پیامبران آمده اند تا مردم را وادار به عدالت اجتماعی کنند، بلکه فرمود: پیامبران آمده اند تا مردم را تربیت کنند که خودشان به سمت عدالت اجتماعی رفته و قیام به قسط کنند.

### چگونه بهشتی شوم؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سوار بر مرکب بود و می خواست به میدان جنگ برود. شخصی از راه رسید و مهار نایب حضرت را گرفت و عرض کرد: «کاری به من یاد بده که با انجام آن بهشتی شوم». شاید بعضی از صحابه حضرت که شاهد این ماجرا بودند با خود گفتند: «اکنون چه وقت مطرح کردن چنین درخواستی است؟ جای این مسائل مسجد است». اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جمله ای گفت که عمل به آن پیام آور عدالت اجتماعی است؛ فرمود:

«ما أَحَبَّبَتْ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتَهُ إِلَيْهِمْ، وَ مَا كَرِهَتْ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ؛ هر چه را دوست داری مردم در مورد تو انجام

ص: 57

دهند، تو هم در مورد آنها انجام بده و آنچه را دوست نداری مردم در مورد تو به جا آورند، تو هم در مورد آنها ترک کن» (1).

بنابراین، پایه عدالت اجتماعی نیز اخلاق است. اگر اخلاق و فضایل اخلاقی احیا شود، مردم به صورت خودجوش به سمت عدالت اجتماعی می روند.

## 4 و 5. برداشتن غل و زنجیرها و آزادی

### اشاره

چهارمین هدف از بعثت انبیاء برداشتن غل و زنجیر و پنجمین آن، آزادی انسان هاست. خداوند دو هدف مذکور را در آیه زیر آورده است:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)؛ «همان کسانی که از فرستاده (ی خدا) پیامبر «امی» (و درس نخوانده) پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می یابند؛ که آنها را به معروف دستور می دهد واز منکر باز می دارد. اشیای پاکیزه ای را برای آنها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای

ص: 58



سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) برمی دارد» (1).

خداوند متعال در این آیه شریفه به پنج ویژگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده، که شاهد بحث ما ویژگی چهارم و پنجم، یعنی (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) است.

آری، از جمله اهداف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برداشتن بارهای سنگین از دوش مردم و اعطای آزادی و شکستن غل و زنجیرها بود.

## کدام بار؟

سؤال: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چه باری را از دوش مردم برداشت؟

جواب: سنگین ترین باری که بر دوش مردم سنگینی می کرد بار گناه بود که یکی از اهداف بعثت، برداشتن این بار از دوش مردم بود. شاهد این تفسیر، آیه شریفه 25 سوره نحل است که می فرماید: (لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ)؛ «آنها باید روز قیامت بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش کشند و همچنین سهمی از گناهان کسانی را که به خاطر جهل، گمراهشان می سازند. بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند».

ص: 59

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با تشویق مردم به رعایت فضایل و ترک رذایل اخلاقی و توبه از گناهان و بازگشت به سوی خدا، آنها را تربیت می کند و بار گناه را از دوششان برمی دارد.

### مصادیق زنجیرهای اسارت

منظور از اغلال در آیه شریفه غل و زنجیرهایی است که دست ها را به پاها می بندد در نتیجه هرگونه حرکت مفیدی را از انسان سلب می کند، نه فقط بستن دست ها که امکان برخی از کارهای مفید وجود دارد.

یکی از مصادیق غل و زنجیر، خرافات است، که دامن گیر عرب جاهلی شد و همچون غل و زنجیرها مانع از حرکت و پیشرفت معنوی آنها گردید. غل و زنجیر از این بدتر که دختران خود را زنده زنده در گور کرده (1) و پسران خود را برای تقرب، در برابر بت ها قربانی می کردند؟! (2)

این گونه خرافات غل و زنجیر است و هر ملتی به آن آلوده شود از حرکت بازمی ماند.

در عصر و زمان ما هم برخی از مردم گرفتار خرافات هستند.

ص: 60

---

1- سوره نحل (16)، آیه 59.

2- سوره انعام (6)، آیه 140.

مثلاً عطسه هنگام آغاز سفر را مانع سفر دانسته و آن را به تأخیر می اندازند، در حالی که طبق روایات(1) عطسه نشانه سلامتی است و باید عامل نشاط انسان برای انجام کار باشد.

یا برخی معتقدند که سحر و جادو شده اند و لذا روابطشان با همسرشان تیره و تار است، در حالی که گرچه اصل سحر و جادو حقیقت دارد و در قرآن مجید هم به آن اشاره شده است؛(2) ولی غالب آنچه که مردم سحر و جادو می پندارند اوهام و خیالاتی بیش نیست.

آقای عزیز! خانم محترم! باطل السحر، اخلاق خوش تو در محیط خانه است. بد اخلاقی و ابتلای به برخی دیگر از رذایل اخلاقی، عامل سردی روابط زناشویی است و ربطی به سحر و جادو ندارد.

دانش آموز تبدلی می کند و درس نمی خواند، به گردن سحر و جادو می اندازد. زن یا شوهر به وظایف همسری خود عمل نمی کنند و زندگی شان از هم می پاشد، عامل آن را سحر و جادو معرفی می کنند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد تا با گسترش اخلاق در جامعه دینی، غل و زنجیر خرافات را از دست و پای مردم بگشاید.

ص: 61

---

1- روایات مربوط به عطسه را در «حلیة المتقین»، ص 641 به بعد مطالعه فرمایید.

2- سوره بقره (2)، آیه 102.

یکی از اهداف بعثت انبیا - همان گونه که گذشت - آزادی انسان هاست؛ آن هم آزادی حقیقی و به معنای واقعی کلمه، آزادی ای که غربی ها از آن دم می زنند خود اسارت است، چون در چنان نوعی از آزادی، انسان اسیر چنگال هوی و هوس می شود و لذا کسی که خود را از هوی و هوس برهاند، یا دیگران را از چنگال هوی و هوس نجات دهد به او اعتراض می کنند که سلب آزادی شده است! بنابراین، آزادی حقیقی، سوغات پیامبران الهی است.

خلاصه این که تزکیه و تعلیم، عدالت اجتماعی، آزادی، رهایی از غل و زنجیرها و خرافات، نتیجه تعالیم اخلاقی انبیاست.

بنابراین، این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من فقط برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده ام» حصر حقیقی است.

\*\*\*



### اشاره

خداوند متعال برای هدایت بشر و آراسته شدنشان به فضایل اخلاقی و اعظانی قرار داده، تا دست آن‌ها را گرفته، به پیش برد و آن‌ها حقایق اخلاقی را زنده بدارند. هفت نوع واعظ از آیات قرآن و روایات معصومان: استفاده می‌شود.

### واعظ اول: خداوند متعال

### اشاره

اولین واعظ بشر، ذات پاک پروردگار عالم است. قرآن مجید در این مورد چنین می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا)؛ «خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست». (1)

در آیه 57 سوره یونس نیز می‌خوانیم: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تِلْكَ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَسِقَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ)؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی

ص: 64

برای آنچه در سینه هاست؛ و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان». بنابراین، اولین واعظ خداوند متعال است.

## شرایط واعظ خوب

یک واعظ خوب سه شرط دارد:

1. آگاه باشد و تمام راه‌ها و مسیرهای صحیح و انحرافی را بشناسد.

2. هدف شخصی خاصی نداشته باشد و چیزی از ما نخواهد.

3. دلسوز و مهربان باشد.

اگر این شرایط در واعظی جمع شود می‌تواند مردم را موعظه کند و موعظه اش مؤثر خواهد بود.

خداوند متعال هر سه شرط را در حدّ اعلی و به طور کامل دارد.

اولاً: خداوند، عالم مطلق است و از تمام روحيات و نیازهای بشر آگاهی دارد و راه‌های صحیح و انحرافی سعادت بشر را به خوبی می‌شناسد.

ثانیاً: به دنبال هیچ هدفی در هدایت بشر نیست؛ چراکه او «صمد» است و صمد از همه بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند.

ثالثاً: دلسوز و مهربان و رحمان و رحیم است. در دعای ماه رجب می‌خوانیم: «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحْتَنُّا مِنْهُ وَ رَحْمَةً؛ ای خدایی که به سائلان درگاہت

ص: 65

عطا می کنی. ای خدایی که به افرادی که از تو تقاضا نمی کنند و تو را نمی شناسند نیز از روی رحمت و مهربانی کمک می کنی» (1).

نتیجه این که خداوند متعال هر سه شرط یک واعظ خوب را در حدّ کمال دارد و بهترین واعظ است. او برای وعظ و نصیحت و هدایت بشر، 124 هزار پیامبر (2) و کتاب های آسمانی متعدّد نازل کرده است.

ای کاش ما انسان ها از این واعظ بی نهایت دلسوز و مهربان غفلت نکنیم.

## واعظ دوم: قرآن مجید

### اشاره

دومین واعظ، خود قرآن مجید است. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه 176 نهج البلاغه در مورد این واعظ مشفق چنین می فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ التَّاصِحُّ الَّذِي لَا يَغُشُّ؛ وبدانید قرآن مجید نصیحت کننده ای است که خیانت نمی کند».

ممکن است افرادی ما را موعظه کنند، اما هدفشان هدایت و رشد ما نباشد؛ بلکه به دنبال منافع مادی خود باشند و ما را به همان سمت هدایت کنند. چنین ناصحانی خیانت کارند و قرآن مجید چنین نیست.

ص: 66

---

1- مفاتیح نوین، ص 633.

2- میزان الحکمة، ج 8، ص 289، باب 3716، ح 19575.



«وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ؛ وَ سَخَنُغُوبِي اسْتِ كِه هِرْكَزِ دِرُوعِ نَمِي كُوِيد.»

آنچه قرآن می گوید حقیقت است و سرنوشت ساز، و انسان را به سعادت جاویدان در دنیا و آخرت می رساند، در نتیجه این واعظ نه اهل خیانت است، نه گمراه می کند و نه دروغ می گوید.

«وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى؛ هِرْ كَسْ بَا قُرْآنَ هِمَّ نَشِينِ شُود، يَا دَرَجَهَ ائِمَانِ وَ هِدَايَتِ وَ تَقْوَايَشِ بَا لَاتَرِ مِي رُود، يَا مَقْدَارِي اَز رِذَائِلِ اِخْلَاقِي اَشْ كَاسْتَه مِي شُود.»

اگر با تلاوت و تدبیر در آیات قرآن مجید ایمان و تقوا و توکل و صبر و اخلاص و رضا و تسلیم و دیگر صفات شایسته در ما تقویت شد و از رذایل اخلاقی مان کاسته گردید، معلوم می شود قرآن در ما اثر کرده است. این ملاک خوبی برای بررسی تأثیر قرآن در وجود ماست. آیا آیات توحید و معاد و بهشت و نعمت های الهی بر ایمانمان می افزاید؟ آیا آیات نهی از منکر و عذاب جهنم و مجازات های الهی چیزی از صفات ناشایست ما کسر می کند؟

امام علی (علیه السلام) در ادامه فرمودند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى؛ آگاه باشید! هیچ کس با

داشتن قرآن فقیر نیست و هیچ کس بدون داشتن قرآن ثروتمند نمی باشد» (1).

طبق آنچه در جمله فوق آمده، انسان بدون قرآن فقیر مطلق، و انسانی که قرآن دارد ثروتمند است. در سایه قرآن می توان مشکلات سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، تربیتی، آموزشی، مشکلات رسانه ها، مجالس شادی و غم و مانند آن را حل کرد. علی (علیه السلام) که خود، معلّم و حافظ و پرورش یافته قرآن است، با قاطعیّت در مورد اهمیّت و ارزش و آثار این کتاب آسمانی محفوظ از تحریف، چنان مطالبی را فرموده است.

### فضیل بن عیاض، مجذوب قرآن مجید

در اینجا به عنوان نمونه ای از تأثیر عجیب قرآن در سرنوشت انسان ها، به داستان انقلاب روحی فضیل بن عیاض می پردازیم. گرچه شاید این قصّه عجیب را به صورت اجمالی شنیده باشید، اما تفصیل آن خالی از لطف نیست.

در کتاب های رجالی ما از وی به عنوان شخص «ثقه»، و در منابع تاریخی به عنوان «زاهد» نام برده شده است، اما این ثقه عابد زاهد، زمانی دزدی خطرناک و راهزنی بی رحم بود که همه مردم از او می ترسیدند!

ص: 68

---

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 2، ص 238، خطبه 176.

چه شد که این دزد سرگردنه، تبدیل به یک عابد زاهد ثقه شد؟ چه اتفاقی افتاد که این مرد فوق العاده خطرناک، که نام او لرزه بر اندام مردم می انداخت، این قدر تغییر کرد؟ او و همدستانش به هر کاروانی یورش می بردند، تمام اموال آن ها را غارت می کردند، کافی بود به او خبر دهند که از فلان جاّه کاروانی در حال عبور است، او و یارانش در یک حمله برق آسا آنها را درهم می کوبیدند و غارت می کردند. چه حادثه ای رخ داد که فضیل این قدر عوض شد؟!

تغییر از آیه شریفه 16 سوره حدید آغاز شد:

روزی فضیل بن عیاض از جایی می گذشت که چشمش به دختر زیبایی افتاد و عاشقش شد. آدرس خانه اش را پرسید تا شبانه به منزل او حمله کند و به زور دختر مورد علاقه اش را به چنگ آورد. شب هنگام به محل مورد نظر رفت و به راحتی از دیوار خانه آن دختر بالا رفت و منتظر فرصت شد که به داخل رود و نقشه اش را عملی کند. نیمه های شب بود و همسایه دختر، قرآن تلاوت می کرد. تلاوت این عابد پارسا، توجه فضیل را به خود جلب کرد، به دقت به نوای او گوش جان سپرد، آیه زیر را شنید: (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)؛ «آیا وقت آن نرسیده است که دل های کسانی که ایمان آورده اند در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاضع شود و مانند کسانی

نباشند که در گذشته به آنها کتب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب هایشان (بر اثر فراموش کاری) قساوت یافت و بسیاری از آن ها گنهکاران اند؟!». (1)

فضیل که خود عرب بود و معنای آیه را به خوبی می فهمید، با شنیدن این آیه شریفه و تأمل و دقت در مضمون آن، تکانی خورد و با خود گفت: گوینده این سخن کیست؟ مخاطب آن کیست؟ و پیام آن چیست؟ ای فضیل! این قرآن کلام خداست و خداوند با تو سخن می گوید و تو را به سوی خود می خواند!

پس از لختی اندیشه و تفکر تصمیم مهم و سرنوشت سازی گرفت و به پیام قرآن لبیک گفت و خطاب به خدایش عرض کرد: «بلی واللہ قد آن؛ آری، به خدا قسم وقت بازگشت رسیده است» و این جمله را سه بار تکرار کرد. وی پس از لبیک گفتن به دعوت الهی از همان جا که آمده بود بازگشت و متفکر و منقلب به سوی خانه اش حرکت کرد. از کنار خرابه ای رد شد، افراد متعددی را در آنجا دید که اجتماع کرده و وحشت زده اند. پرسید: چرا ترسان و اندوهگین هستید؟ گفتند: از فضیل بن عیاض بیم داریم.

با خود گفت: خدایا! کار من به جایی رسیده که بندگان در این دل شب از ترس من به این خرابه پناه آورده اند؟! آیا توبه ام را قبول

ص: 70

می کنی؟ آیا مرا می پذیری؟ با همین افکار و اندیشه ها به خانه رسید. همدستانش آمدند و خیر از آمدن قافله ای دادند و از او خواستند که آماده حمله به قافله شود. فضیل گفت: دیگر حساب من از شما جداست، من به درگاه خدا توبه کرده ام، قصد دارم به کنار خانه خدا بروم و تا آخر عمر آنجا بمانم و عبادت کنم و گذشته ام را جبران نمایم. (1)

آری، قرآن مجید واعظی است که یک آیه آن دزد خطرناکی همچون فضیل بن عیاض را تبدیل به عابد و زاهد معروف جهان اسلام می کند. نظیر این داستان کم نیست که یک یا چند آیه قرآن، انقلابی عظیم در افراد مستعد و آماده ایجاد کرده و آنها را هدایت نموده است. (2) اگر این نمونه ها از لابه لای روایات و کتاب های تفسیری جمع شود، کتاب جذّاب و خواندنی و اثرگذاری خواهد شد.

نتیجه این که واعظ دوم، قرآن مجید است.

**واعظ سوم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)**

**اشاره**

خداوند متعال در آیه شریفه 46 سوره سبأ در مورد واعظ سوم چنین فرموده است:

ص: 71

---

1- سفینه البحار، ج 7، ص 103.

2- نمونه هایی از جاذبه بی نظیر قرآن کریم را در کتاب «پیام قرآن»، ج 8، ص 87 به بعد مطالعه فرمایید.

(قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفٍ وَمَا يُنْفَخُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ يَنزِلُ فِي سَفَرَةٍ) (ای پیامبر ما!) بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم: دو نفر دو نفر، یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید).

طبق این آیه شریفه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز واعظ است و او تنها یک موعظه کرده که تمام موعظه‌ها در آن خلاصه می‌شود و آن قیام برای خداست. البته منظور از «قیام» در اینجا ایستادن نیست، بلکه منظور این است که به طور جدی در مسیر رضای الهی اقدام کنید، هرچند نشسته باشید، سپس فکر خود را به کار اندازید و بیندیشید. اگر این فکر به کار بیفتد، همه مشکلات حل می‌شود، تمام بدبختی‌های بشر این است که هوای نفس، فکر و اندیشه‌اش را از کار می‌اندازد. آیا آدم عاقل از راه حلال و حرام چند هزار میلیارد تومان جمع می‌کند؟ اگر این عدد را بر تعداد روزهای عمر چنین شخصی تقسیم کنیم روزی چند میلیارد تومان باید هزینه کند. آیا هیچ انسانی روزی چند میلیارد هزینه دارد؟ بنابراین، چنین کاری نشانه بی‌عقلی و بی‌فکری است.

اگر معتاد به مواد مخدر فکر کند که این ماده خانمانسوز با او و خانواده و فامیلش چه می‌کند و چه عاقبتی را برای آنها رقم خواهد زد که جنازه‌اش را باید در خرابه‌ها و جوی آب و زباله‌ها بیابند، هرگز سراغ آن نمی‌رود.

جمعیت تکفیری ها چه کردند و عاقبت به کجا رسیدند؟ چقدر انسان های بی گناه را کشتند، چه ویرانی هایی به بار آوردند؟ چقدر ناامنی و وحشت آفریدند و چقدر به اسلام و مسلمانان ضربه زدند؟ عاقبت این همه جنایت و خیانت و تخریب چه شد؟ اگر واقعاً اهل تفکر و اندیشه بودند، این چنین آلوده نمی شدند. بنابراین، تفکر و اندیشه نقش بسیار مهمی در سعادت بشر دارد.

### به چه چیز بیندیشیم؟

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: این که گفته شده: «یک ساعت فکر کردن از یک شب عبادت بهتر است» درست است؟

امام (علیه السلام) فرمود: «بله، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود». پرسیدند: انسان چگونه فکر کند و بیندیشد؟ امام (علیه السلام) فرمود: «يَمُرُّ بِالْأُورِ الْخَرِبَةِ، فَيَقُولُ: أَيْنَ بَانُوكَ؟ أَيْنَ سَاكِنُوكَ؟ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟»؛ به خانه ها و بناهای ویرانه شده سر بزنند و از آنها بپرسد: کجایند سازندگان شما؟ کجایند ساکنان شما؟ چرا سخن نمی گوید؟»<sup>(1)</sup>.

به تماشای خرابه های کاخ کسری یا تخت جمشید و مانند آن بروید و از آنها در مورد سازندگان و ساکنانشان سؤال کنید که کجا رفتند و چه شدند؟ همین سرنوشت در انتظار شما هم هست.

ص: 73

---

1- میزان الحکمة، ج 7، ص 166، باب 3201، ح 16390.

گرچه این خرابه‌ها در ظاهر ساکت اند و حرفی نمی‌زنند، ولی درحقیقت سخن می‌گویند و با زبان بی‌زبانی حرف می‌زنند. به قول خاقانی:

دندانه هر قصری پندی دهدت نونو \*\*\* پند سر دندانه بشنو ز بن دندان(1)

عالم فرزانه، شیخ علی ایبوردی(2)، شاعر خوش ذوق شیرازی، به تماشای تخت جمشید رفته و با استقبال از شعر خاقانی، به سبک و سیاق اشعار این شاعر توانا، اشعاری گفته که بسیار آموزنده است، توجه بفرمایید:

در بارگه جمشید، دی فاخته ای خوش خوان \*\*\* با نغمه چه خوش می‌گفت کای طرفه کهن ایوان

بر تخت دُرر ریزت، در پایه دهلیزت \*\*\* کو جم که دهد فرمان، کو درگه وکو دربان

جمشید که بر خورشید، برسود کلاه زر \*\*\* آن تارک وآن افسر با خاک شده یکسان

ص: 74

---

1- دیوان اشعار خاقانی، ص 322.

2- شرح حال این عالم فرزانه را در کتاب «دانشمندان و سخن سرایان فارس»، ج 2، ص 221 تا ص 228 و مقدمه کتاب «کنز النصابیح» مطالعه فرمایید.



جم عبرت مردم شد، افسرز سرش گم شد \*\*\* سر خشت سر خم شد، هان ای سر باهش هان

...

این پند خموشان است، گر پند زبان خواهی \*\*\* رو آیه اورثنا از سوره قرآن خوان

گوید که نشد یک دم، بر مرگ ستمکاران \*\*\* نی خاطر خور پڑمان نه چشم فلک گریان (1)

### ارزش فوق العاده تفکر

یک لحظه تفکر، انسان را عوض می کند. ما بارها داستان حرّ بن یزید ریاحی را شنیده و خوانده ایم، اما آیا از آن درس عبرت نیز گرفته ایم؟! لحظه ای تفکر، حرّ یزیدی را تبدیل به حرّ حسینی کرد. حرّ با خود گفت: در سپاه چه کسی قرار گرفته ای؟ با چه کسی می خواهی بجنگی؟ فردای قیامت چه جوابی در برابر خدا و پیامبرش خواهی داد؟ همین افکار او را متحول کرد و قید زن و فرزند و مقام و ثروت را زد و به سپاه نور ملحق شد و عاقبتش ختم به خیر و سعادت شد.

تفکر آن قدر ارزشمند است که جزء عبادات شمرده شده، و لذا

ص: 75

---

1- کنز النصایح، ص 32 و ص 35.

از امام صادق (علیه السلام) نقل گردیده که بیشترین عبادت ابوذر غفاری تفکر بود. (1)

## تفکر بعد از توسل و زیارت

به دوستانی که به زیارت مرقد مطهر امام رضا (علیه السلام) یا سایر ائمه هدی: مشرف می شوند توصیه می کنم که پس از توسل و زیارت گوشه ای خلوت یافته و لحظاتی اندیشه و تفکر کنند؛ در مورد گذشته و آینده بیندیشند، برای ارتقای صفات خوب اخلاقی و اصلاح صفات رذیله برنامه ریزی نمایند. این فکر ممکن است ثوابش از زیارت بالاتر و بیشتر باشد.

برادران عزیز! خواهان محترم! مقداری برای فکر کردن وقت بگذاریم. یکی از دستورات مهم اسلام و مراحل سیر و سلوک و عرفان «محاسبه» است که در پرورش انسان بسیار مؤثر است.

## واعظ چهارم: مجموعه تاریخ بشر

### اشاره

چهارمین واعظ بشر تاریخ است. تاریخ خاموش، واعظ بسیار مهم و اثرگذاری است که موعظه های آن می تواند انسان را هدایت کند. البته تاریخ دو قسم است: تاریخ مکتوب و غیر مکتوب.

ص: 76

تاریخ مکتوب همان است که در صفحات کتاب های تاریخی نوشته شده و مورخان، حوادث مختلف و تلخ و شیرین آن را یادداشت کرده اند و منظور از تاریخ غیر مکتوب، ویرانه های کاخ ها و قصرها و شهرها و روستاها و همچنین قبرستان ها و گورستان هاست که درس های عبرت فراوانی دارند.

هر دو بخش تاریخ، واعظ بسیار مهم و ارزشمندی است.

## موعظه تاریخ در قرآن

خداوند متعال بعد از بیان داستان حضرت یوسف (علیه السلام)، که در آیه آیه آن پیام های مختلفی وجود دارد، در مورد واعظ چهارم می فرماید: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ)؛ «به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود». (1)

آری، داستان پیامبران پیشین (علیهم السلام) عبرتی است برای صاحبان خرد و اندیشه و کسانی که دارای عقل هستند. سرگذشت فرعون ها، نمرودها، شدادها، ابوسفیان ها، معاویه ها، یزیدها، هارون ها و در عصر ما هیتلرها، پهلوی ها و صدام ها که در طول تاریخ آمدند و رفتند و عوامل پیروزی و شکست، موفقیت و ناکامی، به روزی و سیه روزی آنها برای تمام کسانی که تاریخ را با دقت بخوانند واعظ گویا و تأثیرگذاری خواهد بود.

ص: 77

قرآن مجید در جای دیگر پس از ذکر داستان بنی اسرائیل و مجازات آن ها می فرماید:

(فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ)؛ «ما این مجازات را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل های بعد از آنان، و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم».(1)

سرگذشت بنی اسرائیل، که حوادث مختلفی را رقم زده اند، برای مردم آن زمان و کسانی که پس از آن ها آمدند، درس عبرتی است.

### نهج البلاغه و تاریخ پیشینان

علی (علیه السلام) در نامه 31 نهج البلاغه بیانی دارد که اگر دقت کنید تصدیق خواهید کرد که جز علی (علیه السلام) کسی چنین چیزی نگفته است. آن حضرت این نامه را - که از طولانی ترین نامه های نهج البلاغه می باشد و تقریباً صدها موعظه را در خود جای داده است - خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی (علیه السلام) نوشته است. در بخشی از این نامه چنین می خوانیم:

«أَيُّ بَنِيَّ! إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عَدْتُ كَأَحَدِهِمْ؛ پسر من! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیسته اند عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکندم و در

ص: 78

اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدان جا که همانند یکی از آنها شدم».

در ادامه فرمود:

«بَلْ كَانَتْ بِمَا آتَتْهُ إِلَىٰ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عَمَّرَتْ مَعَ أَوْلَادِهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ؛ بلکه گویا بر اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده ام».

تاریخ پیشینیان، خوبی ها و بدی ها، زشتی ها و زیبایی ها، پیروزی ها و شکست ها، همه این ها را که مطالعه کردم، گویی از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا به امروز عمر من طولانی بوده است. مگر نتیجه عمر جز تجربیات است؟ من تمام تجربیات اینها را جمع کرده ام، پس گویا عمر طولانی داشته ام.

سپس فرمود: «فَعَرَفْتُ صَافٍ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَ نَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسَّ تَخَلَّصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَحِيلُهُ، وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ؛ در نتیجه قسمت زلال و مصفا‌ی زندگی آنان را از بخش کدر و تاریکش بازشناختم و سود و زیانش را دانستم. از میان تمام آنها قسمت های مهم و برگزیده را برایت خلاصه کردم و از بین همه آنها زیبایش را برایت انتخاب نمودم و مجهولات آن را از تو دور داشتم» (1).

ص: 79

این، برخورد حضرت علی (علیه السلام) با تاریخ و چگونگی بهره گرفتن از این واعظ خاموش و ارزشمند است.

برادران عزیز! خواهران گرامی! بخش مهمی از قرآن بیان تاریخ گذشتگان است. آیا قرآن مجید قصه گفته است؟ قطعاً چنین نیست؛ چون قرآن کتاب قصه نیست، بلکه هدف قرآن موعظه و تربیت است، و لذا این امور مهم را ضمن بیان تاریخ و شرح سرگذشت پیشینیان بیان کرده است. اگر تاریخ را با نگاه حضرت علی (علیه السلام) بنگریم، آینه عبرتی خواهد بود برای همه عبرت گیرندگان.

## داستان قوم سبأ

حدود یک سوم قرآن مجید تاریخ انبیاست. از حضرت آدم (علیه السلام) گرفته تا پیامبر خاتم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که همه وعظ و نصیحت است. به یک نمونه از این موعظه های پراثر که در سوره سبأ آمده و سرگذشت این قوم ناسپاس بیان شده، توجه بفرمایید:

قوم سبأ در جنوب جزیره العرب زندگی می کردند. آنها زمین های حاصلخیز فراوانی داشته، اما آب کافی نداشتند. در فصل زمستان باران فراوانی نازل می شد و سیلاب های زیادی جریان پیدا می کرد و به رودخانه می ریخت و بدون این که استفاده صحیحی از آن شود از دست می رفت. تصمیم گرفتند به منظور ذخیره سازی آب های مذکور، و استفاده مناسب از آن در طول سال، سدهای خاکی احداث کنند.

ص: 80

سدهای متعددی ساختند که مهم ترین آنها سد مأرب بود. کم کم سیلاب ها پشت سدها جمع شد و ذخیره بسیار خوبی به وجود آمد. دریچه های مناسبی بر روی سد ایجاد شد، آب های پشت سد از طریق آن به بیرون هدایت گردید، زراعت و درخت کاری فراوانی انجام شد و زمین های حاصلخیز به زیر کشت رفت. خداوند داستان مذکور را چنین بیان کرده است:

(لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِهُمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبِّ غَفُورٍ)؛ «برای قوم «سبأ» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزرگ با میوه های فراوان) از راست و چپ (رودخانه عظیم؛ و به آنها گفتیم: از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان))» (1).

با رونق زراعت و درخت کاری، مردم از اطراف به آنجا کوچ کردند و فعالیت های اقتصادی رواج بیشتری یافت و نعمت های الهی روز به روز بیشتر شد. خداوند به قدری به آنها عنایت کرد که فقرا بدون زاد و توشه می توانستند سفر کنند. کافی بود هنگام مسافرت سببی بر روی سر بگذارند تا میوه های رسیده ای که از درختان جدا می شد، سبد آنها را پر کند.

ص: 81

خداوند به آنها دستور داد که در مقابل این همه نعمت و رزق و روزی فراوان و امکانات وسیع، شکرگزار باشند و از پروردگار آمرزنده و مهربان خود تشکر کنند؛ اما ثروتمندان آنها چنین نکردند، بلکه شروع به ناسپاسی کرده و گفتند: خدایا! چرا فقرا و نیازمندان همراه ما به سفر می روند؟ بین آبادی ها و محلات ما ثروتمندان و آنها جدایی بینداز! (1)

متأسفانه بخل و حسادت و انحصارطلبی، سبب طغیان و آلودگی آنها به گناه شد. چه اشکالی دارد که از نعمت هایی که شما استفاده می کنید دیگران هم استفاده کنند؟ این همه نعمت، که خداوند از روی لطف و کرمش به صورت مجانی در اختیارتان گذاشته، چرا دیگران استفاده نکنند؟ به هر حال همین ناسپاسی ها و کفران نعمت ها سبب نزول عذاب الهی شد. به ادامه آیات توجه بفرمایید:

(فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ)؛ «آنها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگری را بر آنان فرستادیم و دو باغ (پر برکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان «شوره گز» و اندکی درختان سدر مبدل ساختیم». (2)

ص: 82

---

1- سوره سبأ (34)، آیه 19.

2- سوره سبأ (34)، آیه 16.



در مورد کیفیت منهدم شدن این سد، چیزی در آیات قرآن نیامده است، اما مطابق آنچه در تواریخ آمده، این مأموریت برعهده چند موش صحرائی گذاشته شد! (1) آنها به امر پروردگار در سد روزنه ای ایجاد کردند که آب در آن جاری شد.

هرچه آب بیشتر جریان پیدا کرد، روزنه بزرگ تر و وسیع تر شد تا آنجا که صدای شکستن سد و سرازیر شدن آب های ذخیره شده در پشت آن، همه را وحشت زده کرد. با جریان یافتن شدید سیلاب، تمام زراعت ها و درختان و باغ های پشت سد تبدیل به ویرانه شد و جز درختان اندکی که میوه تلخی داشت، چیزی باقی نماند، و لذا ساکنان آن منطقه مجبور به ترک آنجا شدند. پراکندگی و متلاشی شدن اهالی اطراف سد مأرب به قدری در میان عرب مشهور شد که تبدیل به یک ضرب المثل گشت. (2)

خداوند متعال سرگذشت این قوم حسود بخیل انحصارطلب را در سوره سبأ بیان کرده، تا تمام کسانی که آن را مطالعه می کنند درس عبرت بگیرند و بدانند عاقبت ناسپاسی و کفران نعمت و بخل و حسادت، از دست دادن نعمت های الهی و تار و مار شدن است. هدف از ذکر داستان فوق این است که هر کس در طول

ص: 83

---

1- تفسیر نمونه، ج 18، ص 81، ذیل آیه 16 سوره سبأ.

2- تفسیر نمونه، ج 18، ص 79، ذیل آیه 16 سوره سبأ.

تاریخ همان مسیر را بپیماید، همان نتیجه را گرفته و به همان مجازات مبتلا می شود.

## مجازات به وسیله عامل حیات!

نکته جالب توجه این ماجرا این است که خداوند متعال برای مجازات این قوم ناسپاس و سرکش، لشکریان آسمان و زمین و فرشتگان قدرتمندش را با شمشیرهای آتشین بر آنها نازل نکرد، بلکه این مأموریت مهم را به چند موش صحرايي سپرد و در حقیقت با عامل حیات و زندگی آنها، یعنی آب، آنان را به شدت عذاب کرد.

در ادامه آیات فوق می خوانیم:

(ذَلِكَ جَزَاءَهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَافِرَ)؛ «این کیفر را به خاطر کفرانشان به آنها دادیم؛ و آیا ما کسی جز افراد کفران کننده را مجازات می کنیم؟» (1)

پیام این آیه شریفه این است که ناسپاسان، جز خشم و غضب الهی و محروم شدن از نعمت های او را انتظار نداشته باشند.

اکنون که به لطف و عنایت خداوند انقلابمان به ثمر نشسته و عزیز و آبرومند شده ایم و ما را به عنوان قدرت برتر منطقه

ص: 84

می شناسند. قدردان این نعمت الهی باشیم و از آن محافظت کنیم. اگر روزنه اختلاف و ناسپاسی و ناشکری در میان صفوف متحدمان ایجاد شود ممکن است خداوند ناسپاسان را مجازات سختی کند. آیا قدردان نعمت امنیّت و ایمان و اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) هستیم؟

خلاصه این که تاریخ پیشینیان پندآموز خوبی است، به شرط این که اهل تفکر و تدبّر و مطالعه دقیق آن باشیم.

### داستان عجیب عبدالملک!

شاعری است به نام صادق تفرشی، که چند صد سال قبل زندگی می کرد و داستانی از عبدالملک مروان را به شعر درآورده که مایه عبرت است. هنگامی که سربریده مصعب را برای او آوردند و او مست غرور پیروزی بود، شخصی از حاضران در آن مجلس خطاب به عبدالملک گفت: من چیز عجیبی در این دارالاماره دیده ام! گفت: چه چیز؟ گفت: روزی در همین مکان بودم که سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را برای ابن زیاد آوردند. مدّتی نگذشت که در همین جا با چشمان خود دیدم که سر عیدالله بن زیاد را جلوی مختار گذاشتند. پس از مدّتی در زیر همین سقف، سر مختار را جلوی مصعب بن زبیر مشاهده کردم و اکنون سر مصعب را جلوی تو می بینیم. تا روزگار با تو چه کند؟

عبدالملک وقتی این مطلب را شنید به خود لرزید و دستور داد

دارالاماره را تخریب کرده و مقرّ حکومتش را به جای دیگری منتقل کنند. غافل از این که مشکل، دارالاماره نبود، بلکه افکار و اعمال او و امثال او بود. به هر حال شاعر مذکور داستان فوق را در قالب شعر ریخته است:

یک سره مردی ز عرب هوشمند \*\*\* گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه \*\*\* زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر این زیاد \*\*\* آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان \*\*\* طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر \*\*\* بد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد \*\*\* دستخوش او سر مختار شد

این سر مصعب به تقاضای کار \*\*\* تا چه کند با تو دگر روزگار(1)

ص: 86

اگر غیر از واعظ تاریخ، واعظ دیگری نبود، برای عبرت بشر کافی بود. در عصر و زمان ما سرنوشت صدام حسین برای عبرت همه کفایت می‌کند؛ که از اوج قدرت به حضیض ذلت رسید. یکی از سیاستمداران که به ملاقات صدام رفته بود، از او خواست اعضای سازمان منافقین خلق را، که در عراق فعالیت می‌کردند، تحویل ایران دهد.

صدام گفت: من حاضرم سر بریده رئیس آنها را در اختیار شما بگذارم. شما در مقابل برای من چه می‌کنید؟!

اما همه دیدند که سرانجام این مرد قلدر و دیکتاتور به کجا رسید و با چه خواری و ذلتی دستگیر و اعدام شد.

نتیجه این که تاریخ، واعظ دیگری است که در مسیر پرورش اخلاق می‌توان از آن استفاده‌های فراوانی کرد و باید سرگذشت گذشتگان را بررسی نمود و از این واعظان خاموش عبرت گرفت.

## واعظ پنجم: مرگ عزیزان

### اشاره

دوستان، آشنایان، اقوام و خویشان و بستگان، همسایه‌ها، همکاران، هم‌کلاسی‌ها و در یک کلام، عزیزانی که از دست ما می‌روند واعظان خاموشی هستند که موعظه‌های مهمی دارند.

حضرت علی (علیه السلام) در این زمینه بیان جالبی دارد. در بخشی از خطبه 188 نهج البلاغه چنین می‌فرماید:

ص: 87

«فَكَفَىٰ وَاِعْظَا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ؛ آن مردگانی که با چشم خود دیده‌اید برای عبرت و اندرز شما کفایت می‌کند». آری، عزیزانی که از دست می‌دهیم و جنازه آنان را با دستان خود غسل داده و کفن کرده و تشییع نموده و به خاک می‌سپاریم به ما پند و اندرز می‌دهند.

حضرت در ادامه چند نکته در مورد این واعظ خاموش، که در عین سکوتش می‌تواند خفتگان را بیدار کند، بیان کرده است؛ می‌فرماید:

1. «حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَأُنزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ؛ آنها را به گورستان حمل کردند، اما نه این که خود بر مرکبی سوار شده باشند، و در میان قبر قرار دادند، اما بدون این که خود بتوانند در آن فرود آیند!».

آنها نمی‌خواستند به این سفر بروند؛ ولی بدون اختیار آنها را بردند، همان گونه که ورودشان به خانه قبر نیز به اختیار آنها نبود و دیگران این مسکن را برایشان انتخاب کردند.

2. «فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا؛ (مرگ چنان بین ما و آنها فاصله انداخت که) گویی در دنیا زندگی نمی‌کردند و جهان آخرت همواره مأوی و مسکن آنها بوده است».

حقیقتاً مردگان فراموش می‌شوند. مدتی به یاد آنها هستیم (یک هفته، چهل روز، شش ماه، یک سال) اما در نهایت از خاطره‌ها می‌روند. آنها تلاش‌های زیاد و آبادانی‌های فراوانی در دنیا کردند، اما

به گونه ای به فراموشی سپرده می شوند که گویا اهل این دنیا نبوده اند. این بیگانگی آنها از دنیا و فراموش شدنشان دومین نکته ای است که حضرت علی (علیه السلام) به عنوان پند مردگان بیان کرده است.

3. «أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ، وَأَوْطَنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ؛ آنها از جایی که وطنشان بود (دنیا) وحشت نمودند و جایی را که از آن وحشت داشتند وطن همیشگی انتخاب کردند!».

وطنشان دنیا بود، اما ناگهان از این وطن وحشت می کنند، چون وقتی از دست می روند ماندشان در دنیا وحشتناک است. بدن رو به سوی پوسیدگی رفته، متعفن و متلاشی می شود. اگر توان سخن گفتن داشتند خودشان هم می گفتند ما را زودتر دفن کنید.

بعضی از افراد، هنگام عبور از کنار قبرستان، روی خود را برمی گردانند، یا زمانی که سخن از مرگ به میان می آید با تعییراتی همچون «هفت کوه در میان» و «چشم شیطان کور و گوش شیطان کر» و مانند آن، از این سخنان می گریزند و به این شکل وحشت خود را از مرگ نشان می دهند؛ اما پس از مرگ به آنچه که وحشت داشتند انس می گیرند.

4. «وَأَسْتَعْلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا؛ به چیزهایی خود را مشغول ساختند که بالاخره از آنها جدا شدند، اما آنچه را که می بایست سرانجام به آن برسند ضایع ساختند».

اینها در دنیا که بودند اشتغال به چیزی داشتند که باید از آن عبور

می کردند و به چیزی بی توجه بودند که باید مورد توجه قرار می دادند. این جمله به دنیاپرستی دنیاپرستان و غفلت از جهان آخرت اشاره می کند.

5. «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالاً، وَلَا فِي حَسَنِ يَسَّ تَطْيَعُونَ از دیداً؛ نه قدرت دارند از اعمال زشتی که انجام داده اند برکنار شوند و نه می توانند کار نیکی بر نیکی های خود بیفزایند» (1).

بسته شدن پرونده اعمال، حقیقتاً حسرت مهمی محسوب می شود. آنجا دیگر نه جای توبه و امکان جبران هست و نه می توان گناهی از گناهان و خطایی از خطاها را کم کرد و نه امکان اضافه کردن حسنه ای بر حسنات وجود دارد.

### پرونده های بسته نشدنی!

طبق برخی از روایات، پرونده اعمال بعضی از مردم پس از مرگ هم باز است و به گناهان یا حسناتشان افزوده می شود. به چند نمونه آن توجه فرمایید:

الف) در روایتی از وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود:

«إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ

ص: 90

---

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و فشرده، ج 2، ص 290، خطبه 188.



يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَآدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که انسان از دنیا می رود، پرونده اعمالش بسته می شود (و ثوابی به ثواب هایش اضافه نمی گردد) مگر در مورد سه گروه: کسانی که کار خیر ماندگاری انجام داده اند، یا علم و دانش سودمندی از خود به یادگار گذاشته اند، یا فرزند صالحی از آنها باقی مانده که برایشان دعا می کند» (1).

کسی که صدقه جاریه ای از خود به جا گذاشته، از جمله این که بیمارستان، یا درمانگاه، یا مسجد، یا حسینیه، یا پل، یا جاده ای ساخته، یا درختی کاشته، یا کتابی نوشته، یا شاگردانی تعلیم نموده که به حال جامعه مفید هستند، یا فرزندان صالح و شایسته ای تربیت نموده که برای او دعا کرده و هنگامی که مردم آنها را می بینند برای پدر و مادرش طلب رحمت و مغفرت می کنند، یا کار خیر ماندگار دیگری کرده، پرونده اعمال چنین انسان هایی پس از مرگ هم بسته نخواهد شد.

ب) در روایت دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَمِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وَرْزُهُ وَمِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً؛ هر کس

ص: 91

سنت نیک و خوبی را پایه گذاری کند و پس از او مردم به آن عمل کنند خداوند اجر آن کار، و معادل اجر کسانی را که به آن سنت عمل کرده اند به او می دهد، بدون این که چیزی از اجر عاملان به آن کاسته شود، و هر کس سنت زشت و ناپسندی را پایه گذاری کند و پس از او مورد عمل مردم قرار گیرد گنهکار است و گناه تمام کسانی که به آن سنت عمل کرده اند در نامه اعمالش نوشته می شود، بدون این که از گناه عاملان به آن چیزی کم شود» (1).

خلاصه این که طبق روایات فوق و روایات مشابه، (2) پرونده اعمال گروهی از انسان ها حتی پس از مرگ باز خواهد بود. اکنون این سؤال پیش می آید که این روایات با کلام حضرت علی (علیه السلام) که فرمود: پس از مرگ قادر به کم کردن گناهان و اضافه کردن ثواب ها نخواهد بود، چگونه سازگاری دارد؟

جواب: منظور حضرت علی (علیه السلام) این است که پس از مرگ، انسان نمی تواند عملی انجام دهد که سبب کاستن از گناهانش شود یا به خاطر آن عمل، حسنه ای بر حسناتش اضافه گردد، و آنچه در دو روایت مذکور آمده، نتیجه اعمالی است که انسان در زمان حیاتش انجام داده است. بنابراین، تعارضی بین روایات مذکور و کلام ارزشمند مولای متقیان (علیه السلام) وجود ندارد.

ص: 92

---

1- میزان الحکمة، ج 4، ص 316، ح 9113.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 257، باب 73.

مرگ در نظر انسان های باایمان و معتقد به معاد و قیامت، امر وحشتناکی نیست. امام سجاد (علیه السلام) در پاسخ کسی که از حقیقت مرگ پرسیده بود، مرگ را چنین تفسیر کرد:

«الْمَوْتُ لِلْمُؤْمِنِ كَنَزْعِ ثِيَابٍ وَسِدْحَةِ فُمَّلَّةٍ، وَفَكِّ فُيُودٍ وَأَغْلَالٍ ثَقِيلَةٍ، وَالاستبدالِ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ وَأَطْيَبِهَا رَوَائِحَ،... وَ لِلْكَافِرِ كَنَخْلَعِ ثِيَابٍ فَاحِرَةٍ وَالثَّقَلِ عَنْ مَنَازِلَ أُنَيْسَةٍ وَالاستبدالِ بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ؛ مرگ برای انسان باایمان مثل بیرون آوردن لباس کثیف چرکین دارای حشرات موذی و باز کردن غل و زنجیرهای سنگین، و پوشیدن پاکیزه ترین لباس و معطرترین و خوشبوترین آنهاست و برای انسان های غیر مؤمن شبیه درآوردن لباس های ارزشمند و فاخر و انتقال از مسکن مانوس و مورد علاقه، و پوشیدن بدترین و کثیف ترین لباس هاست!». (1)

بنابراین، انسان مؤمن نه تنها از مرگ وحشت نمی کند، بلکه به استقبالش می رود، و لذا حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «وَاللَّهِ لَا بُدَّ أَنْ يُطَالِبَ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ؛ به خدای یکتا قسم! علاقه پسر ابوطالب به مرگ، از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است!». (2)

ص: 93

---

1- نور الثقلین، ج 5، ص 380، ح 10.

2- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 1، ص 82، خطبه 5.

پستان مادر برای فرزند شیرخوار، هم غذاست هم دارو و هم نوشیدنی. اگر در اختیارش قرار گیرد گویا تمام دنیا را به او داده اند و اگر گرفته شود گویی همه دنیا را از او گرفته اند. بنابراین، شیر مادر همه چیز نوزاد و تمام دنیای اوست. مرگ و شهادت برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) از تمام دنیا مانوس تر است.

در آیات 60 و 61 سوره واقعه در مورد مرگ چنین آمده است:

(نَحْنُ فَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْرُوقِينَ \* عَلٰى اَنْ يُبَدَّلَ اَمْثَالِكُمْ وَ نُنشِئُكُمْ فِى مَا لَا تَعْلَمُونَ)؛ «ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد. تا شما را به صورت دیگری تبدیل کرده و در جهانی که نمی دانید آفرینشی (تازه) بخشیم!».

بنابراین، از نظر قرآن مجید نیز مرگ یک تغییر شکل و ورود به دنیای جدیدی است.

### نعمت مرگ!

در عصر یکی از پیامبران پیشین، مردم از خدا خواستند که کسی از آنها نگیرد. این خواسته به اجابت رسید و جمعیت آن ها روزبه روز بیشتر و بیشتر شد تا اینکه در هر خانه ای نبیره ها و نتیجه ها و نوه ها و پدرها و پدربزرگ ها و اجداد همه با هم زندگی می کردند و بسیاری از مردم، تنها وقت رسیدگی به اجداد و فرزندان خود را داشتند و به کارهای دیگر نمی رسیدند و زندگی شان فلج

ص: 94

شد، لذا از پیشگاه خداوند خواستند که زندگی شان به شکل عادی بازگردد و قانون مرگ همچون سایر مردم در مورد آنها اجرا شود. (1)

## واعظ و اعظ خاموش!

همان گونه که گذشت، از دیدگاه موحّدان و کسانی که عمل صالح دارند مرگ چیز وحشتناکی نیست، بلکه واعظ ارزنده ای محسوب می شود؛ هر چند ساکت و خاموش است.

چه بسا جنازه ای که بر دوش گرفته و آن را به سمت خانه ابدی می بریم جوان تر و سالم تر از ما بوده و اکنون بر سر دستان ما تشییع می شود. لازم نیست کسانی که می میرند و مایه عبرت دیگران می شوند مسن تر و ناسالم تر از ما باشند؛ به ویژه در عصر و زمان ما که با این همه حوادث غیر منتظره و بیماری های فراوان، این مسأله عادی شده است. آیا این بدن های خاموش واعظ نیستند؟! آیا این جنازه ها با زبان بی زبانی نمی گویند: «ما جلو رفتیم و شما هم پشت سر ما خواهید آمد، پس مراقب اعمال و رفتار تان باشید»؟! آیا برای چنین زندگانی ای که هیچ اعتباری ندارد و پایانش برای هیچ کس معلوم نیست و احدی نمی داند که در کدام سرزمین جان خواهد داد، این قدر حرص و جوش زدن و از هر طریقی و به هر شکلی به جمع آوری مال دنیا پرداختن، سزاوار است؟

ص: 95

در قرآن مجید تنها داستان مرگ یک پیامبر بیان شده و آن حضرت سلیمان (علیه السلام) است. پیامبری که بر جن و انس حکومت می کرد و نیروی عظیم باد در اختیارش بود و به راحتی به هر نقطه ای که می خواست سفر می کرد. قرآن مجید می گوید: برای پذیرایی از میهمانانش دیگ های بسیار بزرگی (1) در زمین نصب کرده بود که به دلیل بزرگی قابل حمل و نقل نبود. نردبان های بزرگی داخل آن ها گذاشته بودند که افراد برای شستشوی آن ها به داخل شان بروند! خلاصه این که حکومت و سلطنتی بی نظیر داشت. اما داستان مرگ این پیامبر پر قدرت عبرت آموز است. قرآن مجید در این زمینه می فرماید: (فَلَمَّا قَضَىٰ بَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ)؛ «(با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، آنها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین [= موریانه] را در حالی که عصای او را می خورد (تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جتیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند» (2).

آری، هنگامی که فرشته مرگ به سراغ حضرت سلیمان (علیه السلام) رفت،

ص: 96

1- سوره سبأ (34)، آیه 13.

2- سوره سبأ (34)، آیه 14.

حتی اجازه نشستن به وی نداد و ایستاده جانش را ستاند و در یک لحظه همه چیز تمام شد. اما به خواست خدا این جسد بی جان با تکیه بر عصا سرپا ایستاده بود. موریانه شروع به خوردن عصا کرد، ناگهان عصا شکست و جسد سلیمان (علیه السلام) بر زمین افتاد و اینجا بود که همه از مرگ آن حضرت مطلع شدند.

آیا فرو ریختن آن حکومت با عظمت توسط یک موریانه عبرت نیست؟ آیا بیان قصه مرگ حضرت سلیمان (علیه السلام) با آن سلطنت خیره کننده اش از میان صد و بیست و چهار هزار پیامبر، موعظه و پند و اندرز نیست؟

شما به هر کجا که برسی به عشری از اعشار حکومت سلیمان (علیه السلام) نمی رسی، که عاقبت آن هم مرگ است، پس این همه حرص و جوش برای دنیا چرا؟

### **مرگ فقط برای همسایه نیست!**

همان گونه که حضرت علی (علیه السلام) فرموده است، مرگ بهترین واعظ است به شرط این که در مورد آن بیندیشیم و از سرگذشت مردگان عبرت بگیریم.

بعضی از غافلان در مجالس فاتحه شوخی کرده و می خندند. خیال می کنند این سرنوشت فقط برای دیگران رقم می خورد و در انتظار آنها نخواهد بود. حضرت علی (علیه السلام) در تشییع جنازه یکی از

مسلمانان به بعضی از این گونه افراد برخورد کرد و خطاب به آنها فرمود:

«كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَالِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ! نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَانَهُمْ، وَنَأْكُلُ تُرَائِهِمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ! ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ، وَرُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!؛ گویا مرگ در این دنیا بر غیر ما نوشته شده و حق بر غیر ما واجب گشته و گویا این مردگانی که می بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می گردند. آنها را در قبرشان می گذاریم و میراث آنها را می خوریم، گویا پس از آنها جاودانه خواهیم ماند. ما هر واعظ و اندرزدهنده ای را فراموش کرده ایم و هدف مصائب سنگین و آفاتی که هر اصل و فرع را نابود می کند قرار گرفته ایم»<sup>(1)</sup>.

برخی از صحنه های عبرت آموز را مکرر می بینیم، اما عبرت نمی گیریم. از خداوند می خواهیم که توفیق عبرت از این واعظ را عنایت فرماید!

### چگونه غصه ها را از بین ببریم؟

به ما گفته اند: اگر غم و غصه هایتان زیاد شد سری به قبرستان

ص: 98

---

1- نهج البلاغه، ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 266، حکمت 122.



بزنید، تا غم‌ها زایل شود، (1) چون غالباً غم و غصّه‌ها مربوط به دنیا و مسائل مادی است؛ اما وقتی که به قول شاعر:

هر که باشی وز هر جا برسی \*\*\* آخرین منزل هستی این است (2)

باور کنیم که سرانجام باید دنیا و تمام متعلقات آن را رها کرد و دست خالی به جهان آخرت رفت، غم و غصّه‌ها پایان می‌پذیرد. خلاصه این که پنجمین واعظ مرگ است و جنازه‌های خاموش و استخوان‌های پوسیده اموات و قبرهای ساکت و بی‌صدا، سراسر پند و اندرز و موعظه‌اند.

## واعظ ششم: واعظ درون

### اشاره

خداوند متعال در درون وجود هر انسانی واعظی قرار داده که اگر کار نیک و شایسته‌ای کند او را تشویق کرده و چنانچه دست به کار زشتی بزند او را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد. این واعظ درونی همانی چیزی است که از آن به «وجدان اخلاقی» تعبیر می‌شود و خداوند متعال نام آن را نفس لّوامه گذاشته است؛ آنجا که می‌فرماید: (لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ \* وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ)؛ «سوگند به روز قیامت، و سوگند به نفس ملامتگر (و وجدان بیدار، که رستاخیز حق است!)». (3)

ص: 99

---

1- میزان الحکمة، ج 8، ص 222، ح 19246.

2- دیوان پروین اعتصامی، ص 416 (آخرین صفحه).

3- سوره قیامت (75)، آیات 1 و 2.

این وجدان بیدار و روح ملامتگر آن قدر مهم است که خداوند به آن سوگند یاد کرده است. هنگامی که کار زشتی صورت می گیرد نفس لَوّامه، یا همان واعظ درون، شروع به سرزنش انسان کرده، او را عذاب می دهد و ناراحت می کند، تا آنجا که شخص گناهکار وادار به اعتراف می شود. قاتلانی بودند که به چنگ قانون نیفتاده و به سزای اعمالشان نرسیدند. اما سال ها پس از ارتکاب جرم، خود را معرفی کردند تا مجازات شوند. هنگامی که از آنها پرسیده شد: چرا خود را معرفی کردید؟ گفتند: عذاب وجدان ما را رها نکرد، شب خواب راحت نداشتیم، از درون پی در پی مورد شکنجه وجدان و شلاق های نفس لَوّامه بودیم!

عذاب وجدان گاهی صاحبش را آن قدر ملامت می کند که سلامتی اش را گرفته و او را راهی بیمارستان روانی می کند! و گاهی آن قدر شدید است که مجرم برای رهایی از آن دست به خودکشی می زند.

خلبان هواپیمایی که دو شهر هیروشیما و ناکازاکی ژاپن را بمباران شیمیایی کرد و حدود 150 هزار کشته و به همین مقدار مجروح و مصدوم بر جای گذاشت، و این دو شهر را تبدیل به ویرانه کرد، از عذاب وجدان در امان نماند. پس از این جنایت بی سابقه، همواره مورد شکنجه وجدان قرار داشت تا در نهایت،

سلامتی و آرامشش را از دست داد و دست به خودکشی زد! (1) واعظ درون حقیقتی است که نباید آن را فراموش کرد.

## دادگاه عجیب وجدان

خداوند متعال در آیات اول و دوم سوره قیامت - که متن و ترجمه اش گذشت - ابتدا به روز قیامت قسم خورده، سپس به نفس لَوَّامِه؛ (2) یعنی وجدان بیدار، قیامت کوچکی است در کنار آن قیامت عظیم و بزرگ.

هنگامی که محاکمه ای در دنیا صورت می گیرد قاضی، مدعی، مدعی علیه، شهود، وکیل مدافع، افراد مختلفی هستند؛ اما در دادگاه الهی در جهان آخرت همه اینها یکی است، و لذا خداوند متعال پس از دادن نامه اعمال انسان، خطاب به وی می فرماید:

(اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)؛ «نامه (اعمال) خود را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی». (3)

آری، در دادگاه الهی هر کس به حساب خود می رسد، نه نیازی به قاضی است که بتوان با رشوه او را خرید، نه شاهدی مطالبه

ص: 101

1- روایت ها و حکایت ها، ص 202.

2- «لا» در دو آیه مذکور زائده، و به معنای تأکید است، یعنی خداوند به «روز قیامت» و «نفس لَوَّامِه» سوگند مؤکد خورده است.

3- سوره اسراء (17)، آیه 14.

می شود که شهادت دروغین بدهد، و نه وکیل مدافع مورد نیاز است، چون ابهامی وجود ندارد و همه چیز روشن و آشکار است. با وجود تجسّم اعمال، همه ابهامات از بین می رود. وقتی که خداوند قادر متعال اعمالی را که انسان ها در دنیا انجام داده اند با تمام جزئیات منعکس و مجسم کند، دیگر نیازی به قاضی و شاهد و وکیل مدافع نخواهد بود و انسان خود، حسابرس خویش خواهد بود.

وجدان انسان هم همین گونه است، وجدان بیدار، خود شاکی و خود قاضی و خود شاهد خواهد بود و نیازی به وکیل مدافع ندارد و با رشوه هم نمی توان او را فریب داد.

## فراز و فرود وجدان

خداوند متعال نیروی ارزشمندی به نام نفس لّوامه در وجود انسان آفریده است که اگر به توصیه ها و هشدارهای او گوش دهد روزبه روز قوی تر شده و مراحل کمال را طی می کند، تا آنجا که در صورت تداوم، به مقام نفس مطمئنّه رسیده و مخاطب این خطاب الهی می شود که فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي)؛ «تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تواز او

خشنودی و هم او از تو خشنود است. پس در سلک بندگان (خالص) من در آی و در بهشتم وارد شو!». (1)

اما اگر به هشدارها و ملامت های وجدان گوش ندهد روزبه روز ضعیف تر می شود، تا آنجا که در صورت تداوم، وجدانش خواهد مرد و او شخص بی وجدانی می شود. انسان های بی وجدانی همچون داعشی ها که اثری از وجدان الهی در وجودشان نیست، یا امثال ابن زیادها و حجاج ها که دست به هر کاری می زدند، چون به نصیحت های واعظ درون گوش نداده و در مقام توبه و جبران برنیامدند، دیگر واعظی نماند که آنها را نصیحت کند. وای بر انسانی که وجدانش بمیرد، که مشمول آیه زیر می شود:

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ)؛ «به یقین، گروه زیادی از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل ها [عقل ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش هایی که با آن نمی شنوند، اینها همچون چهارپایان اند؛ بلکه گمراه تر! اینان همان غافلان اند (چون امکان هدایت دارند، ولی بهره نمی گیرند)». (2)

ص: 103

---

1- سوره فجر (89)، آیات 27-30.

2- سوره اعراف (7)، آیه 179.

چنین کسانی در ظاهر انسان اند؛ اما نشانه ای از انسانیت ندارند! به ظاهر چشمانشان سالم است؛ ولی واقعیات را نمی بینند! گوش و وسیله شنوایی دارند؛ اما حقایق را نمی شنوند! صاحبان این اوصاف، مانند چهارپایان، بلکه گمراه تر از آنها هستند!

سؤال: چرا چنین انسان هایی از حیوانات گمراه ترند؟

جواب: دلیل آن روشن است، چهارپایان استعداد ترقی و رسیدن به مقام مطمئن را ندارند؛ ولی انسان دارای این استعداد هست و به قول شاعر::

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند \*\*\* بنگر که تا چه حدّ است مقام آدمیت (1)

بنابراین چون حیوانات چنین استعدادی ندارند و انسان ها دارند، اگر از آن استفاده نکنند، پست تر از حیوانات خواهند شد.

در عصر و زمان خود کسانی را می بینیم که وجدانشان مرده است. سران کشورهای ظالم و ستمگر از این قبیل اند. کسانی که می گویند: «برای ما مهم نیست تمام مردم یک شهر با گاز سمّی و سلاح های کشتار جمعی بمیرند؛ بلکه کسب درآمد بیشتر و دلارهای فراوان تر مهم است!».

چنین انسان هایی هیچ منطق و وجدانی ندارند و واعظ درونشان

ص: 104

---

1- مواظ سعدی، ص 122، غزل 16.

مرده است. چنین افرادی حرف حساب نمی فهمند و همچون چهارپایان، بلکه پست تر و گمراه تر از آنها هستند.

## واعظ درون در آیات قرآن

### اشاره

قرآن مجید در چند مورد به نفس لوامه و واعظ درون اشاره کرده است؛ به دو مورد آن توجه بفرمایید:

### 1. داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و زلیخا

پس از آن که زلیخا نقشه های متعددی برای رسیدن به هدفش کشید و شکست خورد و مشکلات زیادی برای حضرت یوسف (علیه السلام) ایجاد کرد و صدمات فراوانی به آن حضرت زد، بالاخره زنان همراه با او به پاکی یوسف پیامبر (علیه السلام) شهادت دادند و زلیخا هم زبان به اعتراف گشود. به آیات 51 تا 53 سوره یوسف توجه بفرمایید:

(قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْأَنْ حَصَّ حَصَّ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ \* ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ \* وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «(پادشاه، آن زنان را طلبید و) گفت: «هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند:

ص: 105

«منزه است خدا، ما هیچ (خطا و) عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الان حق آشکار شد، من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راست گویان است. این سخن را به خاطر این گفتم تا بدانند من در غیاب، به او [= یوسف] خیانت نکردم و خداوند مکر خائن را هدایت نمی کند. من خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است».

برخی از مفسران جمله «و ما ابری نفسی...» را به حضرت یوسف (علیه السلام) نسبت داده اند؛<sup>(1)</sup> در حالی که قرینه وجود دارد که مربوط به آن حضرت نیست، بلکه کلام زلیخاست. گویا زلیخا می گوید:

من آن زمان گرفتار نفس اماره بودم، اما اکنون گوش به ملامت های نفس لوامه داده و بر اثر حوادث مختلف وجدانم بیدار شده است و به وعظ و اعظ درونم گوش داده و لب به اعتراف گشوده ام. این که من زن عزیز مصرم اشکالی ندارد و اگر عواقبی داشته باشد می پذیرم، اما وجدانم آرام می گیرد و از شکنجه های آن رها می شوم.

## 2. داستان حضرت ابرهیم (علیه السلام) و بت پرستان

روز عید که همه بت پرستان به خارج شهر رفته بودند و حضرت

ص: 106

---

1- مجمع البیان، ج 5، ص 414.



ابراهیم (علیه السلام) تنها در شهر مانده بود، فرصت را مناسب دید و وارد بت خانه شد و تمام بت ها جز بت بزرگ را شکست. سپس تبر را بر گردن بت بزرگ آویخت تا شاید بت پرستان را از خواب غفلت بیدار کند. مردم به شهر بازگشتند و به سراغ بت ها رفتند و بت خانه را ویرانه یافتند و با خود گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده و به آنها ظلم روا داشته است؟

گفتند: جوانی به نام ابراهیم هست که همواره بت ها را تهدید می کرد، حتماً کار او بوده است.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) را حاضر کرده و شروع به محاکمه او کردند. آن حضرت در جواب فرمود: «مگر نمی بینید تبر در دست بت بزرگ است؟ حتماً از دست آنها عصبانی شده و با تبر همه آنها را درهم شکسته است! اگر قادر به سخن گفتن هستید، از خود آن ها بپرسید!» در اینجا بود که وجدان بت پرستان بیدار شد. خداوند در مورد این لحظه و عکس العمل آنها چنین می فرماید: (فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ)؛ «آنها به (وجدان) خویش بازگشتند و (به خود) گفتند: «حقاً که شما ستمکارید!». (1)

واعظ درونشان بیدار شده و شروع به ملامت آنها کرد: «بت هایی که قادر به مراقبت و دفاع از خود نیستند، چگونه می خواهند از شما حفاظت کرده و مشکلاتتان را برطرف نموده و خواسته هایتان را

ص: 107

اجابت کنند؟» اما افسوس که این بیداری وجدان کوتاه مدّت و موقت بود. به آیه بعد توجّه کنید:

(ثُمَّ نَكِسُوا عَلَيَّ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ)؛ «سپس بر سرهایشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می دانی که اینها سخن نمی گویند)». (1)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) که گویا منتظر چنین اقراى از آنها بود در جواب فرمود: «چرا بت هایی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارند و نه می توانند زیانی به شما برسانند. اف بر شما و بر این بت هایی که می پرستید! آیا در مورد اعتقاداتتان نمی اندیشید؟». (2)

نتیجه این که ششمین واعظ، واعظ درون است، که باید سعی کنیم زنده بماند، چراکه تا وقتی زنده باشد در مسیر صحیح گام خواهیم برداشت و روزبه روز مراحل بالاتری از کمال را طی خواهیم کرد، تا آنجا که به مقام نفس مطمئنّه خواهیم رسید و وارد بهشت خاصّ و ویژه خواهیم شد. وای به روزی که بر اثر گناه و معصیت زیاد، این واعظ بمیرد و انسان، بی وجدان شود، که دیگر راه نجاتی نیست.

ص: 108

---

1- سوره انبیاء (21)، آیه 65.

2- سوره انبیاء (21)، آیه 66 و 67.

این که توصیه شده پس از ارتکاب گناه به سرعت توبه کنید(1)

برای این است که نفس لّوامه ضعیف نشود. با توبه از گناهان و عبادت و بندگی، وجدان تقویت می شود. بنابراین، دعا کنید و توسّل بجوید و از خداوند بخواهید که این وجدان اخلاقی همواره بیدار باشد و روزبه روز ترقی کند و تا آخر عمر از فعالیت باز نایستد که سبب نجات انسان خواهد شد.

خدایا! گوش شنوایی برای شنیدن وعظ و اعظ درون به ما عنایت فرما!

آخرین واعظ از واعظان هفت گانه، جهان هستی است. به یک معنا همه عالم واعظ محسوب می شود و چیزی در عالم نیست که به ما وعظ و پند و اندرز ندهد.

### قاعده لطف

ممکن است کسی بپرسد: چرا خداوند متعال این همه واعظ برای بشر قرار داده؟ آیا این کار بر خداوند لازم بوده است؟

در پاسخ می گوئیم: واعظان هفت گانه مقتضای قاعده لطف است.

توضیح: از آنجا که خداوند انسان را برای سعادت و بندگی

ص: 109

---

1- میزان الحکمه، ج 1، ص 519، ح 2330.

آفریده، باید عوامل و اسبابش را هم فراهم کند؛ پیامبرانی بفرستد، کتاب های آسمانی نازل کند، دستور به تهذیب اخلاق دهد و واعظانی را مأمور و عظم بشر کند تا بشر به مقصد نهایی برسد. متکلمین و دانشمندان عقاید، قاعده لطف را در چهار جمله به شرح زیر تعریف کرده اند:

«اللطف هو ما يكون المكلف معه اقرب الى فعل الطاعة، وابتعد من فعل المعصية، ولم يكن له حظ في التمكن، ولم يبلغ حد الاجاء؛ آنچه که انسان را به اطاعت خداوند نزدیک، و از معصیت و نافرمانی اش دور کند و جنبه مقدّماتی داشته (و خود تکلیف نباشد) و ما را مجبور به انجام کاری نکند، قاعده لطف است»<sup>(1)</sup>.

این لطف بر خداوند متعال مطابق حکمتش لازم است.

برای روشن تر شدن این بحث به یک مثال توجه فرمایید:

اگر بخواهید میهمان عزیزی را دعوت کنید و بدانید بدون دعوت کتبی خواسته شما را اجابت نمی کند، چنانچه قصد جدی و تصمیم قطعی برای این کار داشته باشید، حتماً به صورت کتبی او را دعوت خواهید کرد. حال اگر بدانید این میهمان عزیز علاوه بر دعوت نامه مکتوب، باید پیک مخصوص هم به سراغ او برود، چنانچه در کارتتان مصمم باشید پیک هم خواهید فرستاد؛ چون

ص: 110

---

1- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 106.

خودداری از دعوت کتبی و ارسال پیک مخصوص، نقض غرض محسوب می شود و برخلاف حکمت است. خداوندی هم که ما را برای اطاعت و سعادت و بندگی و تهذیب اخلاق آفریده، باید مقدماتش را فراهم کند. آمدن پیامبران و امامان: و نازل کردن کتاب های آسمانی مستند به قاعده لطف است.

هنگامی که گفته می شود: «أَمَّا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>(1)</sup> خداوند باید واعظانی قرار دهد که ما را به سوی فضایل اخلاقی سوق داده و از رذایل اخلاقی دور کند. بنابراین، وجود این همه واعظ نباید سبب تعجب و سؤال شود، که اینها همه به مقتضای قاعده لطف است و لزوم آن در علم کلام به اثبات رسیده است.<sup>(2)</sup>

### واعظ درون در کلام امیرالمؤمنین و امام باقر (علیهما السلام)

حضرت علی (علیه السلام) در مورد اهمیت فوق العاده واعظ درون فرمودند: «أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ آگاه باشید! کسی که واعظ درونی نداشته باشد خداوند او را (در مقابل وسوسه های شیطان، وسوسه های نفس، مشاغل دنیا و آخرت) حفظ نمی کند».<sup>(3)</sup>

ص: 111

---

1- کنز العمال، ج 3، ص 16، ح 5217.

2- پیام امام، ج 4، ص 161 و 162.

3- میزان الحکمه، ج 9، ص 462، ح 22158.

امام باقر (علیه السلام) در مورد جایگاه والای واعظ درون چنین فرمودند: «مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظًا، فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئًا؛ کسی که خداوند متعال واعظی از درون برایش قرار نداده باشد، موعظه ها و اندرزهای مردم فایده ای برایش ندارد».<sup>(1)</sup>

یعنی واعظ اصلی واعظ درون است، اگر نباشد، آیات قرآن، سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) و درس های عبرت تاریخ گذشتگان و مرگ عزیزان، اثری در او نخواهد گذاشت. بنابراین، اگر طالب اثربخشی بقیه موعظ هستید و حفاظت الهی را می خواهید، به تقویت واعظ درون خود پردازید.

## واعظ هفتم در کلام معصومین (علیهم السلام)

### اشاره

این که همه عالم هستی واعظ انسان است در روایات مختلفی منعکس شده، که به سه نمونه آن قناعت می کنیم:

1. حضرت علی (علیه السلام) در روایتی فرمودند: «إِنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَعِبْرَةً لِدَوَى اللَّبِّ وَالْإِعْتِبَارِ؛ در هر چیزی برای انسان های عاقل و فهمیده موعظه و عبرت است».<sup>(2)</sup>

2. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «لِلْكَيْسِ فِي كُلِّ

ص: 112

---

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 462، ح 22160.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 222، ح 84.

شَيءٍ اِتِّعَازُ؛ برای انسان باهوش و فهمیده و با کیاست، در همه چیز موعظه است» (1).

3. طبق نقلی هارون الرشید نامه ای به امام کاظم (علیه السلام) نوشت و از آن حضرت درخواست موعظه کرد. علت این درخواست، یا مسائل سیاسی بود، یا این که ظالمان هم گاهی وجدانشان به طور موقت بیدار می شود و طالب حقیقت می شوند.

به هر حال، به امام (علیه السلام) عرض کرد: «ما را موعظه کن، موعظه ای مختصر و کوتاه!» امام کاظم (علیه السلام) موعظه ای کرد که مختصرتر از آن ممکن نبود و در عین حال مفهوم و مضمون بسیار والا و بلندی داشت؛ فرمود:

«ما مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هر چیزی که چشمت آن را می بیند موعظه است» (2).

حقیقتاً همه چیز موعظه است؛ آسمان، زمین، قطره های باران، برگ های درختان و دیگر موجودات، همه و همه پند و اندرزند.

### چگونه جهان هستی موعظه است؟

#### اشاره

برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق به چند نمونه توجه بفرمایید:

ص: 113

---

1- میزان الحکمة، ج 9، ص 430، ح 21985.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 324، ح 14.

## 1. وعظ کهنسالی

پیرمرد قدخمیده ای را می بینید که به سمت خانه اش در حرکت است. مسیر کوتاه خانه را به سختی طی کرده و چندین بار مجبور به نشستن و استراحت و تجدید قوا می شود. این فرد کهنسال همیشه این طور نبوده، بلکه روزی جوانی پرنشاط و پر قدرت بوده که مسیر فوق را در مدت بسیار کوتاهی طی می کرده؛ اما اکنون گذشت روزگار با وی چنین کرده است. آیا دیدن این پیرمرد پند و اندرز نیست؟!

## 2. پند موی سفید

یکی از نویسندگان محترم روزی مرا دید و گفت: آمده ام حلالیت بطلبم. گفتم: چه چیز باعث شد که به فکر حلالیت طلبیدن افتادی؟

گفت: «خود را در آینه نگاه می کردم، موی سفیدی در میان موهایم دیدم. همین موی سفید مرا موعظه کرد و گفت: مراقب باش که به سوی مرگ در حرکت هستی! و لذا به فکر حلالیت گرفتن افتادم». آری، یک تار موی سفید در سر یا صورت انسان، می تواند مایه پند و اندرز او باشد.

## 3. اندرز بیماری

بیماران هم موعظه اند؛ هم برای انسان های سالم و هم برای خودشان.



چندی قبل برای آزمایشات پزشکی به بیمارستان رفته بودم. شخصی را در سی سی یو دیدم که با عجله و شتاب مشغول نوشتن بود! گفتم: چه می کنی؟ گفت: «از مرگ غافل بودم و این بیماری مرا از خواب غفلت بیدار کرد، مشغول نوشتن بدهی ها و وصایای خود هستم!».

بیماری به انسان اندرز می دهد که این دنیا جای ماندن و بقا نیست و بالاخره باید از آن دل کند، پس به فکر جبران کاستی ها و خطاهایت باش و زاد و توشه ای برای سفر طولانی و پرفراز و نشیب پیش رو تهی کن.

اگر انسان چشم بینا و گوش شنوا داشته باشد در دیوار عالم موعظه است، کاخ های فرسوده، قبرهای درهم شکسته خاموش، تاریخ گذشتگان، همه به ما پند و اندرز می دهد.

#### **4. موعظه موزه ها**

مردم به موزه ها رفته و به تماشای آثار موجود در آن پرداخته و به تاریخ گذشته خود افتخار می کنند، در حالی که موزه ها هم موعظه و نصیحت های مهمی دارند. هنگامی که (به عنوان مثال) شمشیر نادرشاه افشار، یا کلاه خود شاه اسماعیل صفوی، یا نگین زرین فلان ملکه را در آنجا می بینیم، به ما پند می دهد که صاحبان این اشیا هرچه را که داشتند گذاشتند و رفتند، شما هم باید همین کار را کنید، پس به دنیا دل نبندید.

ص: 115

بنابراین، موزه ها جای عبرت گرفتن و پند گرفتن است، نه افتخار کردن.

اکنون متوجه می شویم که چطور همه عالم هستی موعظه است و چرا امام کاظم (علیه السلام) فرمود: هرچه می بینی پند و اندرز است.

## واعظ هفتم در قرآن

### اشاره

قرآن مجید تعبیرات زیبا و بیدارکننده ای در این زمینه دارد؛ به دو نمونه آن توجه بفرمایید:

#### 1. نصیحت پاییز

خداوند متعال در آیه شریفه 21 سوره زمر می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفراً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَاماً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ)؛ «آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد و آن را به صورت چشمه هایی در زمین وارد کرد، سپس با آن زراعتی را می رویاند که رنگ های مختلف دارد، بعد آن گیاه، خشکیده می شود به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را درهم می شکنند و خرد می کند؟! در این مثال تذکری است برای خردمندان (از ناپایداری دنیا)».

یکی از عنایات پروردگار به موجودات ساکن کره زمین این

است که خاک روی این کره را از دو بخش آفریده است: بخش نفوذپذیر و بخش نفوذناپذیر. خاک قسمت روئین زمین تا عمق خاصی نفوذپذیر، و خاک های پس از آن نفوذناپذیر می باشد و این سبب می شود باران هایی که می بارد جذب زمین شده و در دل آن ذخیره گردد و سپس به صورت چشمه ها و قنات ها و چاه ها به تدریج مورد استفاده موجودات قرار گیرد.

حال اگر تمام خاک کره زمین نفوذناپذیر بود و باران ها و آب های روی خاک ها جذب نمی شد مشکلات فراوانی برای زندگی ما انسان ها و دیگر موجودات پیدا می شد و چنانچه تمام خاک کره زمین نفوذپذیر بود، تمام آب ها جذب اعماق زمین می شد و دیگر نه از چشمه ها خبری بود، نه از قنات ها، و نه از آب های زیرزمینی.

به هر حال، خداوند در آیه فوق سخن از زراعتی به میان آورده که عمرش حدود شش ماه است و پس از آن نابود می شود. این حقیقت هم به ما پند و اندرز می دهد که اگر هفتاد سال یا صد سال و یا صد و بیست سال عمر کنی، بالاخره باید از این جهان کوچ نمایی.

به ما موعظه می کند که دنیایی که در آن زندگی می کنی دوام و بقایی ندارد و ناپایدار است، بنابراین از برگ های زرد خشکیده پاییز عبرت بگیر و به دنیا وابسته مشو.

نمونه دیگر از آیات قرآن، آیه شریفه 164 سوره بقره است. آیه فوق اشاره به هفت چیز دارد که همه موعظه اند؛ می فرماید: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصَوَّرَ رِيْفَ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ «در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی هایی که در دریا به نفع مردم در حرکت اند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مردنش حیات بخشیده و انواع جنبندگان را در آن گسترده ساخته و (همچنین) در وزش بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته اند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند».

### عجایب حیرت انگیز آسمان و ستارگان

درک و دید انسان نسبت به آسمان در طول تاریخ متفاوت بوده است. زمانی بود که وقتی به آسمان می نگریست تصور می کرد آسمان همچون سقفی است که ستاره ها، میخ های نورانی کوبیده شده بر روی آن هستند و چیزی بیش از این نیست.

«هیأت بطلمیوس» این تصوّر را باطل اعلام کرد و گفت: کراتی

در اطراف کره زمین هستند همانند بلور، که ستاره ها در دل این کرات بلورین نقش بسته اند. با حرکت کرات بلورین ستارگان نیز همراه آنها حرکت می کنند. هیأت بطلمیوس هزار و پانصد سال حاکم بود.

بعد، هیأت جدید آمد و اعلام کرد که زمین مرکز عالم نیست و جهان هستی به قدری بزرگ است که قابل محاسبه نیست. سپس فاصله ستاره ها را با سال نوری محاسبه کردند.

توضیح: نور در هر ثانیه 300 هزار کیلومتر راه را طی می کند. یعنی اگر شب، چراغی در نقطه ای روشن شود و فاصله آن نقطه تا جایی که ما هستیم سیصد هزار کیلومتر باشد، یک ثانیه طول می کشد تا آن نور به ما برسد و اگر 600 هزار کیلومتر باشد دو ثانیه، و اگر هجده میلیون کیلومتر باشد شصت ثانیه طول خواهد کشید. خلاصه این که نور سرعت سیر محدود و معینی دارد و فاصله ستاره ها را با سال نوری حساب می کنند. نور در یک ثانیه می تواند هفت و نیم بار دور کره زمین بچرخد؛ چون کمربند زمین 40 هزار کیلومتر است. یعنی اگر بشر موفق شود وسیله ای بسازد که مطابق سرعت نور حرکت کند، می تواند در ظرف یک ثانیه، هفت و نیم بار دور کره زمین بچرخد.

ستارگانی هستند که یک میلیون سال نوری با ما فاصله دارند! برخی دیگر 100 میلیون سال نوری و برخی دیگر از آن ها

فوق العاده دورتر هستند و یک میلیارد سال نوری فاصله دارند! در سال های اخیر نیز ستاره هایی با فاصله 13 میلیارد سال نوری! شناسایی شده است!

## کدام آسمان را می بینیم؟

نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که آنچه اکنون از آسمان می بینیم، برای زمان حال نیست، بلکه مربوط به گذشته است، یعنی اگر فاصله ستاره ای با ما یک میلیون سال نوری است، آنچه اکنون از این ستاره می بینیم مربوط به یک میلیون سال نوری قبل است و وضعیت فعلی این ستاره یک میلیون سال نوری بعد به بشر می رسد! عجیب است که انسان قادر به دیدن یک ثانیه قبل دور و اطرافش نیست، اما به آسمان که نگاه می کند تمام آن متعلق به گذشته است و امکان ندارد زمان فعلی آسمان را مشاهده کند! شاید ستاره ای که اکنون می بینیم هزاران سال قبل از بین رفته باشد و نورش پس از طی کردن فاصله، اکنون به ما رسیده باشد! عجب آسمان با عظمت و پر رمز و رازی است!

## دو درس مهم

### اشاره

اکنون موقعیت خود را در عالم هستی محاسبه می کنیم. بعضی از

ص: 120

دانشمندان گفته اند: مَثَل کره خاکی ما در برابر عالم هستی، مَثَل یک دانه خشخاش در برابر اقیانوس است. حال محاسبه کنید مَثَل یک انسان در مقابل جهان هستی چیست؟!

از آنچه که در مورد آسمان و عجایب خیره کننده اش گفته شد دو درس مهم عقیدتی و اخلاقی می گیریم:

درس عقیدتی: این تشکیلات عظیم و گسترده عالم هستی بی حساب و کتاب نیست. آفریدگار عالم و مدبّر و حکیمی وجود دارد که آن را اداره می کند، و این درس خداشناسی مهمی است.

درس اخلاقی: مهم ترین درس اخلاقی که می توان گرفت، درس تواضع و فروتنی است. اگر کره زمین در برابر عالم هستی همچون دانه خشخاش در برابر یک اقیانوس پهناور است، من چه هستم؟ چقدر کوچکم؟ حقیقتاً اگر انسان به این امور بیندیشد تکبر و خودبرتربینی از او فاصله می گیرد و تواضع و فروتنی جایگزین آن می شود. این که قرآن مجید و امام علی (علیه السلام) و حضرت کاظم (علیه السلام) فرمودند: «هر چه که می بینی موعظه است» واقعاً همین طور است به شرط این که چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم.

**«بشر حافی» و تفکر در کلام امام (علیه السلام)**

اگر در آنچه که می بینیم، یا می شنویم به درستی بیندیشیم، ممکن

است مسیر زندگی‌مان تغییر کند، این مطلب در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارد: (1)

در حالات حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نوشته اند که یک جمله آن حضرت انسان گنهکاری را که غرق در گناه بود نجات داد.

شخصی به نام «بشر» بود که ثروت فراوانی داشت و در خانه‌ای وسیع و بزرگ زندگی می‌کرد و همانند برخی از ثروتمندان از خدایی خبر، به عیش و نوش می‌پرداخت و صدای ساز و آواز از خانه‌اش بلند بود.

روزی امام هفتم (علیه السلام) از جلوی خانه‌اش عبور می‌کرد. از کنیزش که برای بیرون گذاشتن زباله‌ها جلوی در خانه بود، پرسید: صاحب این خانه بنده (برده) است یا آزاد؟ کنیز عرض کرد: آقا جان! این چه سؤالی است که می‌پرسید؟! مگر می‌شود با این همه ثروت و دارایی بنده باشد! امام (علیه السلام) فرمود: درست می‌گویی، اگر بنده بود از مولایش می‌ترسید!

وقتی کنیز به خانه بازگشت، بشر از او علت تأخیرش را پرسید. کنیز گفتگوی مذکور را برای مولایش نقل کرد. بشر با شنیدن سخن امام (علیه السلام) تفکری کرد و تکانی خورد و با پای برهنه به دنبال امام (علیه السلام) دوید. خدمت آن حضرت رسید و اظهار ندامت و پشیمانی نمود

ص: 122

---

1- شرح این مطلب را در کتاب «عاقبت بخیران عالم» مطالعه فرمایید.



و به طور جدّی از گذشته اش توبه کرد و به مسیر تازه ای گام نهاد و یکی از زهّاد معروف جهان اسلام شد و چون در لحظه بیداری با پای برهنه خدمت امام (علیه السلام) رسید، بشر «حافی» لقب گرفت. نقل می کنند که از آن به بعد، همواره با پای برهنه راه می رفت. (1)

برخی جمله عجیبی نقل می کنند و آن این که خداوند در قرآن مجید فرموده است: (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بَسَاطًا)؛ «و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد» (2) و چون تمام کره زمین بساط خداست باید ادب را رعایت کرده و روی آن با کفش راه نرفت! (3)

به هر حال، یک موعظه امام کاظم (علیه السلام) چنین انقلابی در بشر حافی ایجاد کرد.

بنابراین، مشکل در کمبود واعظ نیست، بلکه مشکل در آمادگی ماست. اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم، جهان پر از واعظ است. امیدوارم خداوند به همه ما گوش شنوا و چشم بینا عنایت فرماید.

سؤال: آیا ظالمان و فاسقان و مفسدان و مشرکان و انسان های بد هم واعظ اند، یا روایات مذکور شامل آنها نمی شود؟

ص: 123

---

1- منتهی الامال، ج 2، ص 223.

2- سوره نوح (71)، آیه 19.

3- منتهی الامال، ج 2، ص 223.

جواب: واعظ هفتم شامل همه چیز و همه کس می شود و استثنایی ندارد. طبق ضرب المثل معروف، از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. پرسیدند: چطور؟ گفت: آنچه آنها انجام دادند (کارهای زشت) را ترک کردم. (1) بنابراین، می توان از زندگی انسان های بد هم پند گرفت.

### پند عصیانگران از منظر قرآن!

خداوند متعال در آیات مختلفی به این مطلب اشاره کرده، که به دو نمونه آن قناعت می کنیم:

1. در آیه دهم سوره محمد می فرماید: (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهُمْ)؛ «آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند (و با حق ستیز کردند) چگونه بود؟! خداوند آنها را هلاک کرد! و برای کافران امثال آنها خواهد بود».

طبق این آیه شریفه عاقبت عصیانگران تاریخ و کسانی که با حق در ستیز بودند برای همه درس عبرت است.

2. نمونه دیگر، آیه شریفه 46 سوره حج است: (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ)؛ «آیا آنان در زمین سیر

ص: 124

1- کلیات سعدی، ص 118.

نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود».

### سیر در ارض یا گردشگری؟

سیر در ارض از نظر اسلام بسیار مهم است و در آیات متعددی (1) به آن پرداخته شده، و این همان چیزی است که در عصر و زمان ما به آن گردشگری گفته می‌شود. البته این دو با هم تفاوت مهمی دارند. گردشگران به مناطق زیبا و تاریخی می‌روند تا از مشاهده آن مناطق لذت ببرند، اما هدف قرآن مجید از سیر در ارض، عبرت گرفتن و بیداری از خواب غفلت است.

نتیجه سیر در ارض باید بیداری قلب، به کار افتادن فکر، و شنیدن پیام حق باشد. باید در تاریخ فرعون‌ها و نمرودها و شدادها و ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و حجاج‌ها و دیگر ظالمان و مفسدان و عاصیان سیر کرد و از آنها عبرت گرفت. آیا سرنوشت صدام خون‌خوار و جنایت‌کار، که در عصر ما بود، به ما پند نمی‌دهد؟! او که برای خود عظمت و شکوه و عزت فراوانی

ص: 125

---

1- از جمله در آیات: 109 سوره یوسف، 9 سوره روم، 44 سوره فاطر، 21 و 82 سوره غافر و 10 سوره محمد مطرح شده است.

قائل بود، با چه وضع ذلت باری دستگیر و اعدام شد! به راستی سرگذشت این افراد سراسر پند و موعظه است.

## پندهای زندگی قارون

### اشاره

قرآن مجید نمونه های مختلفی از زندگی انسان های بد و بی ایمان را به منظور عبرت گرفتن مردم نقل کرده، که یکی از آنها زندگی پرماجرایی قارون است، که در اواخر سوره قصص به آن پرداخته شده است.

هفت آیه - از آیه 76 تا 82 - درباره قارون سخن می گوید و در حقیقت در این آیات، به اندازه هفت کتاب، مطلب وجود دارد، اگر مورد تأمل و دقت قرار گیرد. به آیات مذکور توجه بفرمایید:

### ثروت خیره کننده قارون!

(إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ)؛ «قارون از قوم موسی بود، اما به آنان ستم کرد، ما آن قدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای گروهی نیرومند دشوار بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه از سر غرور شادی مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد».

چند نکته در این آیه شریفه قابل توجه است:

1. قارون مغرور بی ایمان از قوم فرعون نبود، بلکه از قوم حضرت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل بود؛ اما گام در مسیر فرعونیان گذاشت و بر حضرت موسی (علیه السلام) و قوم خود طغیان و ستم کرد. بنابراین، نسبت های فامیلی به تنهایی سبب نجات نمی شود، حتی اگر از نزدیکان پیامبران الهی: هم باشی، ممکن است عاقبت به خیر نشوی!

2. خداوند به قارون ثروت عجیبی داده بود. آن قدر مال و ثروت داشت که کلید گنج ها و انبارهای او را نه تنها یک نفر، بلکه گروهی از انسان های نیرومند، به سختی حمل و نقل می کردند!

گرچه کلیدهای آن زمان مقداری بزرگ تر از کلیدهای زمان ما بوده، اما حمل و نقل کلیدهای انبارهای اموال قارون توسط یک گروه نیرومند، نشانگر کثرت و فراوانی عجیب اموال و دارایی های قارون بود، که متأسفانه شکر آن را به جا نیاورد و علاقه و وابستگی به همان اموال، عاقبت دردناکی را برایش رقم زد.

3. از استعمالات واژه «فرح» در قرآن مجید استفاده می شود که این کلمه به معنای مطلق خوشحالی نیست، بلکه خوشحالی همراه با غرور و تکبر و مستی است.

## سفرشات چهارگانه به قارون

### اشاره

هنگامی که قوم موسی (علیه السلام) طغیان و سرکشی قارون را دیدند واز

غرور و تکبر و نافرمانی اش مطلع شدند، در مقام موعظه و نصیحت وی برآمدند تا شاید او را از مستی ناشی از مال و ثروت هوشیار کرده و از پیروی شیطان بازدارند، و لذا به او چهار سفارش کردند، که به درد تمام ثروتمندان پردرآمد می خورد و عمل به آن مایه سعادتشان خواهد بود:

### 1. به فکر جهان دیگر باش

(وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ)؛ «در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب!».

یعنی به وسیله این اموال ناپایدار دنیا، سرمایه ای پایدار برای روز قیامت مهیا کن. انسان عاقل کسی است که با سرمایه فانی در دنیای فانی، سرمایه ای ماندگار برای جهان ماندگار آخرت تهیه کند. خلاصه این که تمام سرمایه ات را خرج دنیایت مکن و به فکر جهان دیگر هم باش.

### 2. ثروت، به اندازه مصرف بیندوز

(وَلَا تَسْ نَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا)؛ «و بهره ات را از دنیا فراموش مکن».

ای قارون! تو خیال می کنی چه مقدار از این اموال را می توانی مصرف کنی؟ چند درصد از آن برای خودت و بستگان و نزدیکان و همکاران و حتی نسل های آینده ات قابل مصرف است؟ این

سؤالی است که همه ثروتمندان باید به آن بیندیشند. آیا کسانی که هزار میلیارد تومان از راه های مشروع و نامشروع به دست آورده اند، به این موضوع فکر کرده اند؟! انسانی که مدّت محدودی در این دنیا خواهد ماند و هنگام مرگ، تنها یک کفن با خود خواهد برد، آیا عاقلانه است این قدر برای جمع آوری مال و ثروت تلاش کند؟! بعضی از مردم موفق به بردن همان کفن هم نمی شوند!

شخص بسیار ثروتمندی در زمان طاغوت از جاده هراز به شمال می رفت، که با خودروی خود به ته درّه سقوط کرد. هرچه جستجو کردند جسدش را نیافتند. فرزندش هزینه زیادی کرد و حتّی غوّاصانی را اجاره کرد تا شاید جسد پدر را از رودخانه ته درّه بیابند، ولی نیافتند. شاید دل پسر برای پدر نسوخته بود، بلکه می خواست ثابت کند که پدر مرده، تا بتواند اموالش را تصاحب کند!

### 3. اهل احسان باش

(وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ)؛ «و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن!». همه اموال و ثروتی که داری برای مصرف شخصی ات نیست؛ بلکه تو وکیل عدّه ای از فقرا و نیازمندان جامعه هستی، پس همان گونه که خداوند به تو ثروت بخشیده، تو هم به نیازمندان احسان و کمک کن و آنها را شریک دارایی ات گردان. اگر احسان و خوبی، خوب است، تو هم خوبی و احسان کن.

(وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)؛ «و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خداوند مفسدان را دوست ندارد» (1) اگر هیچ کدام از کارهای سه گانه را انجام نمی دهی، حداقل به دنبال فساد مباش؛ چراکه خداوند عاملان فساد را دوست ندارد.

متأسفانه قارون به نصایح چهارگانه قومش گوش نداد و فسادهای مختلفی کرد، از جمله هنگامی که حضرت موسی (علیه السلام) حکم زکات را بر او عرضه کرد تا زکات اموالش را بپردازد، تصمیم گرفت نقشه ای بکشد تا از زیر بار زکات شانه خالی کند.

زن بدکاره ای را دید و به او وعده داد که اگر در یکی از مجالس وعظ و سخنرانی حضرت موسی (علیه السلام) اتهام رابطه نامشروع به او بزند فلان مقدار پول به او می دهد. طبق نقشه شوم قارون، آن زن در مجلسی که آن پیامبر بزرگ الهی مشغول نصیحت بود حاضر شد. حضرت موسی (علیه السلام) مردم را از روابط نامشروع برحذر می کرد. ناگهان شخصی از میان جمعیت برخاست و آن حضرت را (نعوذ بالله) متهم به انحراف از جاده عفت کرد و از آن زن خواست به این مطلب شهادت دهد. زن بدکاره طبق نقشه قبلی شهادت داد! حضرت موسی (علیه السلام) خطاب به آن زن فرمود: از خدا بترس و آنچه حقیقت است را بر زبانت جاری کن! با این سخن پیامبر خدا (علیه السلام)،

ص: 130



لرزه ای بر اندام زن افتاد و اعتراف کرد که آنچه گفته حقیقت نداشته، بلکه دسیسه قارون بوده و ساحت مقدس حضرت موسی (علیه السلام) از آن پاک است. (1) و بدین شکل، خداوند توطئه قارون فاسد را نقش بر آب کرد. وابستگی به دنیا کار انسان را به جایی می رساند که برای حفظ دارایی خود، به جنگ پیامبر خدا می رود!

### توجه برای فرار از زکات

قارون به منظور توجه کارهای خود درباره کمک نکردن به نیازمندان و پرداختن زکات گفت: «شما خیال می کنید که این مال و ثروت را خداوند به من داده است؟ چنین نیست، بلکه آن را به وسیله دانشی که دارم به دست آورده ام و نتیجه زحمات خودم می باشد!» (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي). (2)

در مورد علمی که در اختیار قارون بود که به وسیله آن تولید ثروت می کرد، اختلاف نظر وجود دارد.

برخی از مفسران معتقدند: «علم کیمیا» داشت، که به وسیله آن مس را طلا می کرد. بعضی دیگر معتقدند که دانش وی همان مدیریت قوی او بود. نظریه سوم نیز این است که در صنایع هوشمند بود. (3)

ص: 131

---

1- تفسیر نمونه، ج 16، ص 179-181، ذیل آیه 77 سوره قصص.

2- سوره قصص (28)، آیه 78.

3- مجمع البیان، ج 7، ص 460؛ تفسیر نمونه، ج 16، ص 187، ذیل آیه 78 سوره قصص.

به هر حال باید به این انسان نادان و کسانی که مثل او فکر می کنند گفت: «این علم و دانش و توانایی و قدرتی که به آن می بالی، چه کسی به تو عنایت کرده، آیا کسی جز خداوند؟! پس شکرش را به جا آور و در مسیری که مورد رضای اوست استفاده کن!

### **عاقبت افراد ثروتمندتر و قوی تر از قارون!**

در ادامه آیه 78 سوره قصص می خوانیم: (أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ)؛ «آیا قارون نمی دانست که خداوند از میان اقوام پیشین کسانی را هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) از مجرمان درباره گناهانشان سؤال نمی شود».

از این آیه شریفه استفاده می شود که با تمام ثروت خیره کننده و قدرت فراوانی که قارون داشت، افراد ثروتمندتر و قدرتمندتر از او هم وجود داشته اند که راه طغیان و سرکشی را در پیش گرفتند و به عذاب الهی گرفتار شدند.

### **نمایش قدرت و ثروت**

قارون به جای این که از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرد و به سوی خدا بازگردد، دست به نمایشی خطرناک زد تا قدرت و ثروت خود

را به رخ دیگران بکشد. به همراه چهار هزار نفر که همگی با لباس های قرمز رنگ و سوار بر اسب های سرخ رنگ بودند در مقابل بنی اسرائیل ظاهر شد، در حالی که تعدادی از کنیزان زیبای او نیز که سوار بر اسب های سفید بوده و لباس های قرمز رنگ پوشیده بودند آنها را همراهی می کردند! (1)

یکی از بدبختی های ثروتمندانی که ثروت بی حساب و کتابی دارند جنون ثروت است. این جنون و مستی، آنها را وادار می کند که مال و ثروت خود را به رخ دیگران بکشند. قارون نیز بر اثر جنون ثروتی که داشت شروع به رژه رفتن در مقابل بنی اسرائیل کرد.

### عکس العمل بنی اسرائیل

بنی اسرائیل در مقابل این کار قارون دو دسته شدند، که عکس العمل آنها در آیات 79 و 80 سوره قصص آمده است، توجه فرمایید:

(قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَأَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ)؛ «آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده، ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!».

ص: 133

یک عده دنیاپرست، کوتاه فکر و ضعیف الایمان این منظره را که دیدند مجذوب شدند و آرزوی داشتن چنان ثروتی را کردند.

اما عکس العمل گروه دوم در قرآن چنین آمده است:

(وَقَالَ الَّذِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً وَلَا يُلَقَّهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ)؛ «و کسانی که دانش به آنها داده شده بود گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است؛ اما جز صابران به آن نمی رسند».

از این آیه شریفه استفاده می شود که همه چیز در سایه علم و دانش است. وقتی علم باشد انسان فریب شیطان را نمی خورد و آرزوی ثروت قارون را نمی کند. این علم و دانش سبب شد که گروه دوم ثواب الهی را بر تمام ثروت قارون ترجیح دهند. برای رسیدن به این مقام، ایمان و عمل صالح و صبر و استقامت لازم است. صبر درمقابل هوی و هوس، وسوسه های شیطان، زرق و برق دنیا، حوادث و مشکلات و توطئه دشمنان. ایمان و عمل صالح و صبر و استقامت سبب می شود که انسان به ثواب الله برسد.

### مجازات خیره کننده قارون!

(فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ)؛ «سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم

و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی توانست خود را یاری دهد» (1).

«فاء تفریع» در ادبیات عرب در جایی به کار برده می شود که فاصله ای نباشد و اگر فاصله باشد «ثم» گفته می شود، بنابراین از آیه فوق استفاده می شود که بین نمایش قدرت قارون و نابودی اش، فاصله زیادی نبود. به هر حال، خداوند به زمین دستور داد که قارون و تمام ثروتش را بلعد.

«خسف در زمین» اکنون نیز وجود دارد و از آن به «رانس زمین» تعبیر می شود. در زمین حفره هایی وجود دارد که گاه قسمت روین آن بر اثر باران یا چیز دیگر نشست کرده و در آن پنهان می شود. حفره عظیمی ایجاد شد و قارون و اطرافیان و ثروتش در آن حفره فرو رفتند و هیچ کس هم نبود که آنها را نجات دهد.

### **بیداری فریب خوردگان**

اینجا زندگی قارون واعظ شد و فریب خوردگان بنی اسرائیل را بیدار کرد. کسانی که تا دیروز آرزوی داشتن ثروت و موقعیت قارون را داشتند، به درگاه خدا شکرگزاری کردند که جای قارون نبودند و به سرنوشت او گرفتار نشدند.

ص: 135

بنابراین، داستان زندگی قارون سبب بیدرایی جمعی از بنی اسرائیل شد. پس مفسدان هم ممکن است سبب وعظ انسان شوند و دیگر جانیان و مفسدان تاریخ نیز به ما پند می دهند.

حجاج بن یوسف ثقفی که جنایات بسیار زیادی کرد، تا آنجا که یکی از دانشمندان گفته است: «اگر مسابقه ای بین جنایت کاران تاریخ گذاشته شود و ما حجاج را معرفی کنیم او اول خواهد شد!»<sup>(1)</sup> زندگی او هم برای دیگران موعظه است.

پس، این که امام (علیه السلام) سراسر عالم هستی را موعظه دانسته، یک واقعیت است، منتها مشکل مهم، نبودن عقل بیدار و چشم بینا و گوش شنواست. اگر اینها باشد، از همه چیز حتی یک مورچه هم می توان پند گرفت. همان گونه که حضرت علی (علیه السلام) در مورد عجایب خلقت این مخلوق پر رمز و راز خداوند در نهج البلاغه داد سخن را داده است.<sup>(2)</sup> امیدواریم از این واعظان پند بگیریم و به سوی خداوند و اخلاق فاضله گام برداریم.

\*\*\*

ص: 136

---

1- سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص 121.

2- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 2، ص 274، خطبه 185.



اگر بخواهیم در مسائل اخلاقی موفق باشیم باید توفیق الهی ما را همراهی کند. تا زمانی که توفیقات الهی شامل حال نشود راه به جایی نخواهیم برد؛ چراکه موانع سر راه فراوان است. هوی و هوس های درون، شیطان، ظالمان، و مفسدانی که منافع خود را در مفسد اخلاقی می بینند، سدّ راه پیشرفت و تهذیب اخلاق اند، و لذا باید دست به دامان خداوند متعال بزنیم تا مشمول توفیقات الهی شویم. علمای علم اخلاق نقطه مقابل «توفیق» را «خذلان» می گویند. اگر خداوند انسان را به حال خود واگذار کند و توفیقش ندهد، به مقصد نمی رسد و دچار خذلان می شود.

در بحث توفیق الهی چهار نکته باید روشن گردد:

1. تعریف و معنای توفیق

2. انواع و اقسام توفیق

3. اسباب جلب توفیق

4. عوامل سلب توفیق

ص: 138



فراهم شدن اسباب توسط خداوند برای رسیدن به مقصد را توفیق می گویند. البتّه خدای متعال بی حساب و کتاب اسباب توفیق را برای کسی فراهم نمی کند، همان گونه که بدون حکمت از کسی سلب توفیق نمی نماید.

به عنوان مثال اگر خداوند بخواهد مرا موفق کند، دوست خوبی در مسیر زندگی ام قرار می دهد که منشأ انواع توفیقات شود، و چنانچه بخواهد از کسی سلب توفیق کند، او را گرفتار همسایه بد یا دوست نابابی می کند که آرامشش را سلب و از مسیر حق منحرفش سازد.

در مباحث قبل، سرگذشت بُشر حافی مطرح شد، که ابتدا فردی آلوده و اهل ساز و آواز و لهو و لعب و خوش گذرانی و عیش و نوش بود، اما توفیق الهی شامل حالش شد، امام کاظم (علیه السلام) از جلوی خانه اش عبور و با کنیزش گفتگویی کرد - که شرح آن گذشت (1) - و در نهایت سبب هدایت بُشر گردید. چنین توفیقی بی حساب و کتاب نیست. حتماً کار شایسته ای کرده بوده که لایق توفیق الهی شد.

داستان فضیل بن یسار نیز - که قبلاً گذشت - مصداق دیگری برای توفیق الهی است. این که همزمان با رفتن فضیل به پشت بام

ص: 139

خانه آن دختر، همسایه اش قرآن تلاوت کند و این که آیه تکان دهنده (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...) (1) را انتخاب نماید، (2) اینها همه توفیقات الهی بود که شامل فضیل گشت و به تنبّه و بیداری و توبه او منتهی شد، تا به صراط مستقیم بازگردد.

خلاصه، توفیق این است که خداوند متعال اسباب و مقدماتی فراهم کند که بنده اش به سوی او بازگردد و متخلّق به اخلاق فاضله و شایسته شود.

## توفیق در قرآن مجید

واژه «توفیق» تنها یک بار در قرآن به کار رفته و آن در داستان حضرت شعیب (علیه السلام) است. طبق آنچه که در آیه شریفه 87 سوره هود آمده، قوم شعیب (علیه السلام)، خطاب به آن حضرت عرض کردند:

(أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ)؛ «آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک کنیم؛ یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده ای هستی!»

حضرت شعیب (علیه السلام) دو چیز از قومش می خواست که آنها زیر بار نمی رفتند: 1. ترک آداب و رسوم ناپسند نیاکان و گذشتگان 2. ترک

ص: 140

---

1- سوره حدید (57)، آیه 16.

2- سفینه البحار، ج 7، ص 103.

کم فروشی. منطق آنها این بود که اجازه سجده برای بت را داشته باشند و در مفسد اقتصادی کسی مانع آنها نشود.

پیامبرشان در پاسخ آنها چنین گفت: (أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ)؛ «به من خبر دهید، اگر دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و روزی و موهبت نیکویی به من داده باشد (آیا می توانم برخلاف فرمان او رفتار کنم)؟! من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح - تا آنجا که توان دارم - نمی خواهم و توفیق من (در این کار) جز به (یاری) خدا نیست، تنها بر او توکل کرده و به سوی او باز می گردم».<sup>(1)</sup>

طبق آنچه در آیه فوق آمده، اگر توفیق الهی یار نشود کار شعیب پیامبر (علیه السلام) نیز به سامان نمی رسد. بنابراین، توفیق الهی بسیار مهم است و باید از خداوند متعال اسباب و مقدمات کارها را طلب کرد.

### توفیق در روایات

روایات فراوانی در مورد توفیق وجود دارد، که به هفت روایت قناعت می شود:

ص: 141

---

1- سوره هود (11)، آیه 88.

1. حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «التَّوْفِيقُ عِنَايَةُ الرَّحْمَانِ؛ تَوْفِيقٌ، عِنَايَةُ خَدَايَ رَحْمَانٍ اسْت.» (1).
2. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «بِالتَّوْفِيقِ تَكُونُ السَّعَادَةُ؛ سَعَادَتٌ بِاِتِّفَاقِ الْهَيْهِ حَاصِلٌ مِیْ شُود.» (2).
3. همان حضرت در حدیث دیگری فرمودند: «لَا نِعْمَةَ أَفْضَلَ مِنْ التَّوْفِيقِ؛ هَيْچِ نِعْمَتِیْ بِالْاِتْرَازِ تَوْفِيقِ نِیْسْت.» (3).
4. و باز همان حضرت فرمودند: «التَّوْفِيقُ رَأْسُ النَّجَاحِ؛ سِرْمَايَه پِیْرُوزِی تَوْفِيقِ اسْت.» (4).
5. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه معروف به دیباج نیز فرمود:
 

«عِبَادَ اللّٰهِ! سَلُّوا اللّٰهَ الْیَقِیْنَ؛ فَاِنَّ الْیَقِیْنَ رَأْسُ الدِّیْنِ... وَ ارْعَبُوا اِلَیْهِ فِی التَّوْفِیقِ؛ فَاِنَّهُ اُسٌ وَثِیقٌ؛ اِی بِنْدِگَانِ خَدَا! اِز خَدَاوَنْدِ یَقِیْنَ رَا تَقَاضَا كَنْیْدِ، كِه اَوْجِ نَقْطَه دِیْنِ وَ بِالْاِتْرَیْنِ حَدِّ اَنْ اسْت... وَ اِز اَوْ تَوْفِیقِ رَا بَخَوَاهِیْدِ، كِه اَسَاسِ وَ شَالُودَه دِیْنِ مَحْسُوبِ مِی شُود.» (5).

منظور از یقین، یقین به خدا و پیامبران و امامان (علیهم السلام) و حساب و کتاب و بهشت و جهنم و خلاصه تمام معارف دینی است. اگر حالت یقین حاصل شود، پیمودن مسیر آسان می گردد و اگر سست

ص: 142

- 
- 1- میزان الحکمة، ج 9، ص 469، باب 4082، ح 22202.
  - 2- میزان الحکمة، ج 9، ص 469، باب 4082، ح 22208.
  - 3- میزان الحکمة، ج 9، ص 469، باب 4082، ح 22216.
  - 4- میزان الحکمة، ج 9، ص 469، باب 4082، ح 22206.
  - 5- تحف العقول، ص 100.

شود، مؤمن به آسانی به مقصد نمی رسد. توفیق را نیز که زیربنا و شالوده شمرده شده، باید از خداوند طلب کرد تا اسبابش را فراهم آورد. اگر رأس دین که یقین است و شالوده آن که توفیق است حاصل شود، انسان قطعاً سعادتمند خواهد شد. باید از خداوند مهربان توفیق و یقین به اصول و معارف دین را طلب کرد.

6. از امام باقر (علیه السلام) در مورد معنای «لا حول ولا قوة الا بالله» سؤال شد. حضرت فرمود: «مَعْنَاةٌ لَا حَوْلَ لَنَا عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ، وَلَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ معنای آن این است که هیچ چیز نمی تواند مانع گناه شود جز به کمک خداوند، و هیچ چیز نمی تواند قدرت بر انجام طاعت و بندگی خدا شود مگر به توفیق الهی»<sup>(1)</sup>.

«حول» به معنای مانع و حائل است و آنچه مانع و حائل بین انسان و گناه می شود عنایات پروردگار است. بنابراین، اگر می خواهید بین شما و گناه فاصله ای ایجاد شود باید از خداوند کمک بگیرید، همان گونه که در جنبه مثبت و برای انجام طاعت نیز نیازمند توفیق الهی هستیم و بدون آن، حق اطاعت ادا نمی شود.

7. امام جواد (علیه السلام) فرمود: «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقِ مِنَ اللَّهِ، وَوَاعِظٌ مِنْ نَفْسِهِ، وَاقْبُولٌ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ؛ انسان مؤمن (برای پیشرفت و قرب الی الله و سعادت و نجات در روز قیامت) به سه چیز نیاز دارد:

ص: 143

توفیق الهی، واعظ درونی (که بحث آن گذشت) و پذیرش نصیحت خیرخواهان» (1).

روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) بسیار پر محتوا و ارزشمند است. در روایت فوق سه دستور مهم داده شده که سعادت در گرو آن است.

تا توفیق الهی شامل نشود نه از سعادت و خوشبختی خبری خواهد بود، و نه فتح و پیروزی نصیب انسان می شود، به ویژه در عصر و زمان ما که عوامل فساد و عناد و دشمنی بسیار متنوع و فراوان شده است.

## نکته دوم: انواع توفیق

### اشاره

توفیق بر سه قسم است:

1. توفیق در ایمان و اعتقادات.
2. توفیق در مسائل اخلاقی.
3. توفیق در مرحله عمل.

### 1. توفیق در ایمان

توفیق در ایمان و اعتقادات به این معناست که من به اختیار خود در مسیری به سوی خدا حرکت می کنم. وقتی در مسیر رضای خدا

ص: 144

---

1- تحف العقول، ص 340، آخرین کلمه قصار.

قرار گرفتیم توفیق الهی شاملم می گردد و ایمانم قوی تر و افزون می شود. در آیه الکرسی آمده است که شما اول ایمان می آورید سپس توفیق الهی شامل حالتان می شود و شما را از ظلمات به نور هدایت می کند. (1) منظور از ظلمات، تاریکی شک و وسوسه های شیطان در اعتقادات و ضعف مبانی اعتقادی است. توفیق در ایمان یعنی خداوند مؤمنان را از ظلمات و تاریکی های مذکور به سمت نور ایمان می برد.

به یک نمونه از توفیق الهی در ایمان، که در قرآن مجید آمده، توجه بفرمایید:

خداوند متعال در آیه شریفه 76 سوره مریم می فرماید: (وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًا) «کسانی که پذیرای هدایت شوند، خداوند بر هدایتشان می افزاید؛ و آثار ماندگار شایسته ای که (از انسان) باقی می ماند، ثوابش در پیشگاه پروردگارت بهتر، و عاقبتش نیکوتر است».

طبق آنچه در آیه فوق آمده کسانی که در مسیر هدایت گام برداشته و هدایت یافته اند، خداوند هدایتشان را زیاد کرده و توفیق الهی شاملشان می گردد.

درضمن، ایمان مراتبی دارد. مراتب ابتدایی ایمان ممکن است با

ص: 145

شبهاتی متزلزل شود؛ ولی مراتب بالاتر ایمان با شبهات ابتدایی متزلزل نمی شود؛ هرچند با شبهات قوی تر امکان تزلزل دارد. اما مراتب بالای ایمان، که با توفیق الهی حاصل می شود، متزلزل نمی گردد.

## 2. توفیق در مسائل اخلاقی

خداوند متعال در مورد این نوع از توفیق چنین فرموده است: (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ)؛ «ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفات اند هدایت یافتگان اند».<sup>(1)</sup>

از این آیه شریفه معلوم می شود که چیزهایی در قلب انسان زینت پیدا می کند. چنانچه توفیق الهی رفیق شود و صفات اخلاقی در قلب انسان زینت یابد، دیگر متزلزل نمی شود و انسان می تواند به مقام عصمت برسد، یا تالی تلو معصوم شود، یعنی اعمال زشت و ناپسند به قدری نزد او منفور گردد که آلوده آن نشود.

علاقه ای که خداوند در قلب انسان نسبت به ایمان و صفات نیک

ص: 146

---

1- سوره حجرات (49)، آیه 7.



اخلاقی ایجاد می کند و تنفّری که در مورد کفر و فسوق و عصیان به وجود می آورد، توفیق الهی در مسائل اخلاقی است.

### 3. توفیق در مسائل عملی

#### اشاره

در آیه هفدهم سوره محمد در مورد نوع سوم توفیق چنین آمده است:

(وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ)؛ «کسانی که هدایت یافته اند (خداوند) بر هدایتشان می افزاید و روح تقوا به آنان می بخشد».

کسانی که هدایت شدند - یعنی با اختیار خود به سمت خدا حرکت کردند - خداوند متعال، هم هدایتشان را افزون می کند و هم بر تقوایشان می افزاید. تقویت تقوا به توفیق الهی است.

اگر دوست داریم ایمانمان قوی شود باید کاری کنیم که توفیق الهی شامل حالمان گردد. اگر بخواهیم اخلاقمان پاک شود باید کاری کنیم که توفیق الهی همراهمان شود و اگر مایل باشیم تقوایمان زیاد شود نیز باید همین مسیر را بپیماییم.

#### توفیق در چیزی که به ظاهر بلاست!

#### اشاره

در اینجا لازم است به نکته حسّاسی اشاره کنم و آن این که گاهی توفیق انسان در چیزی است که در ظاهر بلاست، اما سرانجامش موفقیت و سعادت و پیروزی است.

ص: 147

به عنوان نمونه می توان به داستان حضرت یوسف (علیه السلام) اشاره کرد. آن حضرت پس از صبر و مقاومت فراوان، و به جان خریدن زندان، درهای توفیق به رویش گشوده شد. زندانی شدن آن حضرت به ظاهر بلا بود، اما حداقل سه فایده برای وی داشت:

### **الف) رهایی از شرّ وسوسه های زلیخا**

اگر زندانی نمی شد و در قصر زلیخا باقی می ماند، وسوسه های او ادامه پیدا می کرد؛ چرا که عاشق، سر از پا نمی شناسد و برای رسیدن به مقصودش از پای نمی نشیند.

### **ب) اثبات بی گناهی**

با تبلیغات منفی زلیخا، آن حضرت متّهم شده بود که نظر بدی به همسر عزیز مصر دارد و این اتهام آبروی آن حضرت را به خطر انداخته بود، اما هنگامی که به زندان رفت معلوم شد که چون تسلیم هوس های زلیخا نشده او را زندانی کرده اند و اتهام مذکور بی اساس بوده است.

### **ج) مقدمات عزیز مصر شدن**

دو نفر از زندانیان خوابی دیدند که آن حضرت برایشان تعبیر کرد و تعبیر یوسف پیامبر (علیه السلام) به طور دقیق محقق شد. هنگامی که

پادشاه مصر خوابی دید و همه معبران مصر در تعبیر آن عاجز ماندند، همان شخص که حضرت یوسف (علیه السلام) خوابش را تعبیر کرد، آن حضرت را برای تعبیر خواب پادشاه معرفی کرد و یوسف پیامبر (علیه السلام) برای خواب پادشاه تعبیر صحیح و حکیمانه ای بیان کرد، که هم سبب رهایی آن حضرت از زندان شد، هم زلیخا و دیگر زنان مصر مجبور شدند اعتراف کنند که حضرت یوسف (علیه السلام) بی گناه بوده است و هم آن حضرت به مقام عزیزی مصر برسد. بنابراین، گاهی چیزی در ظاهر بلاست؛ ولی در حقیقت مقدمه توفیقات الهی است.

در روایتی داریم که یکی از نعمت‌ها (توفیقات) این است که انسان در جایی باشد که اسباب معصیت فراهم نباشد. (1) مثلاً در مکانی باشد که شراب وجود نداشته باشد. بنابراین، توفیق انواع و اقسام و اسباب و مراحل دارد که باید در مورد تک تک آن‌ها بحث شود.

### نکته سوم: اسباب توفیق

#### اشاره

همان گونه که گذشت، خداوند حکیم نه بی دلیل به کسی توفیق می‌دهد و نه بدون علت از کسی توفیق را سلب می‌کند، بلکه هر دو روی حساب و کتاب است. شخصی که اسباب شمول توفیق را فراهم کند، توفیق الهی شامل حالش می‌شود و کسی که اسباب

ص: 149

سلب توفیق را مهیا سازد، توفیقات از وی سلب می گردد. توفیق که آمد درها باز می شود و توفیق که سلب شد درها بسته می گردد و در نتیجه دیگر موفق به شرکت در نماز جماعت نمی شود و نماز شب را از دست می دهد و به هر دری می زند که به سفر زیارتی برود موانع مختلفی بر سر راه می بیند. و لذا توجه به اسباب و علل جلب توفیق و سلب آن بسیار مهم است. به دو مورد از اسباب جلب توفیق توجه فرمایید:

### 1. ترک شبهات

از جمله اموری که سبب جلب توفیق می شود ترک شبهات است، به عنوان مثال اگر به خانه کسی می روی که می دانی اهل پرداخت خمس و زکات نیست و احتمال می دهی آنچه در اختیار تو می گذارد مشمول خمس و زکات شده و مجبور هستی با چنین کسی رفت و آمد داشته باشی، باید احتیاط کنی تا توفیقات سلب نشود.

در چنین مواردی ما به چنان اشخاصی اجازه تصرف می دهیم؛ مشروط بر این که معادل قیمت خمس و زکات مقداری که تصرف می کنند را به ذمه گرفته و به فقیری بدهند. توقف در برابر شبهات و عمل به احتیاط - نظیر آنچه گفته شد - سبب جلب توفیقات الهی خواهد شد و بی اعتنایی به این امور و آلوده شدن به موارد مشتبه موجب سلب توفیق می گردد.

همچنین اگر همسایه هدیه ای برای ما آورده و می دانیم شغل و درآمدش مخلوط به حرام است و در عالم همسایگی نپذیرفتن هدیه ممکن است عوارضی داشته باشد، می توان هدیه را گرفت و معادل قیمت آن را به نیت صاحب اصلی، که به او دسترسی نداریم، صدقه داد و سپس در آن تصرف کرد تا از عوارض احتمالی مال شبهه ناک، که یکی از آنها سلب توفیق است، در امان بمانیم.

نان ها و گوشت هایی که مصرف می کنیم، به قسمتی از آنها زکات تعلق گرفته و احتمالاً پرداخت نشده است. گرچه طبق قواعد فقهی می توان حمل بر صحت کرد؛ ولی بالاخره مال شبهه ناک اثر وضعی خود را خواهد گذاشت، و لذا بارها به برخی از دوستان توصیه کرده ام و به شما عزیزان هم سفارش می کنم که شایسته است زکات نان و گوشتی را که مصرف می کنیم به فقرا بپردازیم. مبلغ زیادی نمی شود؛ چون زکات گوشت گوسفند یک چهلم است، یعنی اگر خانواده ای در طول سال چهل کیلو گوشت مصرف کرده باشند، کافی است معادل قیمت یک کیلو گوشت به قصد زکات به فقیری بپردازند. در مورد نان هم مبلغ زیادی نمی شود؛ اما آثار و برکات مهمی دارد و توفیقات الهی را به دنبال خواهد داشت.

## 2. اخلاص در عمل

یکی دیگر از عوامل توفیق، اخلاص در عمل است. گاهی انسان

ص: 151

کار نیک کوچکی را از روی خلوص نیت انجام می دهد و توفیقات عظیم الهی شامل حالش می شود، چرا که خداوند به اخلاص در کار نگاه می کند، نه حجم و اندازه آن، و لذا درهای توفیق را به روی انسان مخلص می گشاید.

یک نمونه از توفیقات ناشی از اخلاص در سوره قصص، آیات 23 تا 28 آمده، که بخشی از زندگی حضرت موسی (علیه السلام) است. آن حضرت با یکی از فرعونیان ظالم، که قصد کشتن فردی از بنی اسرائیل را داشت، درگیر شد و مشت محکمی به آن شخص زد که نقش بر زمین شد و مرد!

خبر در شهر پخش شد و مأموران فرعون درصدد دستگیری و مجازات حضرت موسی (علیه السلام) برآمدند. یکی از افراد باایمان قصد مأموران فرعون را به موسی بن عمران (علیه السلام) اطلاع داد و آن حضرت از شهر بیرون رفت و به سمت مدین حرکت کرد. هنگامی که وارد مدین شد مشاهده کرد چوپان ها از چاهی آب می کشند و گوسفندان خود را سیراب می کنند و به دو دختری که همراه گوسفندان خود کمی عقب تر ایستاده اند نوبت نمی دهند. به قصد قربت و از روی خلوص نیت با تمام خستگی و ضعف و بی حالی، از جای برخاست و برای گوسفندان دختران، به تنهایی از چاه آب کشید و آنها را سیراب کرد و به جای خود بازگشت و سر به آسمان بلند کرد و دعایی کوتاه اما بسیار مؤدبانه بر زبان جاری ساخت: (رَبِّ اِنِّی

لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ؛ پروردگارا! به هر نیکی و خیری که تو بر من فرستی نیازمندم». نگفت چیزی به من بده، بلکه عرض کرد: «من به هر نوع خیری که بر من نازل کنی نیازمندم!». (1)

به هر حال در سایه درختی مشغول استراحت و راز و نیاز با خدا بود، که یکی از آن دو دختر که دختران حضرت شعیب (علیه السلام) بودند به سمت او آمد و گفت: پدرم از تو دعوت کرده تا دستمزدت را بدهد. با این که حضرت موسی (علیه السلام) آن کار را به قصد اجرت نکرده بود، اما شعیب پیامبر (علیه السلام) وظیفه خود دانست که اجرت او را بدهد. موسی بن عمران (علیه السلام) نزد حضرت شعیب (علیه السلام) رفت و این آشنایی سبب شد که داماد آن پیامبر بزرگ شود و سالیان درازی نزد او شاگردی کند و آموزش نبوت ببیند.

آری، حضرت موسی (علیه السلام) یک کار کوچک، اما با خلوص نیت انجام داد و درهای توفیق به رویش گشوده شد؛ هم از آوارگی و غربت نجات پیدا کرد، هم شغل مناسبی به دست آورد، هم صاحب زن و فرزند شد و هم در مکتب پیامبری سالخورده و باتجربه تربیت شد و آماده جهاد با فرعون گردید.

گاه یک کار کوچک همراه با خلوص نیت، مانند دستگیری از یک فقیر، یا نجات یک گمراه از گمراهی، یا احترام به پدر و مادر، یا

ص: 153

کمک به مظلوم و مانند آن، یک عمر توفیق به همراه دارد. بنابراین، کارهای نیک کوچک خالصانه را نباید کوچک شمرد.

## نکته چهارم: اسباب سلب توفیق

### 1. شرکت در مجالس گناه

یکی از اموری که سبب سلب توفیق می شود شرکت در مجالس گناه است؛ که متأسفانه چنین مجالسی در عصر و زمان ما کم نیست. هرکس طالب توفیقات الهی است باید از شرکت در چنین مجالسی اجتناب کند. البته گاهی انسان مجبور به این کار می شود، که از باب ضرورت و به مقدار ضرورت جایز است.

آیات متعددی از قرآن مجید درباره این مسأله سخن گفته، که از جمله آنها آیه شریفه 68 سوره انعام است. گرچه خداوند در این آیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مخاطب قرار داده، ولی منظورش امت آن حضرت است؛ توجه بفرمایید:

(وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِدُ بَيْنَكَ وَالشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)؛ «هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس از یادآوری با این گروه ستمکار منشین».

مجلس گناه مصادیق فراوانی دارد، از جمله جلسه ای که در آن به



قرآن مجید، یا اهل بیت (علیهم السلام)، یا دیگر مقدّسات، یا نظام اسلامی اهانت شود. اگر انسان در چنین مجالسی بود در مرحله اول باید سعی کند فضای مجلس را تغییر دهد و موضوع دیگری را جهت بحث و گفتگو پیشنهاد کند. در صورتی که موفق به این کار نشد مجلس را ترک نماید تا توفیق از وی سلب نگردیده و درهای خیرات به رویش بسته نشود.

## 2. گناهان

طبق فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یکی دیگر از عوامل سلب توفیق، آلوده شدن به مطلق گناهان است. در حدیثی از آن حضرت می خوانیم:

«إِنَّ الْمَعَاصِيَ يَسْتَوْلِي بِهَا الْخِذْلَانُ عَلَى صَاحِبِهَا حَتَّى تُؤَقَّعَهُ بِمَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهَا؛ گناهان سبب خذلان و سلب توفیق گناهکار می شود، بدین صورت که او را از گناهان کوچک تر به سمت گناهان بزرگ تر سوق می دهد»<sup>(1)</sup>.

اگر برنگردد و توبه نکند، بلکه از گناه کوچک تر به سمت گناهان بزرگ تر برود و این مسیر را ادامه دهد کار به جایی می رسد که قلبش سیاه شده و راه بازگشت به روی او بسته می شود.

ص: 155

#### اشاره

یکی از اسباب سلب توفیق، غرق شدن در زرق و برق دنیاست. رفتن به دنبال تشریفات و ثروت های کلان، انسان را به خود مشغول کرده و از یاد خدا بازمی دارد. چنین شخصی همواره باید به طلب ها و بدهی هایش بیندیشد و به فکر چاره ای برای وصول طلب ها و پرداخت بدهی هایش باشد. بالا و پایین رفتن قیمت ارز و سگّه و طلا را رصد کند تا سرمایه گذاری اش در این حوزه ها به خطر نیفتد، و این امور توفیق را از انسان سلب می کند.

#### داستان ثعلبه

در این مورد در سوره توبه، آیه هفتاد و پنجم داستان بسیار پرمعنایی آمده که در مورد ثعلبه بن حاطب انصاری است و بسیار آموزنده می باشد.

ثعلبه کسی بود که توفیق شرکت در نماز جمعه و نمازهای جماعت پنج گانه روزانه را داشت، اما وضع مالی خوبی نداشت و از فقر می نالید. روزی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و از آن حضرت درخواست کرد دعا کند تا وضع مالی اش سامان یابد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با چشم باطن به وی نگریست و ثروتمند شدن را به مصلحتش ندید، لذا به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطَيِّقُهُ؛ ثروت اندکی که شکرش را به جا آوری بهتر از ثروت

فراوانی است که توانایی شکرش را نداشته باشی» (1) اما ثعلبه که معنای سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نفهمیده بود پشت سر هم تقاضایش را تکرار کرد و به حضرت گفت که با خدا عهد می کنم اگر ثروت فراوانی به من بدهد کارهای خیر به جا آورم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) که دید او دست از تقاضای خود بر نمی دارد، برایش دعا کرد.

طبق روایتی چندی نگذشت که یکی از بستگان ثعلبه از دنیا رفت و اموال فراوانی از وی به جا ماند و آن اموال به ثعلبه رسید، که مقدار زیادی گوسفند بود. او که دید نمی تواند در مدینه از گوسفندان مراقبت و نگهداری کند به ناچار در خارج از مدینه در صحرائی پر آب و علف سکنی گزید و توفیق شرکت در نمازهای پنج گانه را از دست داد. گوسفندان زاد و ولد کرده و بیشتر شدند به گونه ای که ثعلبه توفیق حضور در نماز جماعت روزانه را به طور کامل از دست داد و به شرکت در نماز جمعه قناعت می کرد!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأموران جمع آوری زکات را به سراغ او فرستاد تا زکات گوسفندانش را بپردازد. مأموران در کمال ناباوری مشاهده کردند که این شخص کم ظرفیت دنیاپرست تازه به دوران رسیده، به قانون الهی زکات معترض است! به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیغام داد: «ما مسلمان شده ایم که جزیه ندهیم و زکات همان جزیه ای است که از

ص: 157

یهودیان و مسیحیان گرفته می شود!» در حالی که زکات ابزار حکومت اسلامی و رزق و روزی فقرا و نیازمندان است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی پیغام مذکور را شنید سه بار فرمود: «وای بر ثعلبه!» و او را به حال خود رها کرد. (1) این گونه او، هم توفیقاتش را از دست داد و هم آبرویش در میان مردم رفت.

ثعلبه که از بی آبروی خود رنج می برد، در عصر خلیفه اول به فکر ترمیم آن برآمد و لذا به قصد پرداخت زکات نزد او رفت. خلیفه گفت: چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) از تو زکات نگرفت، ما هم از تو زکات نخواهیم گرفت.

آری، ثعلبه برای رسیدن به پول و ثروت، هم دنیایش را از دست داد و هم آخرتش را. و کم نیستند ثروتمندانی که همچون اویند!

عوامل توفیق و سلب توفیق زیاد است. آنچه گفته شد چند نمونه آن بود. از خدا تقاضا می کنیم ما را از توفیقاتش محروم نکند!

\*\*\*

ص: 158

---

1- تفسیر نمونه، ج 8، ص 65 و 66، ذیل آیه 75 سوره توبه.



این که گفته می شود: «فلان کس خوش اخلاق، یا بد اخلاق است» به چه معناست؟

در پاسخ این سؤال عرض می کنیم: اعمالی که از انسان سر می زند سه حالت دارد: 1. فعل 2. عادت 3. اخلاق.

به منظور توضیح بیشتر به مثال زیر توجه کنید:

در جایی نشسته ایم، شخصی در مورد نیازمندی های فقیری سخن می گوید و دیگران را تشویق می کند که به او کمک کنند. ما تحت تأثیر قرار گرفته و به او کمک می کنیم. به این کار «فعل» گفته می شود، یعنی انگیزه ای آنی و لحظه ای ایجاد شد و ما از فقیر دستگیری کردیم. اما گاهی از اوقات این بخشش تکرار می شود؛ این را «عادت» می نامند. مرحله بالاتر این است که به قدری صفت زیبایی کمک به نیازمندان تکرار می شود که جزء روح ما می گردد و آن را «اخلاق» می گویند. از فعل به عادت و از عادت به اخلاق می رسیم

اخلاق در حقیقت نهادینه شدن صفات اخلاقی است، بنابراین، سعی و تلاش می‌کنیم که فضایل اخلاقی، درون وجود ما نهادینه گردیده و جزء روح ما شود و تغییری نکند و همواره با ما باشد.

## اخلاق ذاتی و اکتسابی

اخلاق دو قسم است: اخلاق ذاتی، اخلاق اکتسابی.

منظور از اخلاق ذاتی این است که فلان شخص از ابتدای تولد مثلاً سخاوتمند یا شجاع یا عفیف بوده و برای کسب آن زحمت خاصی متحمل نشده است.

و منظور از اخلاق اکتسابی این است که از ابتدای تولد چنین صفاتی نداشته، بلکه به مرور زمان و با تلاش و کوشش و تهذیب نفس به آنها دست یافته است.

سؤال: آیا این دو نوع اخلاق قابل تبدیل به یکدیگر هستند؟

جواب: آری، انسانی که ذاتاً بخشنده است در پی معاشرت و دوستی با انسان‌های بخیل، یا آموزش‌های غلط، یا تأثیر محیط و جامعه، تبدیل به انسان بخیل می‌شود، همان‌گونه که ممکن است حالت اکتسابی بخشنده‌گی که در او وجود نداشته و در سایه سعی و تلاش و کوشش و تکرار و تربیت صحیح حاصل شده، به صفت ذاتی و تغییرناپذیر تبدیل گردد.

برای روشن‌تر شدن این بحث به یک مثال توجه بفرمایید:

شخصی به صورت وراثتی و مادرزادی دارای اندامی درشت و عضلاتی محکم و پر قدرت است و دیگری از هنگام تولد اندامی لاغر و نحیف و ضعیف دارد. ممکن است نفر اول بر اثر عدم توجه به مسائل بهداشتی و غذایی و ترک ورزش و اصول سلامتی، کم کم ضعیف و نحیف شود و نفر دوم با مداومت بر یک تغذیه سالم و حساب شده و رعایت اصول بهداشتی و ورزش و نرمش مستمر، دارای اندامی قوی و عضلاتی محکم شود.

خلاصه اینکه هم در مسائل اخلاقی و هم در مسائل طبیعی امکان تبدیل امور ذاتی به اکتسابی و بالعکس وجود دارد. هر انسان قدرتمندی ممکن است ضعیف شود و هر ضعیفی قدرتمند. هر خوش اخلاقی امکان دارد بد اخلاق گردد و بالعکس. بنابراین، این که گفته می شود اخلاق دو نوع ذاتی و اکتسابی دارد، تصوّر نشود که قابل تغییر و تبدیل نیستند.

\*\*\*

ص: 162





## 8- آیا اخلاق قابل تغییر است؟

### اشاره

در میان علمای اخلاق سه نظریه در این مورد وجود دارد:

الف) قابل تغییر نیست.

ب) قابل تغییر هست.

ج) اخلاق ذاتی قابل تغییر نیست؛ اما اخلاق اکتسابی ممکن است تغییر کند.

### شرح نظریه اول

#### اشاره

برخی از انسان‌ها ذاتاً خبیث و بدگویانند و هرچه در گوش آنها خوانده شود اثری نخواهد داشت. عده‌ای از شعرا به تبعیت از این نظریه پرداخته و در اشعار خود آن را منعکس کرده‌اند. البته می‌دانید که شعرا معمولاً در اشعار خود مبالغه می‌کنند و این اشعار هم خالی از مبالغه نیست. یکی از شاعران در تأیید نظریه اول چنین سروده است:

بر سیه دل چه سود خواندن و عظمی نرود میخ آهنین در سنگ (1)

ص: 164

در شعر دیگری می خوانیم:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است \*\*\* تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است (1)

یعنی همان گونه که امکان استقرار گردو بر روی گنبد وجود ندارد، انسان ناهل و خبیث نیز تربیت پذیر نیست.

و در شعر سوم چنین آمده است:

چون بود اصل گوهری قابل \*\*\* تربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل را نکو نداند کرد \*\*\* آهنی را که بدگهر باشد

سگ به دریای هفت گانه مشوی \*\*\* که چو تر شد پلیدتر باشد (2)

خلاصه این که طبق نظریه اول، نه انسان های خبیث قابل اصلاح و هدایت اند و نه امکان انحراف انسان های شایسته و صالح وجود دارد. این، عقیده خطرناکی است.

### دلایل سه گانه برای ردّ نظریه اول

1. لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب

اگر تغییرناپذیر بودن اخلاق درست باشد آمدن پیامبران

ص: 165

---

1- امثال و حکم، ج 1، ص 502.

2- کلیات سعدی، ص 178.

الهی (علیهم السلام) و نازل شدن کتاب های آسمانی عبث و بیهوده است و معلّمان اخلاق و اولیاء الله و مریبان کاری نمی توانند انجام دهند. چون کسی که خبیث و فاسق است نمی تواند عوض شود و کسانی هم که خوب اند نیازی به معلّم و راهنما ندارند و آنها هم قابل تغییر نیستند.

طبق این نظریّه، برنامه های تربیتی لغو و بی فایده است و باید رها شود، در حالی که تمام عقلای عالم، نسبت به مسائل تربیتی اهتمام فراوان ورزیده و برای آن تلاش می کنند. خلاصه این که نظریّه اول برخلاف اهداف پیامبران (علیهم السلام) و سیره عقلاست.

## 2. ترویج مکتب جبر

مشکل دوم تغییر ناپذیر بودن اخلاق این است که این نظریّه سر از جبر درمی آورد. اگر همه مجبورند مطابق فطرت خود عمل کنند و خبیث باید خبیث بماند و پاک باید پاک باشد و هیچ یک از آنها قابل تغییر نیستند، چنین انسان هایی اراده ای از خود ندارند. آیا جایزه دادن به انسان هایی که مجبورند پاک باشند، و مجازات کسانی که مجبورند ناپاک باشند، مطابق عدالت است؟! اگر کسی مکتب جبر را بپذیرد، مجازات و پاداش، بهشت و جهنّم و بسیاری از مسائل و قوانین اجتماعی لغو و بی ثمر خواهد شد. بنابراین، نظریّه اول قابل قبول نیست.

ص: 166

انسان که جای خود دارد، حتی حیوانات قابل تربیت هستند. در قرآن مجید عبارت «کلب معلّم» (1) یعنی سگ تربیت شده، آمده است. حیوانی که علاقه به شکار و گوشت در او ذاتی است به گونه ای تربیت می شود که حیوان مورد نظر را شکار می کند و تحویل صاحبش می دهد. یا کسانی که سیرک دارند حیوانات وحشی و درنده ای نظیر شیر و ببر و پلنگ را تربیت کرده و با آنها نمایش می دهند. با این توضیح، به نقد مثال های سه گانه، که در اشعار گذشته مورد استناد قرار گرفت، می پردازیم:

استقرار گردو بر روی گنبد گرچه به صورت طبیعی ممکن نیست، اما با مقداری چسب امکان پذیر خواهد شد. انسان های خبیث و فاسق را هم می توان با چسب اخلاق در صراط مستقیم و مسیر پاکی ها مستقر کرد.

در مورد شعری که می گوید: میخ آهنین در سنگ فرو نمی رود، امکان این مطلب به اثبات رسیده است. برای حفر چاه های عمیق گاه صد متر یا بیشتر سنگ ها را سوراخ می کنند و برای حفر چاه های نفت، هزار متر یا بیشتر حفاری صورت می گیرد، تا به آب یا نفت برسند.

و اما در مورد امکان تطهیر سگ، فقهای ما گفته اند که اگر سگ در

ص: 167

نمکزار بیفتد و تبدیل به نمک شود پاک می شود، (1) انسان های خبیث و ناپاک هم چنانچه در نمکزار تربیت مربیان الهی قرار گیرند، استحاله خواهند شد و از خباثت و ناپاکی رها می شوند.

بنابراین، تمام مثال های مذکور قابل اشکال و ایراد است. نتیجه این که نظریه تغییرناپذیری اخلاق قابل قبول نیست.

## تغییرپذیری اخلاق در قرآن

### اشاره

آیات زیادی از قرآن مجید دلالت بر بطلان نظریه اول دارد و صفات اخلاقی را قابل تغییر می داند، که به ذکر دو مورد، به عنوان نمونه قناعت می کنیم:

### 1. تغییر فرو رفتگان در گمراهی

خداوند متعال در مورد هدف بعثت انبیا چنین می فرماید:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند». (2)

ص: 168

---

1- رساله توضیح المسائل، مسأله 212.

2- سوره جمعه (62)، آیه 3.

«ضلال مبین» آخرین درجه گمراهی است. طبق آیه فوق، پیامبران الهی آمده اند حتی کسانی را که در آخرین درجه گمراهی هستند نجات داده و به مسیر مستقیم آورند.

بنابراین، به شهادت آیه مذکور، صفات اخلاقی انسان قابل تغییر است و پیامبران این کار را کرده اند. در عصر جاهلیت گمراهی های عجیب و فراوانی وجود داشت، که از جمله آنها کشتن پسران در برابر بت ها،<sup>(1)</sup> و زنده به گور کردن دختران،<sup>(2)</sup> و جنگ و درگیری همیشگی بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همین افراد را تربیت کرد و بسیاری از آنها هدایت شدند. نتیجه این که بدترین افراد را می توان تربیت کرد و قرآن مجید باصراحت اخلاق انسان ها را قابل تغییر می داند.

## 2. روشن کردن تاریکی ها

دومین نمونه، آیه نهم سوره حدید است، توجه بفرمایید:

(هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ)؛ «او کسی است که آیات روشنی بر بنده اش نازل می کند تا شما را از تاریکی ها به سوی نور خارج کند؛ و خداوند نسبت به شما رئوف و مهربان است».

«ظلمات» معمولاً در قرآن به صورت جمع ذکر شده و شامل

ص: 169

---

1- سوره انعام (6)، آیه 140.

2- سوره نحل (16)، آیه 59.

انواع مختلف تاریکی ها، از جمله ظلمات اخلاقی و اعتقادی می شود. ظلمت و تاریکی مطلق در جایی است که هیچ نوری وجود ندارد و پیامبران الهی: انسان ها را از ظلمات و تاریکی ها به سمت نور هدایت کرده اند. حضرت علی (علیه السلام) ظلمات عصر جاهلیت را در نهج البلاغه زیبا ترسیم کرده است، آنجا که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيحُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ، وَحَيَاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِيرَ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقَطِّعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَالْأَنْثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ؛ خداوند حضرت محمد (صلى الله عليه وآله) را به رسالت مبعوث کرد تا جهانیان را انداز دهد، و امین آیات او باشد. در حالی که شما ملت عرب بدترین دین و آیین را داشتید و در بدترین سرزمین ها زندگی می کردید، در میان سنگ های خشن و مارهایی که فاقد شنوایی بودند (و به همین علت از هیچ چیز نمی ترسیدند!) آب های آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید. خون یکدیگر را می ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می کردید. بت ها در میان شما برپا بود (بت پرستی می کردید) و گناهان، سراسر وجودتان را فرا گرفته بود.» (1)

ص: 170

---

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 1، ص 114، خطبه 26.



نتیجه این که به تصدیق آیات قرآن مجید، صفات اخلاقی قابل تغییر است.

## انگیزه معتقدان به تغییرناپذیری اخلاق

### اشاره

دو انگیزه می توان برای معتقدان به این نظریه ذکر کرد:

### اول: شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت

برخی از مردم می خواهند بار خود را سبک کنند. به عنوان مثال برای این که مسئولیت تربیت فرزندان را از دوش خود بردارند، معتقد به تغییرناپذیری صفات اخلاقی می شوند. هنگامی که از آن ها سؤال می شود: چرا فرزندان را تربیت نمی کنید و در مسیر اصلاح رفتارهای ناشایست آن ها گام بر نمی دارید؟ می گویند: این ها قابل اصلاح نیستند و بالفطره چنین متولد شده اند. درحقیقت برای شانه خالی کردن از زیر بار تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر، ادعا می کنند صفات اخلاقی قابل تغییر نیست.

### دوم: رسیدن به آزادی و ولنگاری

انگیزه برخی افراد هم رسیدن به آزادی است. هنگامی که به صفات ناشایست اخلاقی بعضی اعتراض می شود، آنها برای این که این ولنگاری و آزاد بودن از قید و بند دین و مذهب را از دست

ندهند می گویند: ما از ابتدا با همین خلق و خو به دنیا آمده و بزرگ شده ایم و این صفات قابل تغییر نیست. این افراد در واقع برای این که هیچ گاه مورد بازخواست دیگران قرار نگیرند تغییرناپذیری اخلاق را مطرح می کنند.

### نظریه سوم

طرفداران نظریه سوم بین اخلاق ذاتی و اکتسابی تفاوت قائل شده اند. آنها معتقدند که اخلاق ذاتی قابل تغییر نیست؛ اما اخلاق اکتسابی قابل تغییر است.

مرحوم نراقی از جمله معتقدان به این نظریه است. (1) گرچه آن مرحوم عالم بزرگی بود؛ ولی نظریه او قابل قبول نیست و مطابق شرحی که گذشت، اخلاق ذاتی هم قابل تغییر است. نتیجه این که اخلاق، چه ذاتی و چه اکتسابی، قابل تغییر می باشد.

امیدواریم خداوند به ما توفیق دهد که بتوانیم صاحب برترین فضایل اخلاقی باشیم!

\*\*\*

ص: 172

---

1- جامع السعادات، ج 1، ص 57.



### اشاره

علم اخلاق چه ارتباطی با دیگر علوم اسلامی دارد، با علم فقه و اصول و تفسیر و...؟

### علوم اسلامی کدام اند؟

برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق، لازم است ابتدا علوم اصلی و پایه اسلامی را بدانیم. شش علم، علوم اصلی و شش علم، علوم پایه محسوب می شوند.

علوم اصلی اسلامی به شرح زیر است:

1. علم عقاید؛ ایمان به خدا و روز جزا و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و قرآن مجید و سایر مسائل اعتقادی، جزء علم عقاید است.
2. علم تفسیر؛ که بسیار وسیع و گسترده است.
3. علم فقه؛ که مربوط به تمام اعمال و برنامه های فردی و اجتماعی و سیاسی و قضایی و عبادی می شود.
4. علم اصول؛ که رابطه تنگاتنگی با علم فقه دارد.

5. علم حدیث؛ که ما را با روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) آشنا می کند.

6. علم درایه؛ که در آن با انواع و اقسام حدیث و دیگر امور مربوط به روایات اسلامی آشنا می شویم.

و اما علوم پایه به شرح زیر است:

1. علم نحو

2. علم صرف

3. علم لغت؛ این سه علم را ادبیات عرب می گویند و از آنجا که اساس مسائل اسلامی و عمده آن به زبان عربی است، آشنایی با علوم سه گانه فوق لازم و ضروری است و تا زمانی که این کلید در دست نباشد و ادبیات عرب کامل نشود، توفیقی در علوم اسلامی حاصل نمی گردد.

4. علم رجال؛ که به وسیله آن می توان کسانی را که در سند روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) قرار گرفته اند شناسایی کرد و ثقه و ضعیف و مجهول و مشترک را از هم تمییز داد.

5. علم منطق؛ که راه درست استدلال کردن را به ما می آموزد.

6. علم معانی و بیان.

خلاصه این که علوم دوازده گانه فوق، مهم ترین علوم اسلامی محسوب می شوند. در این بحث باید رابطه علم اخلاق را با آنها بیان کنیم؛ زیرا اگر این رابطه را بدانیم خواهیم دانست از چه مسیری برای اصلاح اخلاق گام برداریم.

ص: 175

به مناسبت بحث درباره علوم اسلامی شایسته است به سؤال زیر پاسخ داده شود:

برخی می پرسند: دلیل فلان حکم دینی چیست؟ چرا فقها در فلان موضوع چنین فتوایی داده اند؟

در پاسخ به این گونه سؤالات عرض می کنیم: برای این که علت یا علل احکام دینی را بدانید لازم است علوم اسلامی را فرا بگیرید، یعنی به حوزه های علمیه آمده و حداقل ده سال به صورت مرتب و تمام وقت درس بخوانید. پس از آن، به اولین مراحل اجتهاد می رسید و می توانید ادله مسائل دینی را درک کنید. اما بدون گذراندن این مراحل، پی بردن به علل احکام ممکن نیست. همان گونه که یک طبیب نمی تواند علت و فلسفه مقدار دارویی که به بیماری می دهد و چگونگی تنظیم زمان مصرف آن، و پرهیز از خوردن برخی غذاها، و مصرف برخی دیگر از غذاها و نوشیدنی ها را بدون گذراندن دوران دانشکده طب توضیح دهد.

بنابراین، راه پی بردن به علل احکام الهی، فراگیری علوم اسلامی به شکلی است که در بالا گفته شد. و ما از کسانی که بخواهند این مراحل را طی کنند و به علل احکام دست یابند استقبال می کنیم. با این توضیح به اصل بحث بازمی گردیم و ابتدا رابطه علم اخلاق با عقاید را مورد بررسی قرار می دهیم.

علم عقاید پشتوانه علم اخلاق است. کسی که به خدایی معتقد است که همه جا حضور دارد و بر تمام اعمالش ناظر است و او را از رگ گردن به خود نزدیک تر می داند (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)<sup>(1)</sup> به مسائل اخلاقی اهمیّت خاصی می دهد.

ایمان به دادگاه عدل الهی در روز قیامت، انسان را به فضایل اخلاقی راغب تر می کند. دادگاهی که قاضی و مجرم و شاهد آن همه یک نفر است. خداوند متعال در آیه 14 سوره اسراء در مورد بندگان که در قیامت نامه اعمالشان را گرفته اند، چنین فرموده است: (إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)؛ «نامه (اعمال) خود را بخوان؛ کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی!» طبق این آیه شریفه، در آن دادگاه، خود مجرم، قاضی خواهد بود!

یا در آیه شریفه 65 سوره یاسین می خوانیم: (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛ «امروز بر دهانشان مهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به کارهایی که انجام می دادند، گواهی می دهند».

طبق این آیه شریفه، شاهد و مجرم یکی است و اعضای بدن مجرم بر علیه او شهادت می دهد. بنابراین، در دادگاه عدل الهی قاضی و مجرم و شاهد همه یکی هستند.

ص: 177

ایمان به چنین دادگاهی پشتوانه محکمی برای مسائل اخلاقی است. کسانی که چنین پشتوانه ای دارند به سراغ خیانت و جنایت و دروغ و فساد در ارض و شایعه پراکنی و پایمال کردن حقوق مردم نمی روند. بنابراین، اخلاق بدون اعتقادات اصیل مذهبی ممکن نیست و هر چقدر انسان اعتقادات قوی تری داشته باشد فضایل اخلاقی بیشتر و محکم تری خواهد داشت و ارتباط بین علم اخلاق و عقاید جای تردید نیست.

### **نابایداری اخلاق بدون پشتوانه ایمان**

برخی معتقدند: اخلاق بدون اعتقادات مذهبی هم قابل پرورش است. می گویند: ما انسان های صادق و امین و خوش برخورد متعددی را سراغ داریم که نه معتقد به خدا هستند، نه ایمانی به روز قیامت دارند و نه بقیّه اصول اعتقادی ما را پذیرفته اند.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: صفات اخلاقی ای که متکی به ایمان به خدا و روز جزا نیست، به سرعت به باد می رود و متزلزل می شود. افرادی از این قبیل در مقابل مبالغ کم تسلیم نمی شوند؛ اما هنگامی که پای مبالغ سنگین به میان می آید مقاومت خود را از دست می دهند.

شخص محترمی نقل می کرد که قبل از انقلاب در بعضی از شهرها آراء انتخاباتی خرید و فروش می شد و قیمت هر رأی پنج



تومان بود. یکی از شخصیت های آن دوران می گفت: «این چه مملکتی است که آراء مردم در آن خرید و فروش می شود؟ چرا برخی از مردم رأی خود را می فروشند؟» گفتم: شما نمی فروشید؟ گفت: نه. گفتم: اگر به صد برابر قیمت خریدار داشته باشد چطور؟ گفت: نه. گفتم: اگر به هزار برابر قیمت باشد چه می گویی؟ با تردید و مکث گفت: نه. گفتم: اگر کسی رأی شما را پنج میلیون تومان بخرد، فروشنده ای؟ گفت: نمی توانم بگویم نه! گفتم: پس تو هم فروشنده ای، تفاوتت با دیگران این است که آنها ارزان فروش اند و تو گران فروش هستی! اخلاقی که پشتوانه ایمان نداشته باشد در برابر وسوسه های سنگین نمی تواند مقاومت کند. اما اخلاقی که پشتوانه قوی ایمان دارد هرگز مقاومتش درهم نمی شکند.

### پای سخن اسوه اخلاق

حضرت علی (علیه السلام)، که نمونه کامل این نوع اخلاق است، فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاجِهَا، عَلِيٌّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر تمام ثروت عالم هستی را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جوئی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد».<sup>(1)</sup> چراکه اخلاق علی (علیه السلام) پشتوانه اعتقادی قوی دارد.

ص: 179

---

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 2، ص 428، خطبه 224.

آن قدر پشتوانه اعتقادی آن حضرت قوی است که فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا؛ اگر پرده ها کنار برود، چیزی بر یقین من اضافه نمی شود!». (1)

هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: «آیا این خدایی را که می پرستی و دربرابش سر تعظیم فرود می آوری دیده ای؟» می فرماید: «آری دیده ام، مگر می شود خدایی را که ندیده ام عبادت کنم!» سپس در توضیح کلامش می فرماید: «البته آن ذات مقدس را با چشم دل دیده ام، نه با چشم سر». (2)

خلاصه این که اخلاق با پشتوانه ایمان فرو نمی ریزد، اما رجال سیاسی دنیای امروز که پشتوانه ایمان ندارند و با آن بیگانه اند، به راحتی فریب می خورند و می لغزند. رئیس جمهور یک کشور بزرگ، فریفته یک زن زیبا می شود و با زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی همه چیزش را از دست می دهد. ممکن است یک اتومبیل لوکس، صداقت و تعهدات و اخلاق یک چهره سیاسی بی ایمان را به راحتی لگه دار کند.

بنابراین، تا زمانی که اخلاق، متکی به علم کلام (عقاید) و ایمان به مبدأ و معاد نباشد، اخلاق نمی شود.

ص: 180

---

1- بحار الانوار، ج 40، ص 153.

2- بحار الانوار، ج 4، ص 44.

## اخلاق فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پشتوانه ایمان بی نظیر

مرحوم علامه مجلسی روایت زیر را در کتاب ارزشمند بحارالانوار در تفسیر آیه شریفه (وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ) (1) نقل کرده که شاهد خوبی برای بحث ماست، توجه بفرمایید:

«پس از این که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دعوتش را به صورت علنی در مکه اعلام کرد و عده ای از مردم، به ویژه جوانان، اسلام آوردند، جمعی از سران مشرک مکه خدمت حضرت ابوطالب، که رئیس قریش بود، رسیده و گفتند: برادرزاده ات آرزوهای ما را بر باد داده و به معبودهای ما توهین کرده و جوانان ما را فاسد نموده است و جماعتمان را پراکنده ساخته و اتحاد و یگانگی مان را از بین برده است! (این جملات نشان می دهد که عده زیادی از جوانان و غیر جوانان مکه مسلمان شده بودند و این مطلب برای سران مشرک مکه بسیار سخت و ناراحت کننده بود. و لذا به ابوطالب پیشنهادهایی دادند:) اگر علت این کارهای برادرزاده ات فقر و نداری است آن قدر به او ثروت می دهیم که ثروتمندترین فرد مکه شود، و اگر ریاست طلبی است او را رئیس خود می کنیم! حضرت ابوطالب پیشنهاد مشرکان را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي، وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي، مَا أَرَدْتُهُ. لَكِن

ص: 181

يُعْطُونِي كَلِمَةً يَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ، وَيَدِينُ لَهُم بِهَا الْعَجَمَ، وَيَكُونُونَ مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ؛ اگر خورشید را در دست راست، و ماه را در دست چپم قرار دهند تسلیم آنها نمی شوم. اما اگر در جمله ای با من موافقت و همراهی کنند، بر تمام عرب حکومت خواهند کرد، و غیر عرب همگی به دین و آیین آنها خواهند پیوست، و در بهشت هم فرمانروا و حاکم خواهند بود».

مشرکان به ابوطالب گفتند: یک جمله که سهل است، حاضریم در ده جمله با او همراهی کنیم! پیامبر اکرم 9 فرمود:

«تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ؛ شهادت دهید که معبودی جز خداوند یکتا نیست و من فرستاده او هستم». مشرکان در پاسخ گفتند: «سیصد و شصت معبود خود را رها کنیم و تنها یک معبود را بپرستیم؟!»، (1)

آری، پشتوانه اخلاقی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن قدر محکم است که نه تنها مال و مقام های کره زمین او را تکان نمی دهد، بلکه اگر افلاک دیگر را هم بر آن بیفزایند کمترین تکانی نخواهد خورد. بنابراین، اخلاق، پشتوانه محکمی همچون عقاید دارد. اگر به دنبال تهذیب اخلاق هستید باید اعتقاداتتان تقویت شود، که بدون آن، صفات اخلاقی دوامی نخواهد داشت.

ص: 182

دنیای امروز گرفتار تسلسل عجیبی است، چراکه برای جلوگیری از فسادها و انحراف ها و دزدی ها و لغزش ها و رشوه خواری ها بازرسانی تعیین می کنند.

هنگامی که از آنها می پرسیم: برای جلوگیری از زد و بند بازرسان با دیگران در گرفتن رشوه و سوء استفاده های مالی چه چاره ای اندیشیده اید؟ می گویند: برای آنها هم بازرسانی قرار می دهیم. همین سؤال در مورد بازرسان بازرسان مطرح می شود و همان جواب تکرار می گردد و این تسلسل ادامه دارد.

زمانی مشکل این تسلسل حل می شود که بازرس های درونی فعال شوند و ایمان به خدا و روز جزا در نهاد انسان جوانه بزند. بنابراین، این که می گویند اخلاق بدون اعتقادات ممکن است و ما افرادی را سراغ داریم که ایمان ندارند اما اخلاق خوبی دارند، جوابشان این است که پشتوانه اخلاقی چنین افرادی ضعیف است و همه آنها را می توان با وسایلی فریب داد، همان گونه که در تاریخ، نمونه های فراوانی برای آن ثبت شده است. ولی کسی را که قلبش مملوّ از نور ایمان باشد و تکیه گاه محکمی چون خدا داشته باشد نمی توان فریب داد و برای این دسته از انسان ها نیز نمونه های زیادی وجود دارد که به یک مورد قناعت می کنیم:

یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مگه می رفت. در بین راه چوپانی را دید که مشغول چرانیدن گوسفندان بود. به او گفت: یکی از گوسفندان را به من بفروش. چوپان گفت: گوسفندان برای من نیست و از صاحب آن اجازه فروش ندارم. صحابی گفت: گوسفند را بفروش، سپس به صاحبش بگو آن را گرگ خورده است! چوپان گفت: اگر چه صاحبش اینجا نیست، اما خدا چه می شود؟! (1)

این که در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) می خوانیم:

(لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصِّرَفَ عَنْهُ الشُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ)؛ «آن زن قصد او کرد و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم چراکه او از بندگان خالص شده ما بود». (2)

با توجه به این که حضرت یوسف (علیه السلام) در آن زمان در سن جوانی بود و در این سن و سال غریزه شهوت بسیار فعال است، و زلیخا نیز زن زیبایی بود و همه مقدمات را فراهم کرده بود، اگر برهان پروردگار نبود او هم می لغزید.

در مورد «برهان رب» تفسیرهای مختلفی گفته شده، (3) که یکی از آنها، ایمان به خدا و روز جزاست.

ص: 184

1- تاریخ دمشق الکبیر، ج 33، ص 89.

2- سوره یوسف (12)، آیه 24.

3- مجمع البیان، ج 5، ص 387.

از این آیه شریفه استفاده می شود که دیگران هم می توانند با پناه بردن به این تکیه گاه محکم و قلعه نفوذناپذیر، از دام های شیطان و هوای نفس نجات پیدا کنند. نتیجه این که اخلاق با عقاید ارتباط تنگاتنگی دارد و انسان نمی تواند بدون تقویت ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روز جزا، اخلاقش را کامل و پایدار کند، و لذا باید سعی کنیم روزه روز اعتقاداتمان را قوی تر سازیم، تا در سایه آن در تهذیب اخلاق موفق شویم.

بدون اطلاع از تفسیر قرآن نمی توان از اخلاق اسلامی آگاه شد، زیرا بسیاری از مباحث اخلاقی، در قرآن مجید آمده است. کسانی که با قرآن کار کرده اند می دانند که شاید بیشترین آیات این کتاب آسمانی، مربوط به مسائل اخلاقی باشد، تا آنجا که غالب بعضی از سوره های قرآن، بلکه تمام برخی دیگر، بر محور مسائل اخلاقی دور می زند. ما کتابی، به نام اخلاق در قرآن، در سه جلد نوشته ایم که تمام مباحث آن، بحث های اخلاقی قرآن مجید است؛ البته همه مباحث اخلاقی قرآن را دربر نگرفته است. بنابراین، آشنایی با علم تفسیر ضروری است. برای روشن تر شدن بحث، تقدیم چند مطلب لازم است:

### **1. الگو بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)**

خداوند متعال در مورد آن حضرت، می فرماید: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي

رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ «به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز بازپسین دارند و خدا را بسیار یاد می کنند».(1)

«اسوه» در لغت، معنای مصدری دارد، اما در فارسی از آن معنای وصفی استفاده می شود. معنای مصدری اسوه، تأسی کردن، سرمشق گرفتن و پیروی کردن است. قرآن مجید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به عنوان الگو معرفی می کند تا مردم به او تأسی کرده و از وی پیروی کنند.

## 2. اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

### اشاره

قرآن مجید از سوی دیگر در مورد اخلاق آن حضرت می فرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)؛ «و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری».(2)

معمولاً برای اخلاق، صفت «عظیم» به کار برده نمی شود؛ بلکه از وصف «حسن» و «نیکو» استفاده می گردد، اما اخلاق پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آن قدر فوق العاده و عالی بود که قرآن برای انعکاس این معنا، از لفظ «عظیم» بهره گرفته است.

ص: 186

---

1- سوره احزاب (33)، آیه 21.

2- سوره قلم (68)، آیه 4.



خلاصه این که طبق مقدمه اول باید در امور مختلف به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تاسی کرد و از وی پیروی نمود و طبق مقدمه دوم، آن حضرت دارای اخلاق نیک فوق العاده و بزرگی بوده است. از ضمیمه کردن این دو آیه قرآن استفاده می کنیم که «یکی از طرق رسیدن به اخلاق، پیروی کردن از اخلاق عظیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است». اگر در این راه موفق شویم متخلق به اخلاق اسلامی خواهیم شد.

### سفارشات چهارگانه اخلاقی به پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله)

نخستین سفارش خداوند به پیامبرش عفو و بخشش است؛ می فرماید: (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)؛ «پس، از آنها درگذر و صرف نظر کن! که خداوند نیکوکاران را دوست دارد».<sup>(1)</sup>

اگر کسانی که با آنها سروکار داری خطایی داشتند و لغزشی کردند، تا آنجا که امکان دارد عفویشان کن!

در گام دوم توصیه می کند که به عفو و بخشش در زبان قناعت نکن، بلکه آن خطا و اشتباه را از حافظه ذهنت پاک کرده و آن را به فراموشی بسپار. بسیاری از کسانی که در مواجهه با اشتباهات دیگران به توصیه اول عمل می کنند؛ ولی آن را فراموش نکرده و کینه را در سینه نگه می دارند.

ص: 187

---

1- سوره مائده (5)، آیه 13.

خداوند متعال در گام سوم به فرستاده اش دستور محبت کردن می دهد، یعنی می فرماید که به عفو و گذشت و فراموش کردن خطا و اشتباه قناعت نکن، بلکه محبت و دوستی را جایگزین کینه و عداوت نما! آیه شریفه 54 سوره انعام به همین مطلب اشاره دارد، توجه فرمایید:

(وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: «سلام بر شما! پروردگارتان رحمت را بر خود لازم شمرده است؛ تا هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا شود؛) زیرا او آمرزنده و مهربان است».

توصیه چهارم، که مرحله اخلاقی و الاتری است و در دنیای امروز جز بندگان خاص خداوند به آن عمل نمی کنند، پاسخ بدی را با خوبی دادن است که در دو جای قرآن مجید آمده است:

نخست در آیه شریفه 96 سوره مؤمنون، که می فرماید: (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ)؛ «بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)». یعنی عفو و گذشت، به فراموشی سپردن خطاها و اشتباهات، محبت ورزیدن و برخورد خوب، لازم است، اما کافی نیست. علاوه بر این مراحل سه گانه، پاسخ بدی را با خوبی دادن، مورد تأکید خداوند است.

در دومین آیه مورد اشاره چنین آمده است: (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَيْبَةَ وَلَا السُّيُوءَةَ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)؛ «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمنی است گویا دوستی گرم و صمیمی است».(1)

در آیه دوم ثمره و نتیجه پاسخ بدی با خوبی نیز بیان شده است و آن اینکه وقتی کسی که به تو بدی کرده، با برخورد خوب و شایسته و پاسخ خوب تو مواجه گردد، وجدانش ناراحت و شرمنده می شود و او دست از دشمنی برمی دارد و نه تنها دشمنی نمی کند، بلکه تبدیل به دوست می شود، آن هم نه یک دوست عادی، بلکه دوستی گرم و صمیمی. در ادامه آیه می خوانیم که هرکسی آمادگی این کار را ندارد، کسانی می توانند این کار را انجام دهند که دارای صبر و استقامت اند، و بهره عظیمی از ایمان و اسلام و تقوا برده اند.

### **عمل کردن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سفارشات چهارگانه**

کسانی که با جمعیت یا کشوری می جنگند، به ویژه اگر جنگ طولانی باشد، پس از پیروزی دست به چند کار می زنند:

1. دشمنان شکست خورده را به قتل می رسانند.

ص: 189

---

1- سوره فصلت (41)، آیه 34.

2. یا آنها را به اسارت می گیرند.

3. اموالشان را غارت کرده و به عنوان غنیمت تصاحب می کنند و ممکن است کشورشان را نیز اشغال نمایند.

هنگامی که متفقین پیروز شده و وارد آلمان شدند، کارهای سه گانه فوق را به شکل گسترده ای انجام دادند. دست به کشتار عجیبی زده و حتی کودکان زیادی را به قتل رساندند و اموال آنها را غارت کرده و کشورشان را هم به اشغال خود درآوردند.

اما پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از جنگ های طولانی و فراوان و مبارزات زیاد، هنگامی که موفق به فتح مکه شد و مشرکان لجوج و عنود را مجبور به تسلیم کرد، هیچ یک از سه کار فوق را انجام نداد. نه کسی را کشت، نه احدی از مشرکان را به اسارت گرفت و نه اموال آنها را غارت کرد؛ بلکه به مقتضای آیه شریفه (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) آنها را مورد عفو و بخشش قرار داد و به آنها نیکی کرد. نتیجه اش - همان گونه که در آیه 34 سوره فصلت گذشت - ورود دسته دسته مردم به اسلام بود. برخورد غیر منتظره پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مشرکان و بت پرستان، انقلابی را در درون آن ها ایجاد کرد به گونه ای که از کرده خود پشیمان شده و به اسلام گرویدند.

این نکته را هم نباید فراموش کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مردمی رویه رو بود که عصر جاهلیت را پشت سر گذاشته بودند و در مرکز خشونت می زیستند و این نشان می دهد که آن حضرت بی دلیل به

«خلق عظیم» توصیف نشده است. ما هم باید به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اقتدا کنیم و همچون آن حضرت اهل عفو و بخشش و فراموش کردن کینه، و محبت کردن و جبران بدی ها با خوبی ها باشیم.

### 3. تقوا در قرآن مجید

#### اشاره

خداوند متعال در قرآن مجید 96 بار جمله «اتقوا الله» را تکرار کرده و مردم را به تقوا سفارش نموده است. علاوه بر این، آیات دیگری نیز در مورد تقوا وجود دارد. این تعداد آیه در مورد تقوا، نشان می دهد که تقوا اساس برنامه های قرآن است، و لذا در آیات اولیه سوره بقره، قرآن مجید مایه هدایت انسان های باتقوا معرفی شده است.

#### تقوا در کلام مولای متقیان (علیه السلام)

در روایات منقول از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پنج تعبیر در مورد تقوا وجود دارد، که ماهیت آن را روشن می کند:

1. قلعه محکم؛ در اولین روایت، حضرت چنین فرمودند: «التَّقْوَى حِصْنٌ حَصِينٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ؛ تقوا برای کسی که به آن تکیه کند قلعه محکمی است».(1)

در این روایت، تقوا تشبیه به دژ محکم شده است.

ص: 191

---

1- میزان الحکمة، ج 9، ص 501، باب 4079، ح 22352.

2. سپر محافظ؛ «الْجَوُّوا إِلَى التَّقْوَى فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مَنِيعةٌ؛ به تقوا پناه ببرید، که سپر محافظ شماست» (1) از آنجا که تقوا، شخص متقی را در برابر وسوسه های شیطان و هوای نفس محافظت می کند، تشبیه به سپر شده است.

3. سنگر مستحکم؛ سومین تعبیر حضرت علی (علیه السلام) از تقوا چنین است: «التَّقْوَى حِرْزٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا؛ تقوا حرز کسانی است که طبق آن عمل کنند» (2).

یکی از معانی حرز، سنگر است. سربازان در جبهه جنگ برای محفوظ ماندن از دشمن سنگر ساخته و در آن پناه می گیرند. انسان های باتقوا نیز در مقابل وسوسه های شیطان و هوای نفس، سنگری از جنس تقوا می سازند و به آن پناه می برند.

4 و 5. کلید اصلاحات و چراغ هدایت؛ تعبیرهای چهارم و پنجم، در روایت زیر جمع شده است:

«إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ عِمَارَةُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ، وَ إِنَّهَا لَمِفْتَاحُ صَدِّ لِحِمْ وَ مِصْبَاحُ نَجَاحٍ؛ بی شک، تقوای الهی سبب آبادی دین و پایه گذاری یقین می شود و کلید اصلاحات و چراغ نجات و هدایت است» (3).

آری، تقوا کلید همه اصلاحات است. اصلاحات اخلاقی،

ص: 192

- 
- 1- میزان الحکمة، ج 9، ص 501، باب 4079، ح 22357.
  - 2- میزان الحکمة، ج 9، ص 501، باب 4079، ح 22354.
  - 3- میزان الحکمة، ج 9، ص 502، باب 4098، ح 22365.

سیاسی، اجتماعی، فردی و دیگر اقسام اصلاحات در سایه تقوا امکان پذیر است. درحقیقت این روایت به شاخه های مختلف تقوا اشاره دارد.

### حقیقت تقوا

از یک سو 96 بار در قرآن مجید تقوا سفارش شده و از سوی دیگر از تقوا به قلعه محکم، سپر محافظ، سنگر مستحکم، کلید اصلاحات و چراغ هدایت تعبیر شده است. تقوا چیست که این همه اهمیت دارد و بهترین زاد و توشه برای جهان آخرت(1) محسوب می شود؟

در پاسخ این سؤال می گوئیم: تقوا از نظر بیان، ساده، اما در عمل پیچیده است. تقوا یک حالت خداترسی درونی است که انسان را در برابر کارهای خلاف متوقف می کند. تقوا در یک تشبیه دقیق همچون ترمز وسایل نقلیه است که راننده به هنگام مواجهه با خطر به کمک آن، وسیله مورد نظر را متوقف می کند. چنین تقوایی پایه مسائل اخلاقی است و بدون آن تخلّق به اخلاق فضیلت و دوری از رذایل اخلاقی امکان پذیر نخواهد بود.

متأسفانه در عصر وزمان ما دستیابی به تقوا و تهیه این ابزار مهم

ص: 193

---

1- سوره بقره (2)، آیه 197.

اخلاقی مشکل تر از زمان های گذشته شده است. به تعبیر برخی از شاعران: تقوا مثل این است که انسان بخواهد از زمین پر از خاری عبور کند. باید به گونه ای گام بردارد که خارها او را اذیت نکنند. (1) این خارها در زمان ما بسیار زیاد شده است که مجالس آلوده از جمله آن هاست. آلودگی محیط، شرکت در مجالس آلوده، رفاقت با انسان های ناباب و فاسد، رفتن در فضاهای مجازی و مانند آن دشمنان تقوا هستند. خطر فضای مجازی را باید جدی گرفت؛ چراکه فضای مجازی در واقع بلای حقیقی است.

### چه باید کرد؟

حفظ تقوا در چنین محیطی، با این رسانه ها، فیلم ها، کتاب ها و مجالس و دوستان آلوده و وسوسه های شیطان و نفس اماره، کار بسیار مشکلی است. اما چه باید کرد؟ آیا باید ناامید شد و گفت: «آب که از سر گذشت چه یک گز چه صد گز» (2) و باید منتظر آمدن امام زمان (عج) شد تا بیاید و همه چیز را اصلاح کند؟ یا باید بر یأس و ناامیدی غلبه نمود و برای تحصیل تقوا تلاش و کوشش کرد که در این صورت قطعاً خداوند کمک خواهد کرد؟

ص: 194

---

1- مجمع البیان، ج 1، ص 83. متن شعر فوق به شرح زیر است: خَلَّ الذُّنُوبُ صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فَهُوَ التَّقَى \*\*\* وَاصْنَعْ كَمَا شِئْتَ فَوْقَ الشُّوْكَ  
يحذر ما یری

2- امثال و حکم، ج 1، ص 13.



بی شک باید راه دوم را انتخاب کرد که سیره اولیاء الله و مؤمنان حقیقی است.

البته باید در چنین محیطی عیار تقوا بالاتر باشد، چون تقوا مراحل دارد. ممکن است انسان در مراحل پایین تر در جامعه امروزی نتواند خود را حفظ کند، اما اگر به مراحل بالاتر برسد قطعاً موفق خواهد شد. به عنوان مثال، امکان دارد یک نفر در مقابل پیشنهاد رشوه یک میلیون تومانی مقاومت کند، اما اگر مبلغ رشوه چند برابر شود، مثلاً ده میلیون تومان باشد مقاومتش بشکند. چنین انسانی باید تقوای خود را بازسازی کند و به مراحل بالاتری از تقوا دست یابد.

### **راه رسیدن به تقوا**

راه رسیدن به تقوا، ایمان به خدا و قیامت است و از طریق تقویت ایمان به این دو اصل مهم می توان پایه های تقوا را مستحکم کرد. هرچه ایمان به خدا و روز جزا و حساب و کتاب و بهشت و جهنم قوی تر شود، می توان به مراحل بالاتری از تقوا دست یافت. هرچه حضور خداوند در زندگی ما پررنگ تر و اعتقاد ما به نظارت او قوی تر باشد، سنگر تقوای ما در برابر خارهای مختلف مسیر زندگی مستحکم تر خواهد بود.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه همام، صد و ده صفت برای متقین

ص: 195

بیان می کند. یکی از صفات آنها باورداشتن بهشت و جهنم است؛ می فرماید: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ؛ آنها مانند کسی هستند که بهشت را با چشم خویش دیده و در آن متنعم است، و همچون کسی هستند که آتش جهنم را مشاهده کرده و در آن عذاب شده است» (1). کسی که بهشت و جهنم را باور کرده باشد به مراحل بالای تقوا رسیده است.

بنابراین باید سعی کنیم معرفت و شناختمان نسبت به خدای بزرگ بیشتر و باورمان نسبت به قیامت افزون تر شود و از مجالس آلوده، دوستان ناباب، فضاهای مجازی آلوده و فاسد، رسانه های آلوده، و دیگر عوامل گناه و معصیت بپرهیزیم تا بتوانیم در این دنیای پرخطر، خود را حفظ کنیم.

البته بعد از همه اینها، باید خود را به خدا بسپاریم. تا او دست ما را نگیرد به جایی نمی رسیم. در پیشگاهش عرضه بداریم: «خدایا! آنچه در توان و قدرت ما بود انجام دادیم، نسبت به بقیه تو ما را حفظ کن!». اگر ما به وظایف خود عمل کنیم به یقین خداوند به ما کمک خواهد کرد.

پروردگارا! به ما کمک کن تا بتوانیم سطح تقوای خود را بالاتر ببریم و دوستان و فرزندان و خانواده و آشنایان خود را نیز از خطرات و آلودگی ها نجات دهیم!

ص: 196

رابطه علم اخلاق با علم فقه از مهم ترین مباحث اخلاقی به شمار می رود.

راستی چه ارتباطی بین علم فقه و مسائل اخلاقی وجود دارد؟ واجبات و محرّمات و مکروهات و مستحبّات چه نقشی در اخلاق دارند؟ آیا اخلاق تابع فقه است، یا فقه تابع اخلاق؟

برای روشن شدن این بحث، تقدیم مقدّمه ای لازم است:

### اخلاق درونی و برونی

منظور از اخلاق درونی صفات اخلاقی باطنی، و منظور از اخلاق برونی، اعمال و کردار اخلاقی است. به عنوان مثال، کسی که دارای ویژگی درونی سخاوت است و در درون وجودش جاذبه هایی به سوی سخاوت وجود دارد، اما هنوز فرصتی دست نداده که آن را در عمل بروز دهد، واجد اخلاق درونی است. اما شخصی که فرصت بروز این صفت را پیدا کرده و برای رضای خدا کارهای خیری از قبیل آزادی زندانیان، فراهم کردن مقدّمات ازدواج نیازمندان، تهیه جهیزیه دختران فقیر، کمک مالی به بیماران محتاج و مانند آن را انجام داده، واجد اخلاقی برونی و عملی است.

به هر دو، اخلاق گفته می شود؛ هم به صفات فاضله و برجسته درونی، و هم به اعمال اخلاقی، و این دو با یکدیگر ارتباط کاملی دارند.

تمام مسائل فقهی جنبه مسائل اخلاقی دارد. واجبات فقهی، واجبات اخلاقی و محرمات فقهی، محرمات اخلاقی محسوب می شوند. به عنوان مثال، نماز، که از واجبات فقهی است، جنبه اخلاقی هم دارد و لذا خداوند متعال در مورد این فریضه بسیار مهم و ارزشمند فرموده است:

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛ «و نماز را برپا دار، که نماز، (انسان را) از زشتی ها و اعمال ناپسند بازمی دارد».(1)

اگر واقعاً نمازگزار نماز را با خلوص نیت و حضور قلب بخواند ظرف مدت کوتاهی تغییر پیدا کرده و تربیت می شود. افسوس که غالباً جسم نماز هست، ولی از روح آن، که سرشار از مسائل تربیتی است، خبری نیست.

یا در مورد فریضه حج در روایات می خوانیم: «اگر حاجی مناسک حج را به درستی انجام دهد، وقتی که به وطن بازگردد همانند نوزادی است که تازه از مادر متولد شده است».(2)

یعنی حج، تمام گناهان و آلودگی هایش را از بین می برد.

بنابراین، واجبات فقهی آثار اخلاقی فراوان و مهمی دارد.

ترک محرمات هم همین طور است؛ ظلم نکردن، ترک غیبت، پرهیز

ص: 198

1- . سوره عنکبوت (29)، آیه 45.

2- عوالی اللئالی، ج 1، ص 426، ح 113.

از دروغ، دست نزدن به سرقت، به سراغ تهمت نرفتن، اجتناب از شایعه پراکنی و احتراز از دیگر محرّمات فقهی نیز آثار مهمی دارد و راه سیر و سلوک و تخلّق به اخلاق اسلامی را هموار می کند.

مستحبات فقهی هم جنبه اخلاقی دارد. یکی از مستحبات، عیادت از بیماران است (1) که از نظر اخلاقی نیز امری پسندیده محسوب می شود. ایثار و فداکاری نیز در مواردی که به حدّ و جوب نرسیده از مستحبات است. این مستحب فقهی نیز مورد تأکید علمای علم اخلاق است.

## دایره اخلاق وسیع تر است

### اشاره

همان گونه که گذشت، تمام احکام فقهی جنبه اخلاقی دارد و از آن جدا نیست، اما عکس آن متفاوت است. یعنی مواردی وجود دارد که واجب یا حرام فقهی نیست اما وجوب یا حرمت اخلاقی دارد، یعنی اخلاق در درجه بالاتری قرار گرفته و برخی از مستحبات و مکروهات فقهی در زمره واجبات و محرّمات اخلاقی جای می گیرد.

به عنوان نمونه، به روایت زیر توجه کنید که دست روی سه چیز گذاشته که از نظر فقهی حرام نیست؛ اما محرّم اخلاقی به شمار می رود:

ص: 199

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «ثَلَاثٌ لَا يَسْلَمُ مِنْهَا أَحَدٌ: الطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالظَّنُّ. قِيلَ: فَمَا نَصْنَعُ؟ قَالَ: إِذَا تَطَيَّرْتَ فَأَمِضْ، وَ إِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبْغِ، وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقِّقْ؛ سه چیز است که (جنبه منفی دارد و) هیچ کس (به غیر از اولیاء الله) از آن در امان نیست: 1. فال بدن زدن 2. حسادت 3. سوء ظن و بدبینی. پرسیده شد: چه باید کرد؟ فرمود: به فال بد اعتنا نکن، و هنگام حسادت به ظلم و ستمی دست نزن، و هر زمان گرفتار بدبینی شدی آن را عملی نکن.» (1)

## 1. فال بد زدن

علّت این که به فال زدن «طیره» گفته شده این است که در ابتدا به وسیله پرندگان فال می زدند، سپس این خرافه گسترش پیدا کرده و به وسیله غیر پرندگان هم فال می زنند.

این کار یکی از خرافاتی است که نباید به آن اعتنا کرد. به چند نمونه، که برخی از مردم به آن اعتقاد دارند، توجه بفرمایید:

اول: پرندۀ ای به شوم و نحسی معروف است. هنگامی که بر پشت بام خانه ای بنشیند، برخی از عوام خیال می کنند که آن خانه خراب می شود!

دوم: اگر کسی قصد سفر کند، یا بخواهد برای انجام کاری به

ص: 200

خارج از خانه برود و خودش یا دیگری عطسه کند، می گویند: نباید از منزل خارج شود و کاری انجام دهد! درحالی که ما توکل بر خدا کرده و به دنبال کارمان می رویم و هیچ مشکلی به وجود نمی آید.

سوم: شخص فالگیری، فال افراد را می گیرد و مطالب بی اساسی را از حال و آینده طرف خبر می دهد که برخی براساس آن عمل می کنند، در حالی که هیچ اعتباری ندارد!

چهارم: برخی از مردم براساس اوضاع ستارگان آسمان سرنوشت افراد را پیش گویی می کنند. این نوع فال ها و مانند آن هیچ اعتباری ندارد و به هیچ وجه نباید به آن اعتنا کرد.

به هر حال طبق فرمایش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بسیاری از اشخاص ناآگاه، آلوده این خرافه هستند. اسلام دستور می دهد که هنگام مواجهه با پیش زمینه های فال زدن، به آن توجه نکرده و به کار خود ادامه دهید، چراکه این کار به نوعی دور شدن از حقیقت توحید و یکتاپرستی است. کسی که معتقد به فال است خداوند را هنگام آن حوادث، بی تأثیر، و عطسه و پرنده شوم و ستاره و فالگیر را مؤثر می داند و انسان موحد یکتاپرست چنین اعتقادی ندارد. به هر حال کسی که فال می زند و هنگام عطسه کردن از انجام کارش منصرف می شود از نظر فقهی مرتکب کار حرامی نشده است، اما این کار گناه، اخلاقی محسوب می شود.

## 2. حسادت ورزیدن

بسیاری از مردم ضعیف الایمان وقتی زندگی خوب دیگران را می بینند حسادت ورزیده و آرزوی به هم ریختن آن را می کنند!

حسود درحقیقت تمّای زوال نعمت از صاحب آن را دارد. وی از خدا نمی خواهد که مانند آن نعمت یا بهتر از آن را به او بدهد، بلکه آرزوی نابودی آن را می کند. تا زمانی که حسود فقط چنین آرزویی دارد و اقدام عملی برای تحقّق آن نکند مرتکب گناه فقهی نشده است؛ ولی این کار، از نظر اخلاقی گناه محسوب می شود.

به هر حال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سفارش می کند که هر زمان حالت حسادت برای کسی به وجود آمد مراقب باشد ظلم و تجاوز نکند، و درپی این صفت زشت روحی، وسایل فروپاشی نعمت صاحب نعمت را فراهم نسازد.

## 3. سوء ظن

سومین کاری که در این حدیث نبوی مورد نکوهش قرار گرفته بدبینی است. بسیاری از اوقات از یک حرکت یا حادثه یا برخورد یا گفتگویی که به وجود می آید سوءظن ایجاد می شود. به عنوان مثال کسی که ناظر رفت و آمدهای فراوان به خانه همسایه اش می باشد به او بدبین می شود که حتماً مشغول کار خلافی است. یا هنگامی که دیگری را با لباس های نامناسبی مشاهده می کند،

ص: 202



می گوید: حتماً از مجلس گناه باز می گردد. در چنین مواردی اسلام نه تنها اجازه بدبینی نمی دهد، بلکه سفارش می کند که حمل بر صحت کنید و به دیگران خوش بین باشید. به هر حال شخص مبتلا به بدبینی اگر مطابق سوء ظن خود رفتار نکند مرتکب حرام فقهی نشده، اما گناه اخلاقی انجام داده است. نتیجه این که هر گناه فقهی گناه اخلاقی هست، اما هر گناه اخلاقی گناه فقهی نیست.

بنابراین، نسبت بین مسائل فقهی و اخلاقی، عموم و خصوص مطلق است، یعنی دایره مسائل اخلاقی گسترده تر از مسائل فقهی است و بدون رعایت مسائل فقهی نمی توان متخلّق به اخلاق اسلامی شد.

### **خطای بزرگ جداسازی فقه و اخلاق**

برخی از صوفیّه یک سلسله واجبات و محرّمات شرعی را زیر پا می گذارند تا به خیال خود کمالات اخلاقی را طی کنند.

این افراد در حقیقت اخلاق را از فقه جدا کرده اند. به چند نمونه - که منابع و مآخذ آن را در کتاب جلوه حق آورده ایم - توجّه بفرمایید:

1. یکی از بزرگان صوفیّه نقل می کند که شخصی در مسیر سیر و سلوک متوجّه اقبال مردم به سوی خود شد و از آنجا که این توجّه را مانع ادامه راه می دید با خود گفت: «باید کاری کنم که از چشم

مردم بیفتم». بدین منظور روزی به حمام رفت و لباس یکی از کسانی را که به حمام رفته بود زیر لباس های خود پوشید و قسمتی از آن را بیرون گذاشت تا مردم به سرقت او پی ببرند. هنگامی که مردم متوجه کار زشت او شدند او را گرفته و کتک مفصلی زدند و لباس سرقتی را از تش درآورده و او را رها کردند و او از آن پس به سارق الحمام مشهور شد و آبرویی برایش نماند. (1)

در حالی که در اخلاق اسلامی چنین چیزی وجود ندارد. محال است کسی با ترک واجبات یا انجام محرمات مدارج اخلاق اسلامی را طی کند و مقرب عند الله شود.

2. شخصی که به دنیا علاقه داشت قصد کرد سیر و سلوک نموده و مسیر صحیح اخلاقی را طی کند. با خود فکر کرد اموالی که دارد مزاحم برنامه اخلاقی اوست. تمام اموالش را در دریا ریخت و به خیال خود رابطه اش را با دنیا قطع کرد. (2)

اینها افکار صوفیانه است و به هیچ وجه مورد تأیید اسلام نیست.

همان گونه که گذشت، ممکن نیست یک کار حرام مقدمه اخلاق شود. اسراف از گناهان کبیره و محرمات الهیه است، امکان ندارد با ارتکاب آن بتوان به فضایل اخلاقی دست یافت. آنچه مهم است

ص: 204

---

1- جلوه حق، ص 30 و 31.

2- جلوه حق، ص 30.

قطع وابستگی و دل‌بستگی به دنیا است و انسانی که چیزی ندارد طبیعی است که دل‌بستگی هم نداشته باشد؛ مهم این است که اموالی داشته باشد، ولی به آن وابسته نباشد.

اولیاء الله چنین بوده و هستند که اگر تمام اموالشان را از دست بدهند برایشان اهمیتی ندارد.

3. یکی از کسانی که قصد سیر و سلوک داشت به منظور ریاضت کشیدن و توبه از گناه، مقداری چوب تهیه کرد و شب‌ها آن قدر با آن چوب‌ها به کف پای خود زد که همه چوب را شکست! (1) آیا فقه، اجازه ضرر زدن به خویشان را می‌دهد؟!

4. یکی دیگر از مدعیان عرفان به منظور مبارزه با نفس اماره و سرکوب کردن آن، خود را برای مدتی در چاه مسجد و به صورت معکوس آویزان کرد. یعنی پاهایش به سمت آسمان و سرش به سمت زمین قرار گرفت! (2)

اسلام هرگز اجازه چنین کارهایی را نمی‌دهد. کسانی که مسیر اخلاق را از فقه جدا کرده اند گمراهانی هستند که ملعبه شیطان شده اند. غزالی می‌گوید: «چنین افرادی محرمات شرعی را انجام داده، سپس توبه می‌کردند، تا مراحل اخلاقی را طی کنند». (3) یکی از

ص: 205

---

1- جلوه حق، ص 178.

2- جلوه حق، ص 179.

3- جلوه حق، ص 30 و 31.

چیزهایی که ما را از صوفیه جدا می کند همین مطلب است. به همین دلیل در گذشته صاحبان مقام و قدرت که ظلم و ستم می کردند می گفتند: ما صوفی هستیم، و دم از مولی علی (علیه السلام) می زدند، چراکه می خواستند بین اسلام و اعمال ظالمانه خود جمع کنند. این ها درست نیست و نباید در این مسیر از اسلام جدا شد.

صوفیه به سه مرحله معتقد هستند: شریعت و طریقت و حقیقت. شریعت همین احکام فقهی است، اما طریقت جدا از احکام فقهی است، نه بالاتر از آن. آنها بسیاری از اوقات از شریعت جدا می شوند و آن را طریقت می نامند.

## جمع بندی و نتیجه گیری

### اشاره

نکته اول: نسبت بین احکام فقهی و مسائل اخلاقی، عموم و خصوص مطلق است، یعنی تمام احکام فقهی باید در مسائل اخلاقی رعایت شود. حال اگر اخلاق چیزهایی را بالاتر از فقه بگوید اشکالی ندارند، مثل این که مستحبات فقهی را واجبات اخلاقی بگوییم، نه واجب فقهی که بدعت محسوب می شود.

نکته دیگر این که کسانی که مسائل اخلاقی را جدا کرده و در مقابل فقه قرار می دهند و واجبات و محرمات را کنار می زنند افراد گمراه و منحرفی هستند و اساساً تفاوت بین عرفان اصیل اسلامی و عرفان التقاطی همین نکته است که اولی از احکام فقهی

جدا نمی شود اما دومی جدا می شود. به خاطره ای در این زمینه توجه فرمایید:

در زمان طاغوت که بحث های انقلاب داغ بود، ما را دستگیر کرده و به ساواک برده و از آنجا به تهران منتقل کردند و گفتند: باید به ملاقات رئیس ساواک تهران بروید.

هنگامی که با ایشان روبه رو شدم حرف های زیادی زد از جمله گفت: می دانم شما شخص باسوادی هستید، اما ایمان من کمتر از شما نیست! من عاشق مولی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هستم؛ ولی با کسانی که با حکومت شاه مخالفت کنند به شدت برخورد می کنم و اگر لازم باشد یک میلیون نفر از آنها را خواهم کشت!.

نتیجه این که احکام فقهی را نمی توان از مسائل اخلاقی جدا کرد و کسانی که این دورا از هم جدا می کنند انسان های منحرفی هستند.

## ارتباط علم اخلاق با علم الحدیث

### اشاره

بحث در مورد رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی بود. در مباحث گذشته چگونگی ارتباط علم اخلاق با سه علم مهم اسلامی، یعنی «عقاید»، «تفسیر» و «فقه» بیان شد. اینک به سراغ ارتباط علم اخلاق با احادیث می رویم.

بیشترین ارتباط، بین این دو علم وجود دارد، یعنی آن قدر که احادیث اخلاقی داریم منبع دیگری برای اخلاق اسلامی نیست. به منظور روشن شدن این ادعا به نمونه های زیر توجه فرمایید:

به کتاب های: کافی، نوشته مرحوم کلینی، من لا یحضره الفقیه، نوشته مرحوم صدوق، تهذیب الاحکام و الاستبصار، نوشته مرحوم شیخ طوسی، کتب اربعه گفته می شود، که از منابع اصلی شیعه محسوب می گردند. این کتاب های ارزشمند، مملوّ از احادیث اخلاقی است. اگر کسی با این کتاب ها آشنا نباشد و از آن ها استفاده نکند، با اخلاق اسلامی آشنا نخواهد شد. به ویژه جلد اول و آخر کافی که معروف به «روضه کافی» است. علت انتخاب این نام این است که از هر کدام از امامان معصوم (علیهم السلام) روایات اخلاقی جمع آوری شده و همچون باغی است که دارای انواع درختان میوه و گل های معنوی و معطر و زیباست.

بنابراین، روایات اخلاقی، فوق العاده زیاد است و بدون آشنایی با احادیث اسلامی نمی توان مسیر اخلاق را طی کرد.

#### 5. بحار الانوار

یکی دیگر از کتاب های حدیثی شیعه بحار الانوار، نوشته مرحوم علامه مجلسی است، این کتاب - همان گونه که از نامش پیداست - دریای انوار ائمه معصومین (علیهم السلام) است و احادیث اخلاقی بسیار زیادی در آن به چشم می خورد. مرحوم حاج شیخ عباس قمی برای استفاده بهتر و بیشتر از این کتاب کم نظیر، سفینه البحار را

به رشته تحریر درآورده است، تا تشنگان معارف دینی و اخلاقی بتوانند با استفاده از این کشتی، از اعماق آن دریای پرگهر، گوهرهای فراوانی صید کنند.

سفینه البحار، که عصاره و خلاصه بحار الانوار است، روایات اخلاقی زیادی دارد، تا چه رسد به خود بحار الانوار.

ما در سفرهای تبلیغی کتاب سفینه البحار را همراه می بردیم و با داشتن آن به کتاب دیگری نیاز نبود؛ چون هر موضوعی را برای بحث و سخنرانی انتخاب می کردیم روایات متعددی پیرامون آن در این کتاب می یافتیم.

## 6. نهج البلاغه

بالاتر از بحار الانوار، کتاب شریف نهج البلاغه است، که سخنان حضرت علی (علیه السلام) را در سه بخش در خود جای داده است:

1. خطبه ها؛ شامل 241 خطبه.

2. نامه ها؛ که تعداد آن ها به 79 می رسد.

3. کلمات قصار؛ که 480 جمله کوتاه است.

به سراغ هر بخش از بخش های سه گانه بروید غوغاست. خطبه های حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مملوّ از درس های اخلاقی است. یکی از خطبه های آن حضرت، خطبه همام<sup>(1)</sup> است. همام،

ص: 209

---

1- شرح خطبه مذکور را که خطبه 193 نهج البلاغه است در کتاب «اخلاق اسلامی در نهج البلاغه» و جلد هفتم «پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، ص 527 به بعد، مطالعه فرمایید.

کسی بود که تشنه معارف الهی و اخلاق اسلامی بود. خدمت آن حضرت رسید و درخواست کرد که اوصاف پرهیزکاران را برایش شرح دهد. حضرت به جمله ای کوتاه قناعت کرد. اما روح تشنه همام با آن جمله سیراب نشد و لذا از حضرت تقاضا کرد به صورت مفصل در مورد متقین سخن بگوید. حضرت خواسته اش را اجابت کرد و یکصد و ده صفت برای پرهیزکاران بیان نمود، که تمام آنها صفات اخلاقی است.

بسیاری از این صفات به تنهایی برای تهذیب اخلاق کفایت می کند. به عنوان مثال در مورد ایمان و باور انسان های باتقوا نسبت به بهشت و جهنم فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ؛ آنها مانند کسی هستند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم است، و همچون کسی هستند که آتش جهنم را مشاهده کرده و در آن عذاب شده است» (1).

کسی که به حقایق بهشت و جهنم ایمان بیاورد و آن را باور کند در تمام عمر از گناه و معصیت پرهیز خواهد کرد. آری، خطبه های نهج البلاغه انسان را تربیت می کند.

در بخش نامه ها، امام (علیه السلام) به فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی (علیه السلام) نامه ای نوشته که صدها درس اخلاقی دارد. (2)

ص: 210

---

1- نهج البلاغه با ترجمه و شرح گویا و فشرده، ج 2، ص 340، خطبه 193.

2- شرح و تفسیر نامه مذکور را که نامه سی ام «نهج البلاغه» است در کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، ج 9، ص 457 به بعد، مطالعه فرمایید.



هنگامی که کلمات قصار و کوتاه آن حضرت را بررسی می کنیم، هر کدام از آن ها می تواند موضوع یک بحث جامع اخلاقی باشد. (1)

حقیقتاً مولی امیرمؤمنان (علیه السلام) معارف دینی و اخلاقی را بسیار عالی بیان کرده است.

## 7. سیره معصومین (علیهم السلام)

### اشاره

تاریخ زندگی حضرات معصومین (علیهم السلام) درس های اخلاقی ناب تر و تأثیرگذارتری دارد. آن بزرگواران آنچه را در احادیث اخلاقی به مردم سفارش کردند، در عمل پیاده نمودند، که اینها در واقع اخلاق عملی است و پیام ها و درس های زیادی دارد. به دو نمونه از درس های اخلاقی تاریخ زندگی آن بزرگواران توجه بفرمایید:

### اول: گفتگوی امام باقر (علیه السلام) و مرد صوفی

مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی الآمال (2) داستان زیر را از شیخ مفید، دانشمند معروف و مشهور شیعه، نقل کرده است:

محمّد بن منکدر، که احتمالاً از صوفیان بوده، خیال می کرد که

ص: 211

---

1- شرح و تفسیر کلمات حکمت آمیز را در کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، ج 12-15 مطالعه فرمایید.

2- منتهی الآمال، ج 2، ص 110.

دین و ایمان فقط و فقط عبادت کردن است، و لذا باید تمام وقت را به عبادت پرداخت و دنبال کسب و کار نرفت و از دسترنج دیگران استفاده کرد!

روزی امام باقر (علیه السلام) را دید که در گرمای هوا از مزرعه به سمت خانه اش می رود، در حالی که به دو کارگر خود تکیه کرده و عرق از سر و صورتش جاری است. با خود گفت: باید پسر پیامبر را نصیحت کنم! و لذا خطاب به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر! ای کسی که دارای شخصیت مهمی در جامعه هستی! اگر در همین حال از دنیا بروی و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کنی چه حالی خواهی داشت؟ حضرت فرمود: اگر در این حال از دنیا بروم، در حال اطاعت و جهاد در راه خدا جان خواهم داد. گفت: چطور؟ فرمود: چون محتاج افرادی مثل تو نیستم!<sup>(1)</sup>

محمد بن منکدر به خیال خود می خواست امام باقر (علیه السلام) را نصیحت کند، اما امام (علیه السلام) او را نصیحت کرد؛ نه یک نصیحت، بلکه چندین نصیحت:

1. کار کردن عار نیست. برخی از جوانان تصوّر می کنند که زراعت و باغ داری و کارگری و مانند آن عیب است. سیره امام باقر (علیه السلام) و دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) این تصوّر و خیال را نفی می کند. شخصی نقل می کرد که در گذشته وقتی آگهی استخدام می زدیم

ص: 212

حدود سیصد نفر اعلام آمادگی می کردند، اما الان با این که آمار بیکاری بالاتر رفته، این تعداد از شصت نفر هم تجاوز نمی کند!

علت آن این است که عده ای کار را عار می دانند و زیر بار کار نمی روند.

2. کار نه تنها برای افراد عادی جامعه عار نیست، بلکه برای شخصیت ها و حتی امام معصوم (علیه السلام) نیز عار محسوب نمی شود، و لذا در تاریخ می خوانیم که حضرت علی (علیه السلام) با دسترنج خود هزار برده را در راه خدا آزاد کرد. (1)

3. انسان نباید سربار جامعه باشد و زحمات خود را به دوش دیگران بیندازد، بلکه تا بتوانیم باید خدمت کنیم و درمقابل آن خدمت بگیریم. اگر صبح تا شب و شب تا صبح عبادت کنیم، اما زندگی مان را دیگران اداره کنند، افتخار نیست.

سؤال: چرا علما و مراجع و طلاب، همچون حضرات معصومین (علیهم السلام) به دنبال کارهای کشاورزی و باغ داری و مانند آن نمی روند تا از دسترنج خود استفاده کنند؟

جواب: علم امام معصوم (علیه السلام) علم الهی و خدادادی است و نیازی به تحصیل ندارد، اما یک طلبه باید حداقل ده سال درس بخواند تا به پله اول اجتهاد برسد و یک مرجع تقلید باید پنجاه سال درس

ص: 213

بخواند و تدریس کند تا به مقام مرجعیت برسد. بنابراین، امکان چنان کارهایی برای طلاب و روحانیون و مراجع تقلید نیست، همان گونه که دانشگاهیان نیز تمام وقت خود را صرف تحصیل و تدریس و تحقیق و تألیف کرده و فرصتی برای آنها باقی نمی ماند که چنان کارهایی را انجام دهند و کارشان همین درس خواندن و درس دادن است.

خلاصه این که مقایسه مذکور مقایسه درستی نیست و به اصطلاح، «قیاس مع الفارق» است.

### **دوم: امام صادق (علیه السلام) و معلی بن خنیس**

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (1) داستان زیر را از شیخ صدوق (رحمهم الله) نقل کرده است:

معلی بن خنیس می گوید: شب هنگام از جایی عبور می کردم. شخصی را دیدم که کیسه ای بر دوش گرفته و به سمت سایبان بنی ساعده می رود. مکان مذکور، روزها محل کسب و کار مردم، و شب ها محل استراحت افراد فقیر و بی خانمان بود، که در آنجا خوابیده و شب را به صبح می رساندند. ناگهان گوشه ای از کیسه پاره شد و آنچه در آن بود روی زمین ریخت. جلو رفتم، دیدم امام

ص: 214

صداق (علیه السلام) است. فرمود: کمک کن تا این نان ها را جمع آوری و تمیز کرده و در کیسه بریزیم.

پس از انجام دستور امام، از آن حضرت (علیه السلام) خواستم که اجازه دهد من کیسه نان ها را به دوش بکشم. امام (علیه السلام) قبول نکرد، ولی اجازه داد همراهش بروم. به محلّ مورد نظر رسیدیم. همه نیازمندان در خواب بودند.

حضرت روانداز هر کدام را کنار زد و چند قرص نان در زیر آن قرار داد و روانداز را به حالت اوّل برگرداند و به همین شکل تمام نان ها را در میان آن ها تقسیم کرد. وقتی کار حضرت تمام شد عرض کردم: آقای من! اینها شیعه نیستند! امام (علیه السلام) فرمود: می دانم. اگر شیعه بودند زندگی ام را با آن ها تقسیم می کردم!<sup>(1)</sup>

این داستان نیز درس های اخلاقی متعدّدی به شرح زیر دارد:

1. اوّلین درس اخلاقی آن رسیدگی مستقیم و بدون واسطه به مشکل نیازمندان است.

2. به گونه ای به نیازمند کمک کنیم که خودش متوجّه نشود، تا مبادا شرمنده گردد و خجالت بکشد.

3. کمک کردن به همه مسلمانان، حتّی مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) سفارش شده است. البته نسبت به شیعیان نیازمند باید حساب ویژه ای باز کرد.

ص: 215

---

1- بحار الانوار، ج 47، ص 20، ح 17.

خلاصه این که تاریخ زندگی حضرات معصومین (علیهم السلام) پر از درس های اخلاقی است و روایاتی که در این زمینه از آن بزرگواران نقل شده منبع ارزشمند دیگری برای علم اخلاق به شمار می رود.

## 8. دعاها و مناجات ها

### اشاره

دعاهای حضرات معصومین (علیهم السلام) گرچه خطاب به خداست، اما به طور غیر مستقیم با ما نیز سخن می گوید و درس های اخلاقی فراوانی دارد.

برای روشن شدن این مطلب به فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی و بخشی از دعای عرفه توجه فرمایید:

### الف) فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی

امام سجّاد (علیه السلام) در بخشی از دعای مذکور چنین می فرماید: «سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَن بَابِكَ طَرَدْتَنِي، وَعَن خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي؛ ای مولای من! گویا تو مرا از درگاه لطفت رانده ای و از خدمت و بندگی ات دورم ساخته ای».

سپس حضرت به سراغ چیزهایی می رود که سبب می شود انسان از درگاه لطف خداوند رانده شود:

1. «لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَصْتَنِي؛ شاید مشاهده کردی که من حقّ بندگی ات را سبک شمردم، بدین علت از درگاهت دورم کردی».

ص: 216

2. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي؛ یا شاید دیدی که شکر نعمت هایت را به جا نیاوردم، مرا از خدمت محروم کردی».

یعنی ای مؤمنین! مراقب باشید که سبک شمردن حق بندگی و کفران نعمت، انسان را از درگاه خدا طرد کرده و توفیق را از او سلب می کند و در نتیجه موفق به انجام کارهای خیر نمی شود. پس مراقب باشیم مرتکب این کارها نشویم.

3. «أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي؛ یا شاید مرا در جلسات علما نیافتی (و از کلماتشان استفاده نکردم) و مرا به حال خود واگذار کردی و از در خانه ات طرد نمودی». یعنی ای برادران و خواهران باایمان! مراقب باشید از مجالس علما دور نشوید، که دور شدن از چنان جلساتی مساوی با طرد شدن از در خانه خداست.

4. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي؛ یا شاید مشاهده کردی که من در مجالس غافلین شرکت کردم، به همین دلیل از رحمت بی نصیب ساختم». غافلین کسانی هستند که همواره جوک می گویند و آلوده غیبت می شوند و در مورد دنیا بحث می کنند و نه از خدا خبری دارند، نه از پیامبر، نه از آخرت، نه از ایمان و نه از دیگر ارزش ها. نکند من با چنین انسان هایی معاشرت کرده ام که مرا از در خانه ات طرد کرده ای؟

5. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَيَنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي؛ یا

شاید دیدی که من در مجالس اهل باطل شرکت می‌کنم و با آنها الفت گرفته‌ام، در نتیجه مرا در میان آنها رها ساختی».

چقدر جوانان و غیر جوانان را سفارش می‌کنیم که در مجالس آلوده شرکت نکنند و با دوستان ناباب معاشرت نداشته باشند، که مجالس آلوده سم مهلک است! ما این درس را از همین دعاها گرفته ایم.

6. «أَوْ لَعَلَّكَ بِقِلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَازِيْتِي؛ یا شاید به خاطر بی‌حیایی ام مرا مجازات کردی».<sup>(1)</sup> این که از گناه پرهیز نمی‌کنم! از چشم چرانی چشم نمی‌پوشم! از بخل و حسد و دروغ خودداری نمی‌کنم! شاید به خاطر این بی‌حیایی‌ها مرا با طرد کردن از در خانه ات مجازات کرده‌ای و در نتیجه نماز می‌خوانم اما حال خوبی ندارم، از دعا و راز و نیاز با تولدت نمی‌برم، در زیارت‌ها، معنویت و نورانیتی به دست نمی‌آورم.

در یکی از سفرهای زیارتی خانه خدا جوانی را دیدم که می‌گفت: «اولین بار است که به زیارت این بیت شریف مشرف می‌شوم و با این که سفر اولی‌ها حال و هوای عجیبی دارند، اما من هیچ احساس خاصی ندارم و از زیارت خانه خدا لذت نمی‌برم!»

گفتم: برو سابقه اعمال را بررسی کن! به قول شاعر:

که برون در چه کردی \*\*\* که درون خانه آبی<sup>(2)</sup>

ص: 218

---

1- مفاتیح نوین، ص 725 و 726.

2- دیوان اشعار عراقی، ص 182، غزل 296.



چه بی حیایی ها و گناهان و خطاهایی کردی که اکنون مجازات شده ای؟!

آیا این دعاها درس اخلاق نیست؟ آیا فقط آنها را بخوانیم که ثواب ببریم، یا باید به درس هایش گوش داده و به آنها عمل کنیم؟!

در دعاهاى حضرات معصومین :، نظیر فقرات مورد بحث که درس های اخلاقی فراوانی دارد، بسیار زیاد است.

دعاهایی همچون دعای مکارم الاخلاق امام سجاد (علیه السلام) راه را به طالب صراط مستقیم و خواهان سیر و سلوک نشان می دهد.

### **(ب) بخشی از دعای عرفه**

امام حسین (علیه السلام) در بخشی از دعای عارفانه عرفه می فرماید:

«عَمِيَّتَ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهِ رَقِيْبًا؛ خدایا! چشمی که تو را مراقب خود نمی بیند کور باد!». چنین شخصی ایمان ندارد که خداوند هر لحظه شاهد و ناظر اعمال اوست.

معنای این سخن این است که اگر می خواهی اهل اخلاق باشی و به قرب الهی برسی و مشکلات اخلاقی و معنوی ات حل شود، همیشه خداوند را مراقب خود بدان. در ادامه فرمود:

«وَخَسِرْتَ صَفَقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا؛ خدایا! در تجارت معنوی اش ورشکست شود کسی که نصیبی از محبت تو ندارد».<sup>(1)</sup>

ص: 219

یعنی اگر بخواهی در مسیر قرب الی الله موفق باشی باید انگیزه ات محبت خدا باشد و گرنه ورشکست می شوی.

## راه تحصیل محبت خدا

اگر در نعمت هایی که خداوند متعال به ما عنایت کرده، اعم از نعمت های جسمی و روحی، و مادی و معنوی بیندیشیم، عشقمان به او بیشتر می شود. وقتی توجه به این مطلب پیدا کنیم که او چقدر به ما لطف کرده و نعمت داده، محبتمان به او بیشتر می شود.

اگر با دقت به اسرار عالم آفرینش بنگریم می بینیم که خداوند چقدر عالم و بزرگ و رثوف و مهربان است.

در یک فیلم مستند، که از تلویزیون پخش می شد، منظره ای دیدم که بسیار عجیب و جالب بود. پرنده ای صد و بیست کیلومتر راه را طی کرد تا به چشمه ای رسید. قصد داشت از آن چشمه برای جوجه هایش آب ببرد. به همین منظور داخل آب رفت. شکمش که مثل اسفنج بود پر از آب شد و با این که بدنش سنگین شده بود، دوباره صد و بیست کیلومتر به سمت لانه پرواز کرد، تا بچه هایش را سیراب کند!

چه کسی این درس ها را به او داده؟ چه کسی محبت بچه ها را در دل او گذاشته است؟ آیا ما حاضریم دویست و چهل کیلومتر راه را پیاده برویم تا فرزندانمان را سیراب کنیم؟ این محبت است که این

پرنده را وادار به این زحمت فرسا می کند. ما هم اگر عشق و محبت خدا را داشته باشیم همه مشکلات برایمان آسان می شود. امیدوارم با شرحی که داده شد رابطه علم اخلاق را با روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) درک کرده باشیم و موفق شویم از این منابع نورانی استفاده کنیم.

\*\*\*

ص: 221

### اشاره

علم اخلاق شاخه های متعدّد و فراوانی دارد، بنابراین لازم است طرّاحی کاملی از شاخه های آن داشته باشیم، تا بتوانیم در مورد هر کدام به مقدار کافی بحث کنیم.

### اخلاق عمومی و خصوصی

از یک نظر، اخلاق به دو شاخه تقسیم می شود: اخلاق عمومی و خصوصی.

### اخلاق عمومی

شاخه عمومی اخلاق، صفاتی است که همه انسان ها بدون استثنا باید آن را فرا بگیرند. زن و مرد، پیر و جوان، شهری و روستایی، عالم و جاهل، سیاه و سفید، عرب و عجم و حتّی پیامبران : و اولیای الهی هم مشمول این شاخه از اخلاق هستند. همه باید واجد فضایل اخلاقی باشند و از رذایل اخلاقی بپرهیزند.

ص: 222

به عنوان مثال، صداقت و امانت از جمله مصادیق اخلاق عمومی است که همه باید به آن متخلّق شوند، و لذا در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نکرد مگر این که نسبت به صداقت و ادای امانت به او سفارش نمود». (1) از این روایت معلوم می شود که صداقت و امانت داری جزء اخلاق عمومی است.

سختی هم از مصادیق اخلاق عمومی است. منظور از سختی این است که انسان، دیگران را هم در آنچه در اختیار دارد سهیم و شریک کند؛ خواه مال و ثروت باشد، یا علم و دانش، یا جاه و مقام، یا اعتبار و موقعیت.

تمام علم و دانشی را که کسب کرده ذخیره نکند و با خود به دنیای دیگر نبرد، بلکه آن را نشر دهد تا دیگران هم از آن استفاده کنند؛ چرا که حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند: «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ؛ زکات دانش، انتشار آن است». (2)

اگر خداوند ثروتی نصیبش کرده، تمام آن را در انحصار خود و خانواده اش قرار ندهد، بلکه بخشی از آن را هم به نیازمندان اختصاص دهد.

ص: 223

---

1- میزان الحکمة، ج 5، ص 43، باب 2163، ح 10347.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 424، فصل 37، ح 1.

امام کاظم (علیه السلام) در مورد سخاوت فرمودند: «السَّخِيُّ الْحَسَنُ الْخُلُقِ فِي كَنْفِ اللَّهِ، لَا يَتَخَلَّى مِنْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَلَا بَعَثَهُ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا وَصِيًّا إِلَّا سَخِيًّا وَلَا كَانَ مِنَ الصَّالِحِينَ إِلَّا كَانَ سَخِيًّا؛ سخاوتمندِ خوش اخلاق تحت حمایت خداوند است، این حمایت ادامه می یابد تا زمانی که او را بهشتی کند، و خداوند هیچ پیامبر و جانشین پیامبری را نفرستاد مگر اینکه اهل سخاوت بود و تمام انسان های صالح سخاوتمندند»<sup>(1)</sup>.

خلاصه این که سخاوت جزء اخلاق عمومی است و اختصاص به فرد خاص و زمان و مکان خاصی ندارد و حتی غیر انسان ها هم اهل سخاوت اند.

## اخلاق خصوصی

### اشاره

این شاخه از اخلاق عمومیّت ندارد، بلکه متعلّق به گروه های خاصی است.

چهارده شاخه از شاخه های اخلاق خصوصی را ذکر می کنیم، که همگی روایت دارد و در برخی شاخه ها آیات قرآن هم بر آن دلالت می کند و اسلام برای همه این گروه های چهارده گانه برنامه دارد:

ص: 224

---

1- بحار الانوار، ج 78، ص 324، ح 27.

## 1. اخلاق خانواده

معاشرت زن با شوهر و شوهر با زن چگونه باید باشد؟ در زندگی مشترک چطور با هم رفتار کنند؟ رعایت نکردن اخلاق خانواده سبب بروز بسیاری از مشکلات و طلاق ها و جدایی ها می شود، بنابراین، آشنایی با این شاخه از اخلاق خصوصی بسیار سرنوشت ساز است.

## 2. اخلاق در مدارس

معلم ها چه حقی بر شاگردان دارند؟ حقوق شاگردان بر معلم ها چیست؟ محیط درس چگونه باید باشد؟ اساتید و دانش طلبان چه اموری را باید مراعات کنند؟

اگر اخلاق در حوزه درس و بحث مراعات شود حوزه های علمیّه تبدیل به بهشت می شود، چراکه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِغْتَنَّمُوا مَجَالِسَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ جلسات درس و وعظ علما را غنیمت بشمارید، زیرا چنان جلساتی باغی از باغ های بهشت است»<sup>(1)</sup> اگر مدارس و دانشگاه ها نیز اخلاق را رعایت کنند همین گونه خواهد شد.

متأسفانه اخلاق اسلامی در مدارس و دانشگاه ها ناقص رعایت

ص: 225

می شود، و لذا محصول آن در بعضی یا بسیاری از موارد، محصولی که اسلام می پسندد نیست.

### 3. اخلاق در بازار و محیط کسب و کار

فروشنده نسبت به خریدار، و خریدار نسبت به فروشنده چه اموری را باید رعایت کنند؟ در روایتی آمده است که حضرت علی (علیه السلام) هر روز در اول بازار کوفه می ایستاد و با صدای بلند مسائل اخلاقی مربوط به کسب و کار را گوشزد می کرد، سپس به دیگر محیط های کسب و کار می رفت و برای آنها نیز همان مطالب را بازگو می فرمود. [\(1\)](#)

این کار حضرت، که همه روز تکرار می شد، نشانگر اهمیت فراوان این شاخه از اخلاق خصوصی است.

### 4. اخلاق در سفر

از دیدگاه اسلام، همسفران نسبت به همدیگر وظایفی داشته و باید اصول اخلاقی ویژه ای را رعایت کنند؛ به عنوان مثال، در روایتی می خوانیم: حضرت علی (علیه السلام) با مردی از اهل کتاب همسفر شد. مقصد امیر مؤمنان (علیه السلام) کوفه، و مقصد همسفرش شام بود.

ص: 226



هنگامی که به دوراهی کوفه و شام رسیدند، شخص ذمی مشاهده کرد که امام علی (علیه السلام) همراه او به سمت شام می آید. با تعجب پرسید: مگر مقصد شما کوفه نبود؟ حضرت فرمود: بله! پرسید: پس چرا همراه من آمدی؟! حضرت فرمود: پیامبر ما دستور داده که وقت جدا شدن از همسفر مقداری او را بدرقه کرده، سپس به مسیر خود ادامه دهید. مرد یهودی گفت: آنچه گفتم اخلاق شخص شماست، یا سفارش دینتان می باشد؟ حضرت فرمود: دستور دین ماست. این جا بود که مرد یهودی مسلمان شد! (1).

## 5. اخلاق دوستان

دوستان در عالم دوستی وظایفی دارند که باید رعایت کنند. این آداب و اخلاق اهمیت فراوانی دارد. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، روایتی در مورد اخلاق دوستان مطرح کرده، که در آن حدودسی وظیفه یک دوست در برابر دوستش ذکر شده است. (2) رعایت اخلاق دوستی سبب استحکام و استمرار دوستی و سلامت آن می شود.

## 6. اخلاق پزشکی

اکنون در جامعه پزشکی مبحثی به نام «اخلاق پزشکی» وجود

ص: 227

---

1- وسائل الشیعه، ج 8، ص 493، ابواب احکام العشرة، باب 92، ح 1.

2- بحارالانوار، ج 74، ص 236، ح 36.

دارد که کامل نیست. چگونگی برخورد پزشک با بیمار و بالعکس، وظایف پرستاران نسبت به بیماران، و بیماران نسبت به پرستاران از جمله مسائل مربوط به این شاخه از اخلاق خصوصی محسوب می شود که در معارف دینی منعکس شده است.

## 7. اخلاق مداری در برابر مخالفان و دشمنان

گرچه با دشمن، عداوت و دشمنی داریم؛ اما دشمنی هم حساب و کتاب دارد و رعایت اصول اخلاقی نسبت به آنان هم سفارش شده است. خداوند متعال در قرآن مجید به مسلمانان اجازه می دهد در مقابل تعدی و تجاوز دشمنان مقابله به مثل کنند، اما پا را فراتر از مقدار تعدی آنها نگذارند (1) سوره توبه (9)، آیه 4.2) و اگر با دشمن پیمانی بسته اند رعایت کنند و خداوند پیمان شکنی را حتی درباره دشمن اجازه نداده است. (2) اسلام هزار و چهارصد سال قبل پیمان شکنی را زشت و ناپسند اعلان کرد؛ اما در دنیای امروز مدعیان تمدن و صلح و اخلاق، خود پیمان شکن اند.

## 8. اخلاق در برابر غیر مسلمانان

گروهی از غیر مسلمانان نظیر مسیحیان و یهودیان در کشور ما

ص: 228

---

1- سوره بقره

2-، آیه 194.

زندگی می کنند که سر جنگ با ما ندارند. اقلیت های مذهبی دیگر نیز به صورت مسالمت آمیز با ما زندگی می کنند و با هم دشمنی نداریم. رعایت اخلاق نسبت به این افراد هم سفارش شده است. خداوند متعال در آیه شریفه هشتم سوره ممتحنه می فرماید:

(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِدُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ)؛ «خداوند شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چراکه خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد».

بنابراین، درمقابل غیر مسلمانانی هم که با ما نمی جنگند مأمور به نیکی و رعایت اخلاق هستیم.

## 9. اخلاق در میدان جنگ

هرچند میدان جنگ جای نبرد و سلاح و حمله و درگیری و غلبه و حتی قتل و کشتن است، اما جنگ هم از نظر اسلام آدابی دارد که رعایت آن مورد تأکید رهبران دینی ماست.

هر زمان که لشکر اسلام عازم جنگی می شد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستوراتی به سربازان و لشکریان می داد، از جمله می فرمود: به مجروحان دشمن تیر خلاص نزنید، سربازان فراری دشمن را تعقیب نکنید، آب آشامیدنی دشمن را مسموم و آلوده نکنید، افراد

غیر نظامی را به قتل نرسانید، درختان و حیوانات را از بین نبرید، و مانند آن. (1)

این سفارشات نشان می دهد که میدان جنگ هم آداب اخلاقی زیادی دارد.

## 10. اخلاق در مسند قضاوت

قاضی ای که بر مسند قضاوت تکیه می کند باید اخلاق اسلامی قضا را رعایت کند، وگرنه از صلاحیت قضاوت خارج می شود.

او باید هنگام احترام گذاشتن به دو طرف دعوی، عدالت را مراعات کند. به عنوان مثال، اگر به یکی سلام و صبح بخیر گفت، به دیگری نیز به همان شکل سلام و صبح بخیر بگوید. چنانچه اجازه داد یک نفر از آنها بنشیند، به نفر دوم هم اجازه نشستن بدهد؛ حتی اگر یکی از آنها شخص اول مملکت و نفر دوم کارگری ساده باشد. در صورتی که برای یکی از آنها دعا کرد، دیگری را نیز از دعا بی نصیب نگذارد. مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب ارزشمند وسائل الشیعه به طور مفصّل در این زمینه بحث کرده است. (2)

ص: 230

---

1- آیین رحمت، ص 33-36.

2- وسائل الشیعه، ج 18، ص 155 به بعد.

## 11. اخلاق با حیوانات

ما حق نداریم به هر شکلی که مایلیم با حیوانات رفتار کنیم و لذا سفارش شده که به صورت حیوان شلاق نزنید و هنگامی که دو سوار به همدیگر می‌رسند و می‌خواهند سلام و احوال‌پرسی کنند، ابتدا از حیوان پیاده شوند، سپس به گفتگو پردازند و پشت حیوان را محلّ احوال‌پرسی و گفت و شنود قرار ندهند. (1)

ما بایقین ادّعا می‌کنیم دستوراتی که در اسلام به عنوان حمایت از حیوانات مطرح شده در هیچ تشکیلاتی وجود ندارد.

## 12. اخلاق در برابر محیط زیست

آیا ما حق داریم محیط زیست را آلوده کنیم؟ آیا می‌توانیم درختان جنگل را بی‌رویه قطع نماییم؟ آیا کسانی که به منظور تفریح به جنگل می‌روند و آتشی روشن می‌کنند، حق دارند آن را روشن رها کرده و بروند؟ آیا مردم حق دارند آب آشامیدنی را آلوده کنند؟ قطعاً پاسخ همه این سؤالات منفی است، زیرا ما نباید خیال کنیم آب و هوا و سبزه و درختان و جنگل و دیگر امکانات محیط زیست فقط برای ماست. بلکه تنها به نسل فعلی هم تعلق ندارد، بلکه آیندگان هم در آن سهیم اند. اسلام در مورد مسائل مختلف محیط زیست برنامه دارد.

ص: 231

### 13. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس

این که جوانان با بزرگسالان و بالعکس چه نوع برخوردی باید داشته باشند، در روایات مختلف منعکس شده است.

### 14. اخلاق در میدان سیاست

گفتگوهایی که در جهان سیاست بین سیاستمداران انجام می شود نیز باید اخلاق مدارانه باشد. برخی از برنامه های انتخاباتی، که از صدا و سیما پخش شد و همراه با توهین و اهانت و تهمت و افترا بود، با اخلاق اسلامی سازگار نیست.

علمای علم اخلاق معمولاً به سراغ اخلاق عمومی می روند، در صورتی که اگر بخواهیم بحث اخلاقی جامعی داشته باشیم باید در مورد شاخه های مختلف اخلاق خصوصی هم بحث کنیم، که در آن صورت چهره تازه ای از اخلاق اسلامی رونمایی خواهد شد و معنای واقعی «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>(1)</sup> تبیین و آشکار می گردد.

ان شاء الله در جلد های بعدی این کتاب به شرح اخلاق عمومی و شاخه های چهارده گانه اخلاق خصوصی خواهیم پرداخت.

\*\*\*

ص: 232



1. القرآن الكريم؛ ترجمه آية الله العظمى مكارم شيرازى، انتشارات امام عليّ بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ دوّم، سال 1389 ش.
2. آيين رحمت؛ آية الله العظمى مكارم شيرازى، گردآورى و تحقيق: ابوالقاسم عليان نژادى، انتشارات امام عليّ بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ سوّم، سال 1391 ش.
3. اخلاق اسلامى در نهج البلاغه (دروس نهج البلاغه آية الله العظمى مكارم شيرازى)؛ اكبر خادم الذاكرين، مدرسة الامام عليّ بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ سوّم، سال 1379 ش.
4. اخلاق در قرآن؛ آية الله العظمى مكارم شيرازى و همكاران، مدرسة الامام عليّ بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ اوّل، سال 1380 ش.
5. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد؛ محمّد بن محمّد بن نعمان، تحقيق: مؤسّسة آل البيت (عليهم السلام) لاحياء التراث، المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، قم، چاپ اوّل، سال 1413 ق.



6. اسلام و کمک های مردمی؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، نویسنده: بانوج. فرازمند، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ سوّم، سال 1391 ش.
7. الاصول من الكافي؛ محمّد بن يعقوب بن اسحاق الكليني، دار صعب و دار التعارف، بيروت، چاپ چهارم، سال 1401 ق.
8. امثال وحكم؛ علي اكبر دهخدا، انتشارات امير كبير، تهران، چاپ پانزدهم، سال 1388 ش.
9. انوار الاصول (تقرير مباحث اصولی آية الله العظمی مكارم شیرازی)؛ احمد قدسی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ دوّم، سال 1416 ق.
10. بحار الانوار؛ محمّد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بيروت، چاپ سوّم، سال 1403 ق.
11. پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ اوّل، سال 1381 ش.
12. پیام قرآن؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، مدرسه الامام علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، چاپ چهارم، سال 1374 ش.
13. تاریخ دمشق الكبير؛ ابن عساکر، دار احیاء التراث العربی، بيروت، چاپ اوّل، سال 1421 ش.
14. تحف العقول عن آل الرسول؛ حسن بن علیّ بن الحسين بن شعبة الحرانی، مکتبة بصیرتی، قم، چاپ پنجم، سال 1394 ق.

15. تفسیر نور الثقلین؛ جمعة العروسی الحویزی، مؤسسہ اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، سال 1373 ش.
16. تفسیر نمونه؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ چہلم، سال 1386 ش.
17. جامع الاخبار؛ محمد بن محمد شعیری، مطبعة الحیدریة، نجف، چاپ اول، بی تا.
18. جامع السعادات؛ علامة ملا مهدی نراقی، ترجمہ: کریم فیضی، انتشارات قائم آل علی (علیہ السلام) قم، چاپ پنجم، سال 1394.
19. جلوہ حق؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اول، سال 1384 ش.
20. حلیة المتقین؛ علامہ محمد باقر مجلسی، بازنگری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیہ السلام)، قم، چاپ اول، سال 1392 ش.
21. رسالہ توضیح المسائل؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیہ السلام)، قم، چاپ ہفتاد و چہارم، سال 1396 ش.
22. دانشمندان و سخن سرايان فارس؛ محمد حسین رکن زاده، کتابفروشی های اسلامیہ و خيام، تهران، چاپ اول، سال 1388 ش.
23. دیوان اشعار؛ محمد تقی بہار «ملک الشعراء»؛ مؤسسہ انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ سوم، سال 2536 ش.

24. دیوان خاقانی؛ به کوشش: حسین نخعی، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، چاپ اول، سال 1336 ش.
25. دیوان شیخ فخر الدین عراقی؛ مقدمه و تصحیح: پروین قائمی، نشر پیمان، تهران، چاپ دوم، سال 1384 ش.
26. دیوان پروین اعتصامی؛ به کوشش: منوچهر مظفریان، مؤسسه چاپ و انتشارات علمی، تهران، چاپ پنجم، سال 1364 ش.
27. روایت ها و حکایت ها؛ احمد دهقان، مؤسسه فرهنگی و انتشارات نهاوندی، قم، چاپ دوم، سال 1377 ش.
28. سخنان حسین بن علی (علیه السلام) از مدینه تا شهادت؛ محمد صادق نجمی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، بی تا.
29. سفینه البحار؛ شیخ عباس قمی، دارالاسوة للطباعة والنشر، تهران، چاپ اول، سال 1414 ق.
30. سوگندهای پر بار قرآن؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، چاپ اول، سال 1386 ش.
31. عاشورا؛ سعید داودی و مهدی رستم نژاد، زیر نظر: آیه الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، چاپ پنجم، سال 1387 ق.

32. عاقبت بخیران عالم؛ علی محمد عبداللّهی ملایری، نشر روح، قم، چاپ اوّل، سال 1376.

33. عوالی اللّثالی؛ محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی، تحقیق: حاج آقا مجتبی عراقی، مطبعة سیّد الشهداء، قم، چاپ اوّل، سال 1403 ق.

34. غرر الحکم و درر الکلم؛ عبدالواحد آمدی، مترجم: محمد علی انصاری قمی، انتشارات نامعلوم، تهران، چاپ هشتم، بی تا.

35. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ علامه حلّی، المعلق: جعفر السبحانی، مؤسسة الامام الصادق (علیه السلام)، چاپ اوّل، سال 1375 ش.

36. کلیات سعدی؛ مقدّمه و شرح حال: محمد علی فروغی، انتشارات ایران، تهران، چاپ دوّم، سال 1363.

37. کنز العمّال؛ علی الممتّی بن حسام الدین الهندی، مؤسّسة الرّسالة، بیروت، چاپ پنجم، سال 1405 ق.

38. کنز النصایح؛ حاج شیخ علی ابیوردی، انتشارات کتابفروشی احمدی، شیراز، چاپ اوّل، سال 1225 ش.

39. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ فضل بن الحسن الطبرسی، مؤسّسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اوّل، سال 1415 ق.

40. المحجّة البیضاء، مولی محسن کاشانی، تصحیح: علی اکبر غفّاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ سوّم، بی تا.

41. مستدرک الوسایل؛ میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحياء التراث، قم، چاپ اول، سال 1408 ق.
42. مفاتيح نوین؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی وهمکاران، انتشارات امام علی بن ابی طالب (عليه السلام)، قم، چاپ چهل و یکم، سال 1396 ش.
43. منتهی الآمال؛ حاج شیخ عباس قمی، نگاه آشنا، قم، چاپ سوم، سال 1388 ش.
44. مواظب سعدي؛ به اهتمام: محمد علی فروغی، کتابفروشی بروخیم، تهران، چاپ اول، سال 1335 ش.
45. میزان الحکمة؛ محمد الری شهری، دارالحدیث للطباعة و النشر، بیروت، چاپ ششم، سال 1433 ق.
46. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده؛ محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، زیر نظر: آية الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (عليه السلام)، قم، چاپ دهم، سال 1375 ش.
47. وسایل الشیعه؛ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، بی تا.
48. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی (عليه السلام)؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی، تهیّه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (عليه السلام)، قم، چاپ ششم، سال 1393 ش.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

